



Ketabton.com

اختصار وقایع مهم هفته

یکصد استادان و معلمان
به اخذ مدال پو هته نایل شده اند
۳۱ ثور :

پناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم
ساعت پنج عصر نما یندگان معلمان
واستادان مرکز ولایت کشور رادر ارگ
جمهوری پذیرفتند.

دیرمنو تولنه بمنظور تعمیم بیشتر نهفت
نسوان در جهت سپیم ساختن زنان افغان به
پیمانه وسیع در راه تر فی ونوسازی جامعه
افغانی و باتو صل به آره نهایی مقدس و اهداف
عالی دولت جمهوری افغانستان به حیث تصدی
غیر انتفاعی فعالیت میکند.

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال
نماینده باختر آزانس ضمن رد این ادعای مقامات
پاکستانی که در مستونک بلوچستان یک مقدار
اسلحه باکافد های نظامی که از طرف وزارت
حربی افغانستان شایع گردیده بدست آمده
گفت: ماین ادعای دروغ و ساخته و پخته مزید
پاکستانی راجدا رد می کنیم حکومت پاکستان
بمنظور انحراف توجه مردم خود از مشکلات
و بحرانات داخلی و مقشوش ساختن افکار عامه
مخصوصا کشور های اسلامی نسبت به افغانستان
همیشه می خواهد از هیچ و پروپاگند غلط و سبیس
به منفعت خود استفاده نماید.

عیات پلانگذاری اتحاد شوروی ساعت ۲
بعد از ظهر یکشنبه ۴ جوزا پناغلی سید عبداللہ
وزیر مالیه ملاقات نموده و درباره موضوعات
مربوط به پلان مالی افغانستان در چوکات اولین
پلان طویل المدت انکشافی جمهوری کشور
مذاکره و تبادل نظر نمود.

سنگ تپداپ یک پل در مسیر سیلبرشپر
فراه سه شنبه ۶ جوزا توسط والی آنجا
گذاشته شد.

اساتمه دوزیو موسسه پس از تصویب
مجلس عالی وزرا و منظوری پناغلی رئیس
دولت و صدراعظم در شماره پنجم جریده رسمی
نشر و نافذ گردید.



پناغلی رئیس دولت و صدراعظم در حالیکه نمایندگان استادان و معلمان کشور رادر ارگ ریاست جمهوری پذیرفته اند.



رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه نمایندگان استادان و معلمان کشور را پذیرفته اند و توضیحات وزیر معارف را استماع میکنند.



لطفاً به صفحه ۱۴ مراجعه شود

در آکابل تعمیرات چهارده منزله
اعمار می شود

بقایای هنر قدیم اسلامی افغانستان

جلوه های نو در معارف هرات

سر زمین آتشفشان و تپه های مرجان

آئروز شمع ها شعله فشان بود

چاه آب ولایت تخار

هنر مندان گمنام

نه جنگ و نه صلح ، هم جنگ هم صلح

تجلی هو ما نسیم در اشعار
جامی

جنگ جهانی دوم (قسمت اخیر)

جمهوری روحیه

کشف امریکا

جنا پتکا وان

معرفی عکسهای متن

طاق ظفر پغمان یادگار استر داد
استقلال کشور صفحه ۱۵

آبده استقلال به شکل اولی آن
صفحه ۲۱

صنایع ظریفه در کشور ما (تابلوی
رنگه صفحه ۳۵)

نواز و مردم پرورد جمهوری افاده میکند یکی هم
تجلی والعتی است که در عقیده و مکتوبه بزرگ
میری این دبستان نمو کرده ، نفس یافته و شب
۳۶ سرطان ۱۳۵۲ ضمن بیانیه شان چنین آمده
افزین و روان پرور افاد :

«من برای سعادت آینده وطن خود چیز
فایده ساختن یک دیمو کراسی واهی و معقول
راه دیگری سراغ نداشتیم و ندانیم به نقل
من تهاب های اصلی چنین یک و هیچ اجتماعی
رانامین کامل حقوق مردم و احترام کامل
باصول حاکمیت ملی باید دانست که نباید
بدو اصل فوقی ظاهر بایو سیده خللی
وارد شود.»

رسیدن به کنه و ماهیت این دولت نخبه مگلفیت
ها و وجایب مارا در برابر مادر وطن و در
برابر سرنوشت حال و آینده مردم ماستگین
و سنگینتر می سازد و این حقیقت را که برای
صیانت استقلال سیاسی و تحکیم استقلال
اقتصادی در برابر نسل امروز و آینده
مملکت با ارزیابی و تحلیل شرایط دشوار
عصر و زمان ما و حساسیت زندگی در دنیای
امروز در جهت کامیابی و نیرومندی نظام نوین
خودش تاجه حد آماده فداکاری و ایثار باشیم
و چگونه علیه نارسایی ها و مشکلات مبارزه
نماییم ، آفتابی می سازد.

بدون قهرمان ما با از خود گذری و ایثار
موهبت استر داد آزادی را برای ما میسر
ساختند و باین امر کار های بزرگ را به ماحول
نمودند .

انقلاب تاریخی و رستاخیز ملی ۲۶ سرطان
۱۳۵۲ جمهوریت جوان افغانستان را بوجود
آورد و کار های عظیم تر و وظایف سنگینتری
را در برابر ما گذاشته است کارها و وظایفی
را که ما ببحث یک ملت قهرمان ، بردبار و بیدار
بدرایت و کفایت کامل در بر تو انگیزه عالی
و وطنپرستی ، میتوانیم مطابق به مناسبت و اهداف
نهیته در آن ، پیروز متدانه به منزل رسانیم و
رسالت تاریخی خود را به نیکو بی ایفاء
کنیم .

در حالیکه از پتجاه و هفتمین سالگرد استرداد
آزادی افغانستان محبوب خویش که مصادف با
۳۰ شنبه گذشته (۶ جوزا) بود استقبال و تجلیل
بعل می آوریم این روز خجسته ملی را به
حامی استقلال ، مؤسس جمهوریت بنا علی
محمد داؤد و کافه هموطنان تبریک گفته پروان
پاک اعلیحضرت امان الله خان غازی که دوره
زمانداری شان این نعمت کبری نصیب ما
گردید و بروج بزرگ اعلیحضرت غازی
محمد نادر شاه قهرمان معرکه استقلال و پروان
جنت اشیان همه شهنسای راه آزادی درود
فرستاده برای وطنپرستان و فداکاران راه انقلاب
و خدمتگاران صدیق وطن از بارگاه پروردگار
توانا موفقیت و کامیابی تمنا میکنیم و تکرار
بخط می سپاریم :

مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست
از همین خالک جهان دیگری ساختن است

پیک ژوندون

از برانات رئیس دولت

ارزش حقیقی مبارزات استقلال طلبی مردم افغانستان در وجهه خالصانه ملی
آن بود و بهترین عاملی که موجب کامیابی آن شد این بود که مبارزین راه
استقلال برای هرگونه ایثار درین راه آماده بودند . عزم و تصمیم راسخ داشتند
که باید مقتدرات ملت افغانستان در دست خود ملت قرار گیرد .

پنجشنبه ۸ جوزا ی ۱۳۵۴ - ۱۸ جمادی الاول ۱۳۹۵ - ۲۹ می ۱۹۷۵

تجلیل خاطر هفتج و پیروزی

از خاطرات فرخنده و افتخار آمیز در تاریخ
وطن ما یکی هم میمون خاطر ه سالگرد استرداد
استقلال ماست .

صفحات زندگی کهن مردم ما مآلما از
قهرمانی ها ، فداکاری ها و جانپازی هائیکه
که مانند آنرا در تاریخ کمتر ملل گیتی
می توان مطالعه کرد .

از همین حوادث حماسه افزین ، که همیشه
ساله با تکریم زیاد ازان تجلیل بعمل می آوریم
قیام و تصمیم مردم ماست که پتجاه و هفت
سال قبل بمنظور جهاد عملی شد ، جهاد علیه
باطل ، جهاد بخاطر حفظ شرف و ناموس وطن
جهاد بخاطر اضمحلال استعمار و استعمار
جهاد بمنظور دفاع از حیثیت و موازین بزرگ
ملی که نیایش آزادی در ذروه آن همواره از
ممیزات خجسته معنوی مردم ما بوده و هست .
این جهاد که یادبود آن همه ساله بتاریخ
۶ جوزا تجدید می شود پیروز متدانه نتیجه داد
و ملت قهرمان افغانستان یکبار دیگر تو فیق
یافت شهادت فطری و غرور بلند پایه ملی
خود را در نبرد بادشمن قاهر و خطرناک آنروز که
آفتاب در قلمرو و متصرفاتش غروب نمیکرد
بالبات برساند و علمبردار آزادی و آزادیخواهی
در مشرق زمین گردد .

با جان سپاری که فرزندان افغانستان بعمل
آوردند و با شکستی که بر قوای خطیریگانه
تعمیل شد و سنگرهای خالی را در عقب گذاشتند

تطبيق اهداف نظام انقلابي

جمهوري

متكي به قدرت و زعامت مردم مي باشد

متن بيانيه بناعلي محمد داؤد
رئيس دولت و صدر اعظم كه به
مناسبت پنجاه و هفتمين سالگرد
استرداد استقلال افغانستان
ساعت هشت و سي دقيقه شام
ه جوزا از راديو افغانستان
ايراد كردند

خواهران و برادران عزيز!

افتخار دارم پنجاه و هفتمين سالگرد
استرداد استقلال افغانستان عزير
را به شما هموطنان گرامي خود
واردوي فداكار افغانستان تبريك
ميگويم و به روان پاك رادمردان و
شهيداني كه در انرغم آهنين و مجاهدات
و قربانيهاي سنگين و بيگير ايشان
استقلال وطن عزيز مادوباره حاصل
گريد درود بي پايان ميگريسم.

شادماني از تجليل اين روز خجسته
و يادبود از اينار و بيكار طولاني
آنانكه در طول سالان دراز موفق
شدند عمليه استرداد استقلال ما را به
بيروزي برسانند، خود ثابت ميسازد
كه وقتی ملتي براي رسيدن به يك
هدف ملي با احساس فداكاري و مبارزه
طلبی عزم راسخ مي نمايد هيچ مشكلي
نمي تواند مانع بيروزي آن گردد. ادرس
حقيقي مبارزات استقلال طلبی مردم
افغانستان در وجهه خالصانه ملي آن
بود و مهمترين عاملی كه موجب كاميابي
آن شد اين بود كه مبارزين راه استقلال
براي هرگونه اينار درين راه آماده
بودند. عزم و تصميم را سخ داشتند
كه بايد مقدرات ملت افغانستان در دست
خود ملت قرار گيرد و معتقد بودند
كه اعمال و منافع ملي بالاتر از هر چيز
ديگر است. بادرلك چنين احساسات
وطن پرستانه بود كه ملت افغان
قيام نمود و بيروز گرديد.

هموطنان عزيز!

امروز نهی ملت افغانستان در مرحله
حساس و مهمی از تاريخ خود قرار
دارد. تأسيس نظام مترقي جمهوري

كه مطابق به آرزوهای ديرينه ملت
افغانستان و بايشتيباني قاطبه مردم
ما صورت گرفت. يكبار ديگر موفق
انراميسر گردانیده است تا منافع
عليه ملت افغانستان بالاتر از هر
امر ديگر قرار گيرد. همانطور يکيه
تأسيس نظام جمهوري در اثر عزم
راسخ و ايثار و از خود گذري
ميسر گرديد. تطبيق اهداف انقلاب
نيرو فداكاري، گذشتن از منافع شخصي
و بمنظور حفظ منافع عامه و جديت
و صداقت در كار و فعاليت
را ايجاب ميكند و بايد هر فرد کشور
بصورت واضح باين اصل انكار
ناپذير معتقد بوده و در راه آن مجاهدت
كند و بداند كه رسيدن به آرزوها و اهداف
ملي جز از راه وحدت ملي و اتحاد فكر
و عمل و زحمات دوامدار فرزندان اين
خاك ميسر شده نمي تواند.

تاريخ گذشته ما صفعات زورشي
از فداكاري ها و مجاهدات ملي مردم
افغانستان را ثبت کرده است. ملت
افغان بارها ثابت نموده است كه در راه
شرافت و حاكميت ملي خود از هيچگونه
قرباني دريغ نكرده و دير يا زود به
هدف عالي خود رسيده است. يقين
كامل دارم كه مجاهدات و فعاليت هاي
مادرين مر حله جديد تاريخي نيز
به ياري خداوند بزرگ به همت و مساعي
مردم و وطن دوست و زحمت كش افغانستان
بيروز خواهد شد.

خواهران و برادران گرامي!

امروز خاطره پنجاه و هفت سال قبل
را كه شاهد جاويدان از قدرت قهرمانان
و اراده شكست ناپذير ملت افغانستان
مي باشد تجليل ميكنيم. اين ميراث
بر افتخار كه حكايت از نبرو هاي
رزمنده ملي در راه حق است استقلال
و آزادي ميكند بما و نسل هاي آينده
با مائت سيره شده است. با شياني آن
وظيفه سنگين مردم ما واردوي فداكار
افغانستان را تشكيل ميدهد.

بايد بدانيم جهاد مقدسي كه بخاطر
سيانت استقلال و داشتن يك زندگاني
سرافتندانه آغاز گردیده بود. امروز
معاظنت از آن بمنظور اعتلا و جديت
افغانستان و تكامل آن در تطبيق اهداف
نظام انقلابي جمهوري كه متكي به
قدرت و زعامت مردم مي باشد و بدان
عزير و وطن پرست را آماده به فداكاري
و ايثار متعهد.

بر ماست تا وظايف سنگين ملي
خود را با همه عشق و فداكاري چنانكه
شايبه يك ملت آزاد است با مائت
و شجاعت انجام بدهيم. فراموش
نميكنيم كه فضاوت تاريخ و نسل هاي
آينده متوجه اعمال ما بود. آنچه
امروز انجام مي دهيم فردا مورد
ارزيابي و پرسش آيندگان قرار خواهد
گرفت.

پس بياييد با يك اراده و ايمان قوي
و ظايف ملي خود را در تحت لوای نظام
جمهوري بحيث خدمتگاران صالح انجام
بدهيم تا باياد دريشگاه تاريخ و فضاوت
آيندگان افتخار و سرافرازي جاويدان
نصيب ما گردد.

ميخواهم از اين موقع استفاده نموده
بهترين آرزوها و تمنيات نيك خود و مردم
افغانستان را براي بيروزي مجاهدات
برادران يشتون و بلوچ كه در راه حقوق
حقه خویش قرباني هاي بزرگي را متقبل
شده اند تقديم نمايم.

خواهران و برادران عزيز!

درود پنجاه و هفتمين سالگرد
استرداد استقلال وطن عزيز و ايستگار
ديگر به شما هموطنان گرامي خود تبريك
كفته به روان پاك اعليحضرت محازي
امان الله و اعليحضرت محازي محمد نادر شاه
و ديگر شهيداي راه مبارزات ملي و

استقلال درود ميگريسم.

جاويد باد استقلال

باينده باد جمهوريت

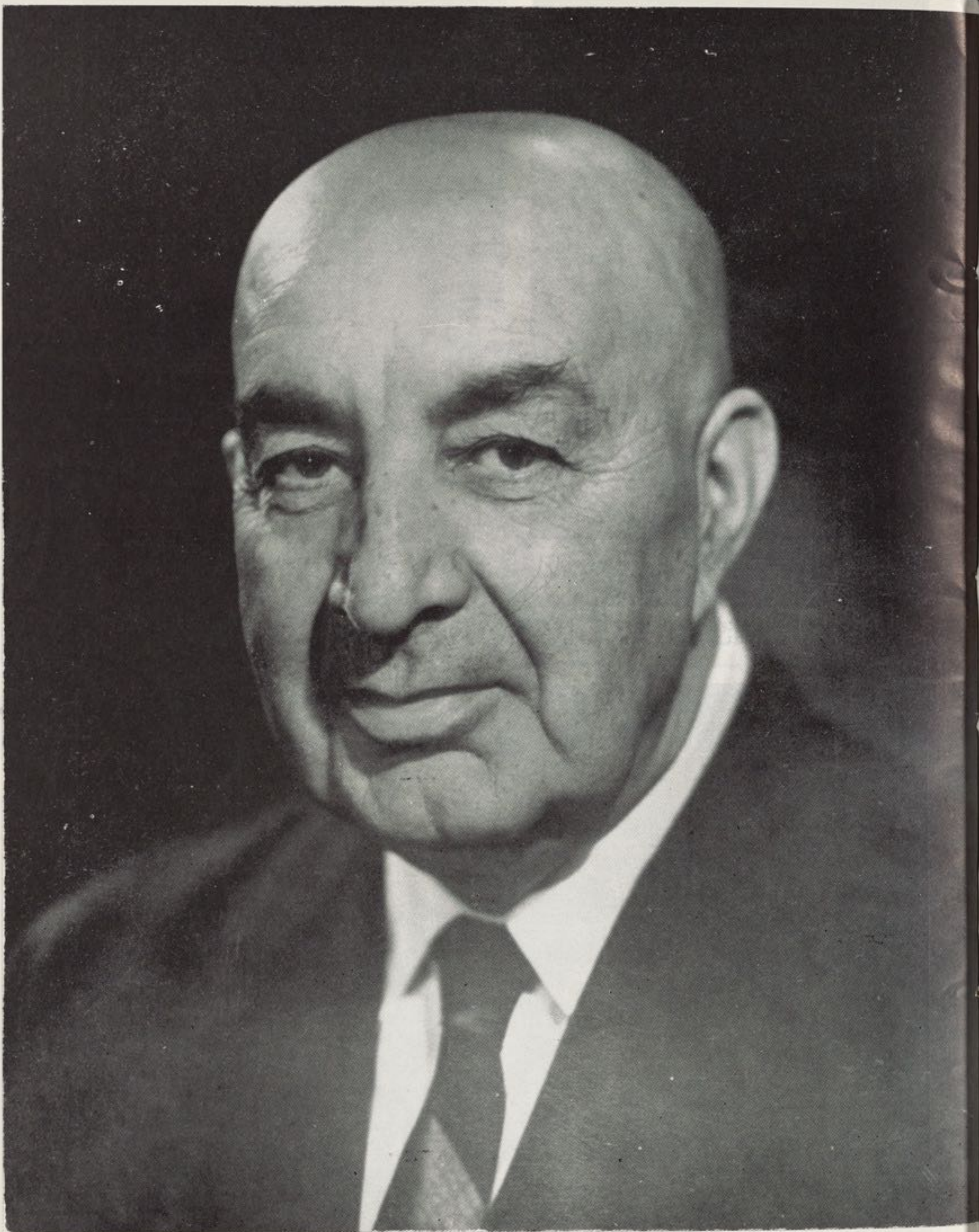


اعلیٰ حضرت امان اللہ خان غازی کہ در عصر زما مداری شان افغانستان استرداد آزادی خویش را اعلام نمود .



۱۴۰۹
نادر
An.

قوماندان معرکه آزادی، اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید .



اؤسس جمهوريت افغانستان و حامى استقلال بښاغلى محمد داؤد رئيس دولت و صدراعظم



نویسنده شپیر و آزادیخواه محمود طرزی

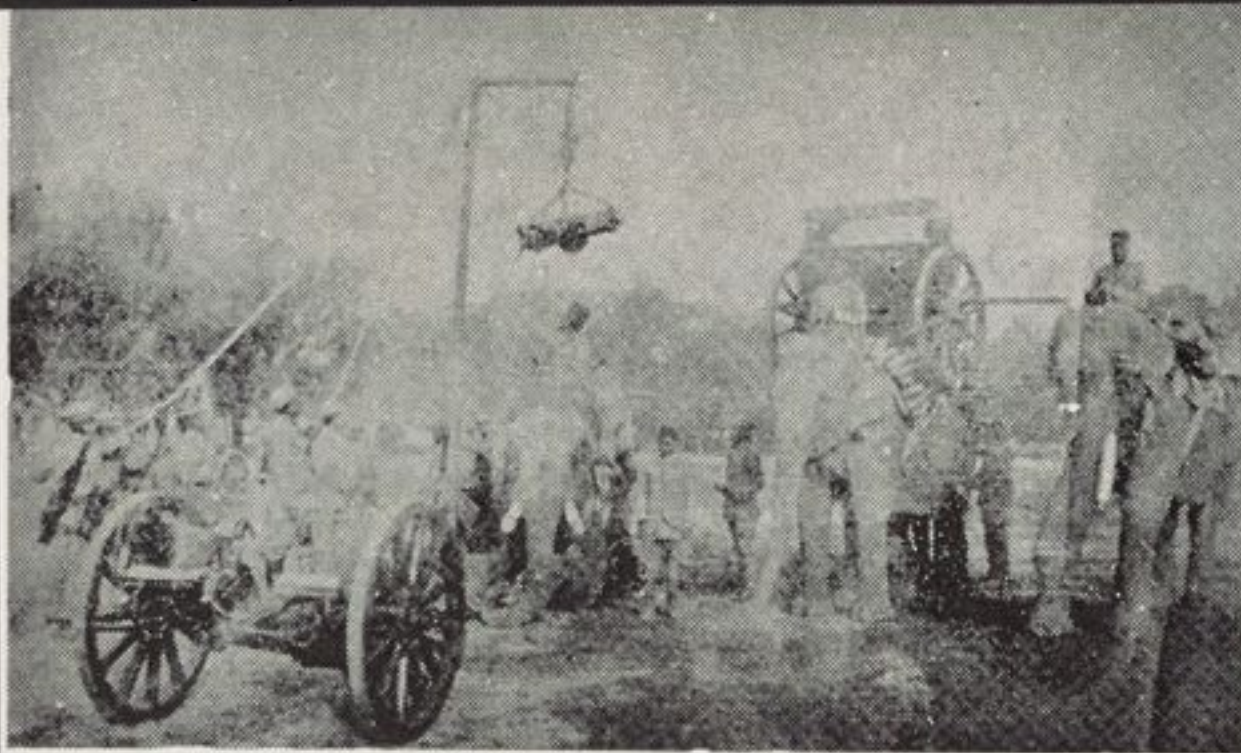


سپهسالار غازی شاه محمود خان مجاهد راه آزادی

وفد افغانی در مذاکرات منصوری

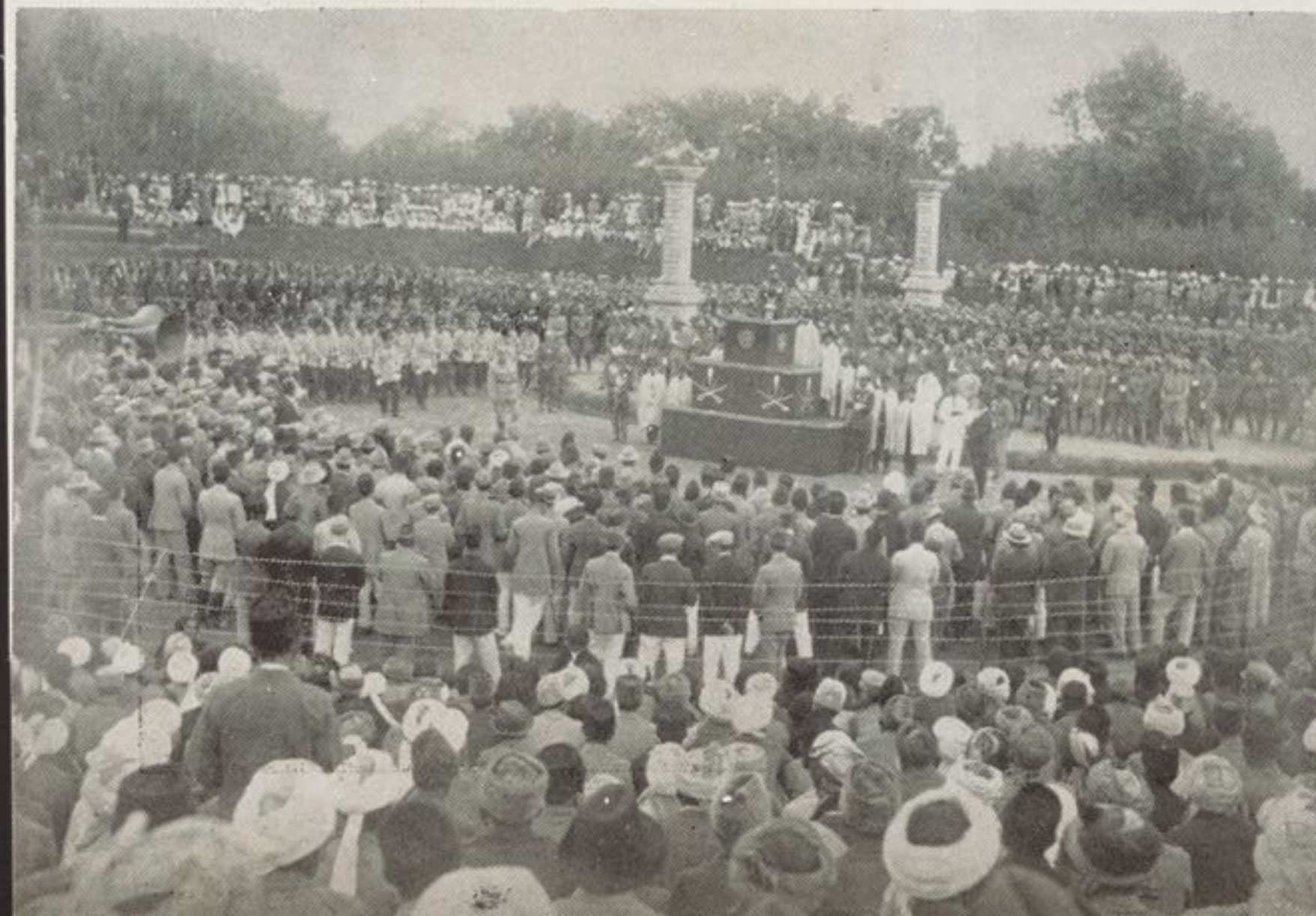
از راست بچپ صف نشسته : لاله نرنجندا س، مرحوم محمود طرزی، مرحوم غلام محمد وزیر تجارت .
صف ایستاده: بماغلی عبدالهادی داؤی، بماغلی میرزا بازمحمد منشی هیات، بماغلی پیرمحمد آتشمیترهیات و بماغلی عبدالروهاب طرزی





مارشال شاه ولیخان غازی مجاهد راه آزادی

عکس بالا طرف چپ: قسمتی از وسایل جنگی استر هاد استقلال کشور
و زده افغانی با هیات انگلیسی در ملاکرات منصوری



اعلی حضرت امان الله خان غازی،
حین ایراد بیانیہ در نخستین جشن
سالگرد استرداد استقلال کشور در پغمان

جالب ترین سرقت سال و هیجان انگیز ترین حادثه در برابر

پولیس

کشف اسرار سرقت زیوراتی به بهای یکمیلیون افغانی

چگونه از اسرار سرقت زیوراتی به بهای یکمیلیون افغانی پرده برداشته شد.

حرف های دوترا از متهمین

را بداند تصمیم گرفتیم بملاقات (ها دی) و «ادیب» دزدان بروم. مقامات مربوط پولیس زمینه ملاقات مرا با ایشان مهیا نمود. هادی که جوان ۳۳ ساله ایست قیافه غم انگیزی دارد، وقتی که مقابل او نشستیم برایم جای تعارف کرد. یاس و ندامت او و پشیمانیش بغاظر فامیل از حرف های پریده پریده و نا منسجم و لرزش انگشتانش بوضاحت درک میشد. پرسیدم تخصصت چیست؟ اندکی بچیره ام دقیقاً نمیتوانم بامدادی لرزانی گفت (سارق) در جریان صحبت فهمیدم که او کاملاً ناامید و از کرده اش پشیمان است و بغاظر اینکه آبرویش بر باد رفته شدت رنج می برد. او برایم گفت: (درمورد من هرچه پولیس بشما گفته کاملاً درست است، زیرا بر خود شریفانه پولیس بامن برایم مسلم ساخته که غر از واقعیت چیزی بشما گفته نشده.)

گفتم:

شما نقشه خانه و یکمقدار معلومات را در مو رد

و ذیع خانه و ساکنین آن در اختیار «ملین اصلی» گذاشته اید و ازین رهگذر نزد پولیس مسئول می باشید.

گفتم:

بلی این درست است... من تمام معلومات لازم را در اختیار (الف) وادیب گذاشته بودم و حتی قرار بود در اجرای نقشه هم سهمی داشته باشم ولی من بزودی از کرده ام پشیمان شدم. همراه آنها تادم منزل خانم زینب رفتم ولی در همانجا از پشیمانی خود بر فکایم گفتم...

دیگر احتیاج داشت، این شخص ادیب نام داشت. ادیب موافقت خود را اعلام نمود. اکنون سه نفر شده بودند الف درین میان نقش آمر را بازی میکرد نقش آمر دسته را... او که سابقه زندان هم دارد وسایل لازم را تهیه کرد و مفکوره استفاده از چراب نیلون را نیز مطرح نمود. تمام این جریانات برای پولیس واضح است و مقامات مربوط پولیس طو ریکه در شماره های گذشته هم خواندید جریان موضوع را در اختیار من (خبرنگار مجله) گذاشته بودند. ولی برای اینکه جزئیات حادثه

بنام چون تذکر اسمی شان فعلاً بر اسیب میسر نیست.

هادی که برادر زاده خانم زینب است، با همسر و سه پسر خود که بزرگترین آن ۱۲ ساله و کوچکترین آن سه ماهه است در منزلی واقع در باغ علی مردان زندگی می نمود. او تازه از عسکری فارغ شده هنوز کارتابتی بدست نی آورده بود، هادی روزانه در ورکشاپ ها و یا جاهای دیگر بکار مشغول میشد و لسی نمیتوانست بیشتر از بیست افغانی بدست بیاورد، زندگی در خانه گزافی، عاید غیر ثابت و مصارف زندگی خودش و وزن و فرزندان او را چنان تحت فشار گرفته بود که در اتران فکر (بدی) به کلاهش خطور کرد. او بفکر این افراد تایلک مقدار پول کافی برای مبارزه با فقر خود تهیه کند، بفکر زیورات و پول های عمده اش افتاد. آنگاه بدون اینکه بیشتر فکر کند، این موضوع را با شخصی بنام (الف) در میان گذاشت، اتفاقاً این مرد که گفتم او را فعلاً الف می نامیم، آدمی بود با سابقه بد و از نظر روحی کاملاً مساعد برای اجرای یک نقشه سرقت. الف موضوع را دلچسپ یافت، او ذوال نقشه را رهان کرد و برای اینکه بتواند خیالات خود را جامه عمل بپوشاند بیک نفر

برایتان قصه سرقتی را نوشته بودیم، سرقتی که جندی قبل در شهر مالتاق افتاد و شما که دو هفته گزافش را خوانده اید مسلماً میدانید که سرقت مذکور یک حادثه عادی و معمولی نبود.

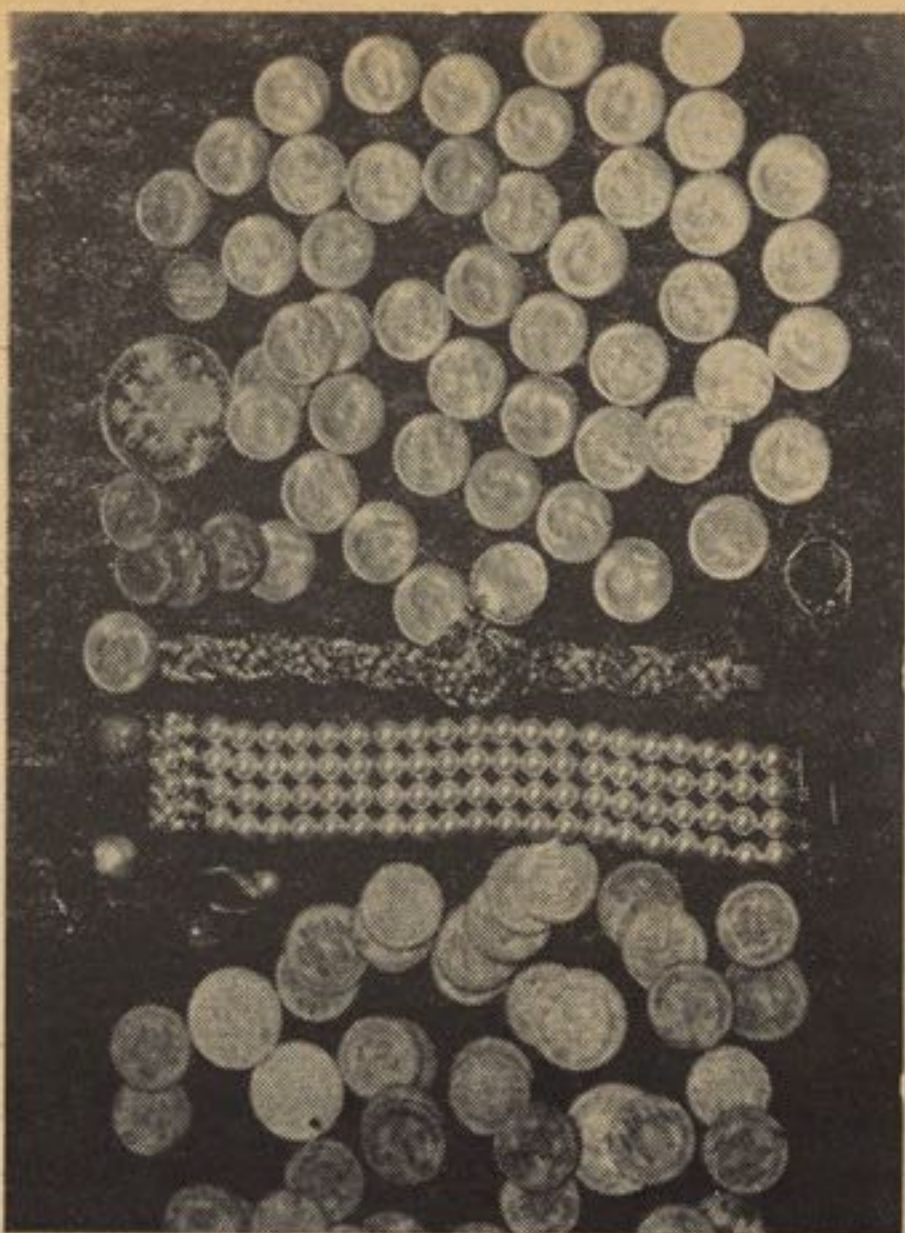
شگفتی آن در اینست که در حادثه مذکور زیورات گرانبهایی ربوده شده بود و لسی هیچگونه خشونت یا طرف عاملین حادثه بکار برده نشد حتی برخورد سارقین با صاحب خانه روی هم رفته (دوستانه) بود، من این کلمه (دوستانه) را بغاظر این بکار می برم که دزدان خشونت معمول را نداشتند و حتی لحن صحبت شان در برابر صاحب خانه احترام آمیز بود، و گرنه چگونه میتوان دزدی را بیک عمل دوستانه تلقی نمود.

گفته بودیم جوانی بنام هادی اولتر از همه (دستگیر) شد و بجرم خود اعتراف کرد و او چاره نیافت جز اینکه رفقی خود را پولیس معرفی کند و دوی همین اعتراف پولیس ادیب الله را بایک قسمت زیاد زیورات سرقت شده دستگیر نمود و حال دوجبه دیگر که هنوز بدام نیفتاده اند برای پولیس شناخته شده است و پولیس در تلاش آنها... اجازه بدهم این دوترا دیگر را (الف و ب)

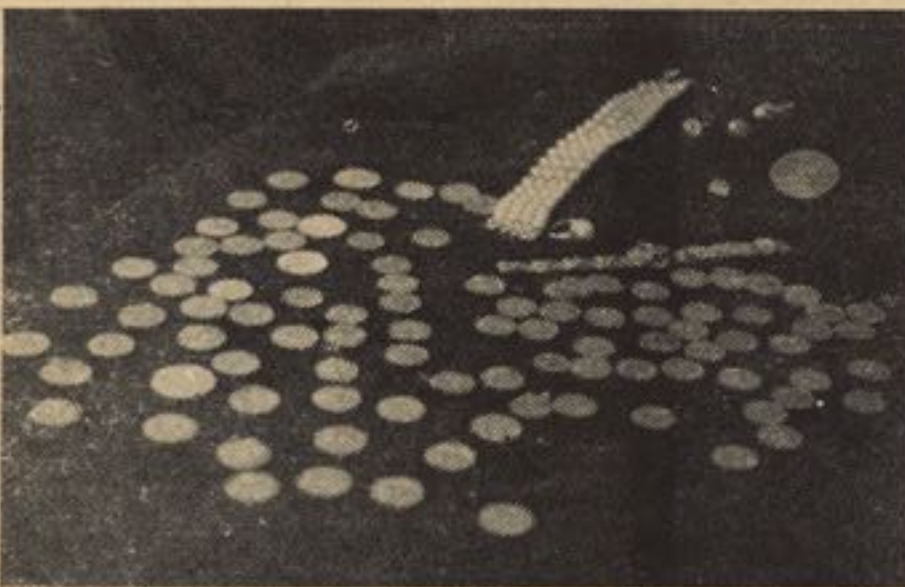


ادیب درین صندوقچه حلبی زیوراتی را که برایش رسیده بود گذاشته آنرا در یکی از اتاق های منزلش دفن کرده بود.

یکی از پارچه های قیمتی که جز زیورات سرقت شده بود



قسمی از زیورات و سکه های طلای میرمن زینب



این زیورات از نزد ادیب الله بدست آمد

حویلی بالاشده دروازه دایر برای مابازکرد.

میگویم :

قسمت بیشتر زیورات بتو رسیده، آیا

شما زیورات را مساویانه تقسیم نکرده

بودید ؟

ادیب بازهم میخندد:

سمازیورات رابه اساس پارچه تقسیم کردیم

اینکه قیمتی ترین زیورات بمن رسیده بکلی

تصادفی است، گفتگو یم رابا ادیب خا ته

میدهم و میخوام بااو خداحافظی کنم، او که

در جریان صحبت بکلی بامن صمیمی شده است

فراموش میکند که در زندان است، ناخودآگاه

بطرف سلول خود اشاره کرده میگوید:

طرف مانمی روید ؟..

خندیده میگویم :

بقیه در صفحه ۴۴

را اذیت نکرده اید ...

میگوید :

هدف ما مشخص بود... فقط سرقت

زیورات ... غیر از آن صابون و کریم دندان را

هم برداشتیم، اما در آن خانه برای سرقت

چیز های زیادی بود، حتی در دهلیز ها

قالین فرش بود ولی ما چیز دیگری را نگرفتیم...

گذشته از آن چرا ایست کسی را اذیت

می نمودیم ... ما فکر میکردیم که اگر آدم دزدی

هم میکند باید شرافت خود را حفظ کند .

از ادیب پرسیدم :

نقش هادی درین میان چه بود ؟... ۱ و

گفت:

در ابتدا هادی نقشه خانه را با ما داد و لی

پس از آن پشیمان شد و ما مجبور شدیم (ب) را

پیدا کنیم، این همان کسی است که از دیوار

اعتراف کرده ام و دیگر نقطه که بخواهم پنهان
کنم ندارم، تا از سوال و جواب بیسم داشته
باشم.

من هم بسیار دوستانه و صمیمی دفعتا
گفتم :

ادیب جان چطور شد که دست به این
سرفت بزرگ زدی ؟

او بازهم خندیده گفت :

چه بگویم ... رفیق بد... یا مشکلی

اقتصادی ... شاید هم هردو درمن مؤثر

بوده است ... و گرنه من سابقه دزدی

ندارم ...

می پرسم : خوشحال بنظر میرسی ... ؟

او میگوید:

بله بخاطر اینکه اگر جگر خون هم باشم

سودی ندارم.

می بینم که از پولیس های مستطلق اودر

اطراف مانیستند دفعتا سوال میکنم:

دزد گشته بعضی از متهمین را برای اینکه

و اداری به اعتراف شود شکنجه می نمودند، آیا

در برابر تو ...

حرفم رامی برد :

نه نه ... در مقابل من هیچگونه فشاری بکار

برده نشد، رویه صاحب منصبان پولیس

در مقابل من نهایت شریفانه بود، اینکه مرا

دستگیر کردند و بزندن انداخته اندوظیفه شان

است ولی رویه آنها نهایت انسانی بود و من

از کسی گله ای هم ندارم جرمی را مرتکب شده ام

و اکنون از کرده ام پشیمانم و بخاطر جرم جزایش

را هم خواهم دید...

از ادیب می پرسم :

تو که عملا در ماجرا بوده ای از جریمان

آن شب قصه کن ادیب جریان را قصه میکند،

حرف هایش همان حرف هایی است که قبلا

از پولیس شنیده ام... در مورد میرمن زینب ادیب

گفت:

او زن قوی القلبی بود... میگویند خون سرد

باشد موقعی که از خانه خارج میشدیم گفتیم

(بی بی جان بفشش باشد) اودر جواب گفت

(برین بخشیدمتان ... بامان خدا)

سوال کردم :

غیر از میرمن زینب یک دختر و یک زن و

شوهر هم در آن خانه بودند ولی شما هیچکدام

الف برافروخته شد و در نتیجه آن شب نقشه
عملی نشد.

روز دیگر که آنها بسرانجام آمدند باز هم

از انصراف خود برایشان تذکر دادم، الف

دوسیلی محکم برویم زدو گفت هایک مقدار پول

را جهت خریدن مواد برای اجرای نقشه مصرف

کرده ایم من که نمی خواستم این سرقت

عملی شود گفتم: من آن پول را در یک موقع

مساعده بشما خواهم پرداخت .

سندی نوشتم و در آن خود را مدیون آنها

خوانمود کردم. حتی به الف گفتم که اگر مرا

میکشید خونم را برایتان خواهم بخشید زیرا

نگهداشتن این راز برایم ممکن نیست، ادیب

در برابر رفتار خشونت آمیز (الف) اعتراض

نموده مرا دلداری داد، او جوان خوبیست.

بعد ها فهمیدم که الف برای اینکه نقشه

خود را عملی بسازد شخص دیگری را

نام (ب) استخدام نموده نقشه را عملی کرده

است ... این بود سهم من درین ماجرا من

بجز هم اعتراف کرده ام همین چیز ها را

پولیس گفته ام ولی در اصل حادثه سهمی

نداشته ام، چنانچه بعد از انجام عملیات طوریکه

پولیس هم میدانند چیزی بمن نرسیده و حتی

شخصی را که پس از آن استخدام کرده

است تا حال من نمی شناسم و بدون شک او هم مرا

نمی شناسد...

موقعی که با هادی خدا حافظی میکردم دم

دروازه توقیف خانه پسرکسی را که سرش

بناش شده بود پتلون و پیراهن بتن داشت

دیدم، او بطرف (هادی) دوید هر دو با هم

دوبوسی کردند، فهمیدم که پسر هادی است،

من هم روی پسر را بوسیدم و گفتم (بزودی پدرت

زاد خواهد شد)

تا گمان پسرک خردسال پراز اشک

بدون سرعت از آنجا دور شدم.

ادیب در محل دیگری زندانی بود، بدین

روم رفتم، ادیب جوان بیست و دو ساله ایست

که روی گرد و اندام متناسبی دارد و رویه پر فرته

جوان خوش قیافه ایست. او برعکس. هادی تبسمی

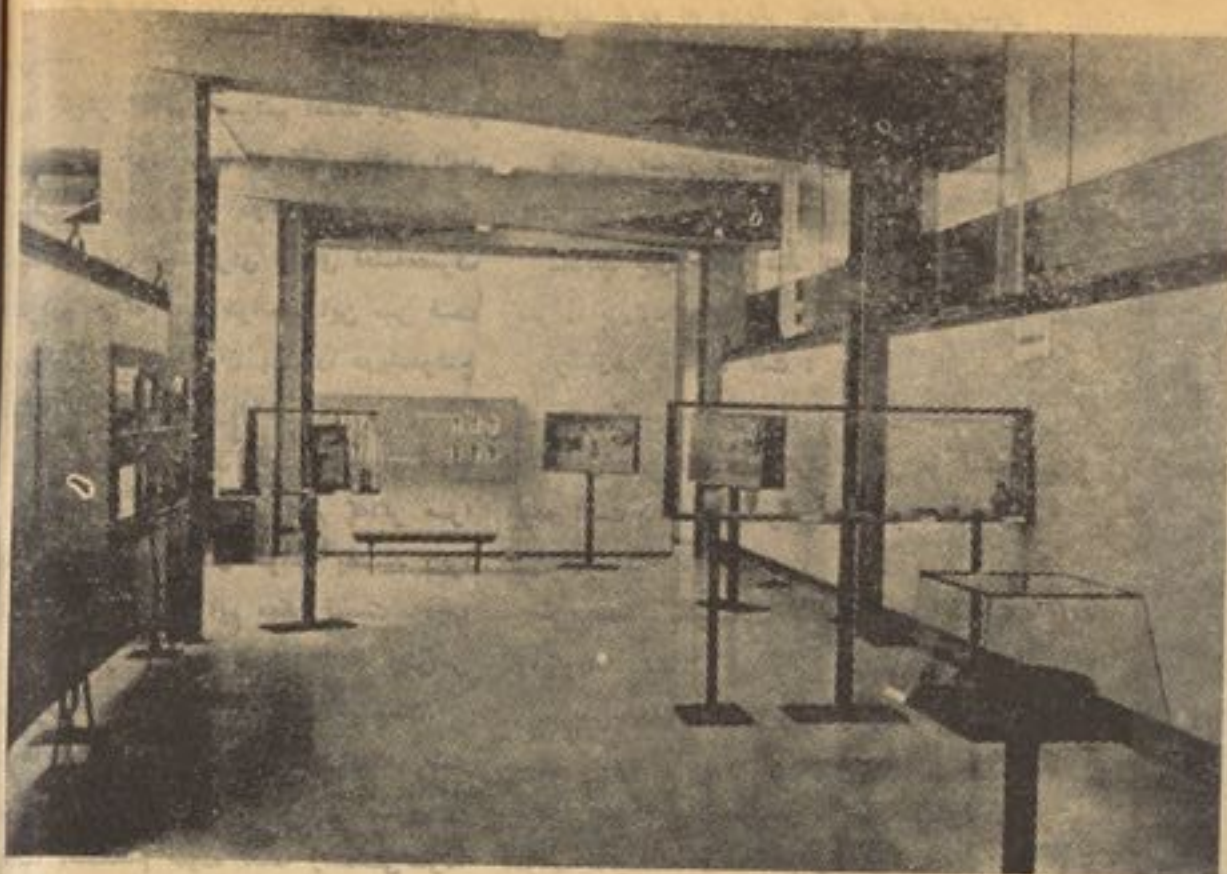
لب لب داشت، دستم را فشرد و وقتی که فهمیدم

چهره نگار هستم لبخندی زده گفت:

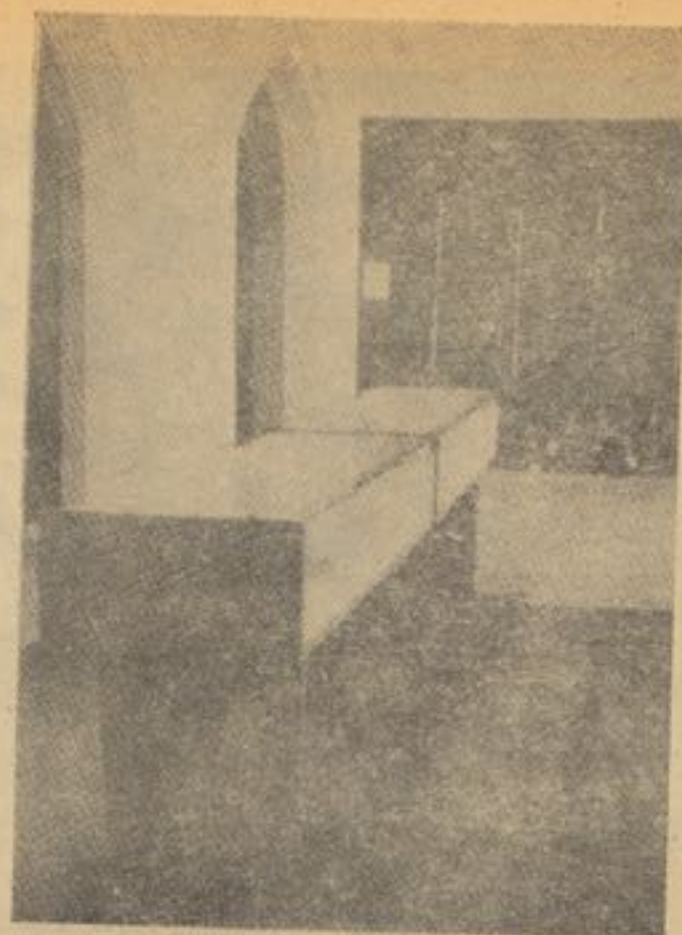
سخره میخواهی بیوس ... چون من بجرم



سکه های طلا و دستبند مروارید



یکی از اتاقهای موزه کابل که در آن قسمتی از آثار دوره اسلامی محافظت می شود.



یک قسمت موزه کابل که در ۱۳۳۸ به سیستم جدید موزیوگرافی ترتیب شده است.

بقایای هنر قدیم اسلامی افغانستان

درین دوره، غزنی مرکز بزرگ و شکوه افغانستان بوده که در سال (۱۱۵۰) میلادی، توسط سلطان علاوالدین غوری، که ملقب به جبهه نسوز است، ویران شد. ظسرو و مفرغی زیبایی مانند آفتابه و امثال آن که بسیار ظریف تر بین گردید، در این شهر وجود داشت، که قسمتی از نمونه های آن، در موزیم موجود است.

پارچه های مزیین معماری از مرمر که از مخرو به های قصر ها بدست آمده بالوجه سنگ های مرمرین که علاوه بر تزیینات هندسی، اشکال رقا صان، صحنه های شکار و انسان های مسلح نیز دیده می شود، معرف آن است، که عنعنه های ساسانی، تا عهد غزنوی ها، پیاپی ادامه داشته است.

در موزیم نمونه ازین آثار وجود دارد، که سبک آن را سلجوقی و انیسال کرده اند، در حالیکه این هنر بایه هنر غزنوی خوانده شود، چنانچه سلسله غزنوی نیز شاخه سلجوقی است.

در پهلوی این آثار که بصورت تصادفی کشف گردیده است، عیشت های باستان شناسی نیز از سال (۱۹۵۹) به بعد در غزنی به حفاری پرداخته اند و آثاری کشف کرده اند.

مسلمانان در شروع قرن هشتم میلادی در باختر مستقر شدند و از آنجا به ماورالنهر سر ازیر گردیدند ... در این اوان فتوحات اسلام بسوی جنوب (کندهار و کابل موجوده) بطی بود و این فتوحات نیز، صرف عهد غزنویان صورت گرفت و در نیمه دوم قرن ده، سلطنت هندوشاهان از کابل تا سند رخت بست و خاتمه یافت ...

دوره متمایز دیگر، از اواخر قرن دهم شروع می شود و تا قرن یازده و دوازده عیسوی می رسد ... درین قرن ها، افغانستان دارای قدرت و عظمت شایانی شد و نخست غزنوی ها و سپس غوری ها، پایتخت خود را، به ترتیب در غزنی و غور تاسیس کرده و شهرت جفا نسبی یافتند ...

درین اوان اسلام در کشور ما، استقرار کامل یافت و بعدها مرکز فتح و تسخیر هند، گردید. از بقایای دوره اول اسلامی که از آن تذکر داریم چیزی در موزیم کابل دیده نمی شود و تنها صفحه یی از مصحف شریف، که در عهد عباسیان، بخط کوفی نوشته شده قابل تذکر است. آنچه در اتاق اسلامی موزیم دیده می شود، تقریباً همه مربوط به دوره دوم اسلامی است.

تاریخ قدیم و هنر های رنگا رنگ دوره ما قبل تاریخ و تاریخی این سرزمین، مطالبی نشر شد ازین هفته به معرفی آثار هنری که از آغاز دوره اسلامی در کشور ما بجا مانده و سبک های هنری آن، می پردازیم.

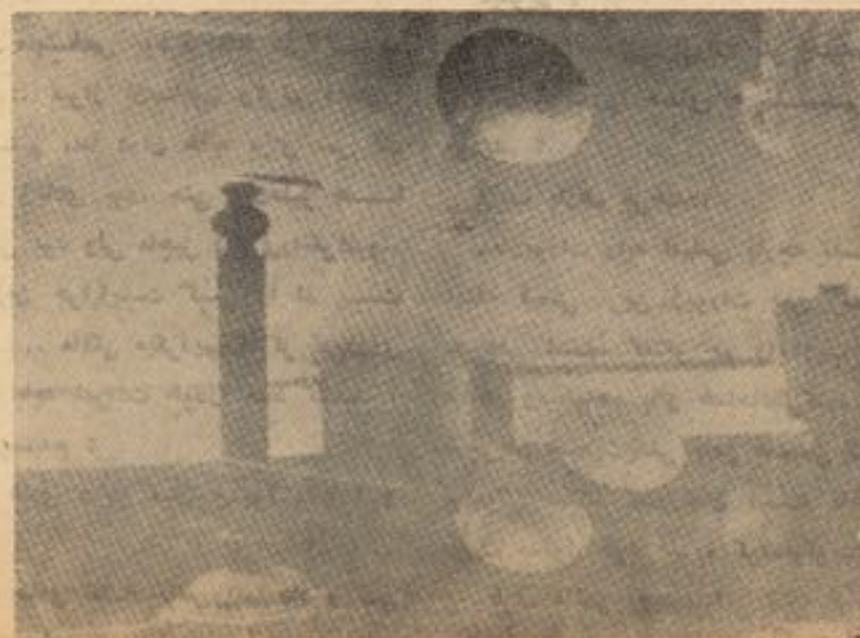
در یکی از نشریه های موزیم، درباره هنر قدیم اسلام و آثار این دوره ها، روشنی انداخته شده، که فشرده آن چنین است.

در تاریخ قدیم دوره اسلامی افغانستان دو دوره متمایز به نظر می خورد، دوره اول زمانی است که اسلام توسط عرب ها، به هرات و سیستان بخش گردید و این زمان سی سال از رحلت پیغمبر اسلام (ص) می گذشت.

ژوندون به سلسله گزارش های تاریخی خود، کوشیده است تا بر گوشه های مختلف هنرهای گونه گون کشور باستانی افغانستان روشنی اندازد و تا حد امکان، کوشیدیم تا پیرامون نقاط باستانی ای مانند هده، بامیان، بلخ، بگرام، قند قستان، غزنی و امثال و تمدن های کهن آن، مطالبی تهیه و نشر نمایم ...

همچنان به همین سلسله، هر هفته سری به موزیم زدیم و تا جاییکه ممکن بود، بر آثار ارزشمند عتیقه و هنری که در آنجا گره آوری شده، روشنی انداختیم.

در گزارش های که از موزیم تهیه شده بود درباره قسمت های مختلف



نمونه هایی از آثار دوره اسلامی موزه کابل.

به مناسبت شش جوزا روز
پیروزی ملت افغان

مبارزات ملی

ونقش زنان مبارز

نوشته : راحله راسخ

افغانستان ضمن اینکه در جبهه های آزادی خواهی جنگیده اند در اعمار افغانستان نوین نیز نقش خویش را از یاد نبرده اند و همراه با مردان در راه افغانستان نوین نیز کوشانند زنان افغانستان مصمم اند تا با خواسته

زمان و با الهام از گذشته پر افتخار تاریخی

و درس از مدرسه استقلال وطن در مسیر سازی جامعه و در ارتقای سطح زندگی اجتماعی، سیاسی اقتصادی و آبادانی کشور چون گذشته ها و بیشتر از آن در افتخار را ت کشور سپیم شوند زیرا آزادی و آبادی کشور به نیروی متحد زنان و مردان زحماتش تامین شده می تواند.

ازین گذشته استقلال سیاسی، یا استقلال اقتصادی و غنای فرهنگی جامعه پیوند های عمیق داشته و رشته های محکمی یکدیگر را بهم مربوط ساخته که زنان در همه امور، چه در پیکار های آزادی خواهی، و چه در فعالیت های اقتصادی و به خصوص در رشد و رفقای سطح فرهنگ مادی و معنوی کشور رول بس ارزنده ای را داشته و خواهند داشت به ارتباط با لروژ خجسته اعلام آزادی در کشور و با الهام از افتخارات تاریخی نبرد استقلال در پرتو جمهوری افغانستان، آینده کشور را با همکاری زنان لدا کار و مردان مبارز خجسته و میوه نمی بینیم و این سالروز را به همه هموطنان و به خصوص مردان کشور تبریک گفته و آرزو مندیم با یاد از این روز تاریخی زنان و مردان پشوتون و بلوچ نیز بتوانند در آینده نیز دیک آزادی خویش را بدست آورند.

جاوید باد خاطره رزمندگان راه آزادی پاینده و سر بلند باد جمهوریت افغانستان

از جمله صلحات زدن تاریخ وطن جنگ میوند خود شاهد ادعای ما بوده که مختصرا از آن در اینجا تذکار بعمل می آید.

در ماه جولای (۱۸۸۰) میلادی بعد از طی فاصله های طولانی از هرات سپاه افغانان به میدان های مشهور میوند رسیدند و در مقابل دشمن صف آرا می نمودند و نبرد سختی در گیر شدند، در نتیجه قرار قبول تاریخ چنان ضربه ای متجاوزین نپوش جان کردند که پشت بریضا نیای کبیر را به لرزه در آورده و در همین جنگ عادلانه بود که دوشیزه جوان افغان (ملالی) بیرق سیاه ملی را عوض پرچمدار شهید، در راه وطن بدوش می کشید و با لندی های که تا کنون زمره وطنپرستان است دلاوران نبرد را تشویق می نمودند.

که به میوند گیتی شهید نشوی
خدا ی گلایه پی ننگی که دی ساقته
خال به دیار که وینو گیزدم
چه شکی باغ گیتی گل کلاب و شرمونه
بهر حال در اوراق زدن تاریخ در پهلوی نام آزادی خواهان افغان چون امین الله خان لوگری، عبدالله اچکزی، ملاشک عالم، سید جمال الدین افغان، میر مسجدی خان کوهستانی و غیره نام های زرخونه و ملالی، غازی ادی زینب هوتکی در تاریخ جاودان است.

با یاد آوری مختصر و اجمال کوتاه از تاریخ آزادی خواهی کشور به ارتباط نهفت کنونی جمهوری افغانستان مشاهده میکنیم زنان

بزرگ افغانان دلیر و آزادیخواه هیست که در سال ۱۹۱۹ بیرق استقلال را در کشور بر افراشتند رئیس دولت جمهوری افغانستان در تجلیل از استقلال افغانستان در بیانیه خطاب به مردم درباره این واقعه تاریخی فرمودند:

«سه پیکار بزرگ ملت افغانستان در برابر تجاوز استعمار، گوی بزرگ و انگار ناپذیر است از فداکاری، وطن دوستی و عزم شکست ناپذیر مردم ما» در سه نبرد و پیکار استقلال خواهانه ملت افغانستان در برابر تجاوز اهر یمان، زنان آزادی خواه کشور در سنگر های گرم و داغ مبارزه و در دفاع از وطن همیشه یار و یاور مردان سلحشور بوده و در دره های حادثه دیده خیبر و بولان و کوهپایه های هندو کش، سلیمان، سپین غرو خیبر و در بسیاری از میدانهای نبرد یکجا با مردان علیه دشمنان جنگیده اند که آوازه زنان گمنام و نامدار وطن ما شهره آفاق گردیده و در صلحات تاریخ از آزاده زنان افغان چون زو گونه انا، ملالی، غازی ادی زینب هوتکی و غیره غیره همیشه با افتخار یادآور شده اند. مرور متون تاریخ می رساند که زنان همیشه در نبرد های آزادی خواهی با مردان یکجا، همکار و همسنگر بوده اند»

در سال ۱۹۱۹ عیسوی مردم غیور و آزادی خواه کشور ما بعد از نبرد خونین و مبارزات پیگیر علیه استعمار از بزرگترین کشور استعماری جهان استقلال سیاسی خویش را بدست آوردند.

نبرد های استقلال خواهانه افغانان وطن پرست در دفاع از مادر وطن صلحات درخشان و فراموش ناثدنی از مبارزات آزادیخواهی ملل اسیر علیه سلطه و تسلط کشور های استعماری بوده و در تاریخ شکستن زنجیر های استعمار مردم این سرزمین، در شرق از پیشگامان و پیشروان ولان مدرسه استقلال خواهی و آزادی طلبی بشمار میروند.

صلحات نبرد آزادی خواهی در افغانستان همیشه منبع الهام و آزادی و آزاد زیستن بوده و در قلوب و طنیرستان افغان جا دارد.

تاریخ استر داد و استقلال افغانستان با نهفت جوان و دمو کراتیک جمهوری افغانستان پیوند نا گسستنی داشته و این نهفت جوان ادامه دهنده و مکمل راه و آرمان های

م و د

وباز هم

م و د

به بعد منتظر من خواهند بود، ولی مناسبانه هرچند این برو آنبر نظر کردم، کسی را ندیدم. گاهی چند پیش رفتم و همیشه تازه به نزدیکی صحنه رسیدم توجه مرا میرمن جینا جلب کرد. مانند روز قبل لبخندی به لب داشت. موها پیش را آراسته بود ولی لباس های معمولی ای بتن داشت.

سلام مرا گرم پذیرفت و ظاهرا خیلی خوشحال شد که به وقت رسیده بودم روی صحنه جوانی سامان های موسیقی را مرتب میکرد و این برو آن بر کارگر های مربوط به هتل برای نمایش آمادگی های تازه را میگریختند. خارجی ای که نمیدانم در هتل چه سمتی را دارد دستور هایی میداد و از دور جوانی خنده کنان نزدیک میشد.

زیرهم صنم را که اکنون منیجر هتل است اندکی دیرتر شناختم و هنگامیکه با او گرم صحبت و یاد آوری از خاطرات گذشته بودم توجه مرا دخترانی جلب کردند که باموهای اراسته، لباس های خوب و لبخند های گهرا وارد سالون شدند.

در انتظار این بودم که قرار وعده اینک بمن پیشنهاد خواهد شد که چند عکس خوب برای وطنی ساختن مودها و پشتمجله برادرم ولی زود درک کردم که انتظار خیلی بی محل است برای اینکه هر که را مشغول کار و بار خودش میدیدم.

روز گذشته را با این روز که ۲۹ تیر

کم نشود.

عقربه ساعت هنوز روی چهار عصر نیامده بود که من به دروازه «بالروم» هتل کانتی ننتل رسیدم.

کارگر مربوط هتل بدادم رسید و گویا اینکه بر با آشنایی من با هتل و قول دارد بدون سوال گفت: بلی نمایش لباس در یسن سالون است تازه دروازه درآمد را باز کرده بودم که سرخی قالین ها، روشنی فندیل ها، زیبایی میزها و همه مرا جلب کرد. آرام آرام شروع به پیش روی کردم. می ترسیدم که مبدا کسی بر من ایرادی بگیرد و سرو وضع مرا مناسب این هتل باشان و شوکت نشمارد.

روز قبل هنگامیکه در شهر نو به خیاطخانه (جینا) صاحب این نمایش برای گرفتن معلومات و راپور رفته بودم، بمن وعده داده شد که خانم جینا وشوهرش از ساعت چهار

بود خیلی متغیر یافتم. در روز گذشته از من استقبالی شده بود در خود پستند. اول سخنی چند با صاحب آرایشگاه ماریا گفته بودم چون درین نمایش نیمه کارها مربوط این آرایشگاه بود. ترتیب و تنظیم موها، روی ناخن ها و بعدا هم باخانم «جینا» که لباس ها را آماده کرده بود.

میرمن ماریا صاحب آرایشگاه میگفت که آرایشگاه او ده سال است که کار می کند نیمه مشتری هایش مانند خیاط خانه «جینا» خارجی ها اند و میگفت دیپلوم خود را از سویس آورده است. او که دلش بخاطر مصاحبه های غلط و درج گفتار غلط بعضی از آرا یشگران در مورد مود و فیشن موی، پر بود فقط روی یک نقطه خیلی جدی بود و آن اینکه گفته هایش فقط طوری ثبت مجله شود که بدان ها چیزی زیاد و یا از آن ها چیزی کم نشود.

کاغذی را که در حدود ۳۰۰ ورق بخاطر شب نمایش چاپ کرده بود بمن داد و گفت: بمن همه گفتی های خود را روی این کاغذ نوشته ام که خواننده های فارسی زبان آنرا خود خواهند خواند و آن هائیکه انگلیسی می دانند متن این کاغذ را از زبان تیرین کاظمی همکار ما خواهند شنید.

با توجه این کاغذ در یافتم که گفته های خانم ماریا سخنی درباره حفظ دلمحه موی، صفت خینه و گل سر شوی به عنوان بهترین رنگ کننده و شوینده است. خیا طخانه جینا هم در حدود ده سال است که فعالیت دارد. چرخ اقتصادی اش در حدود بقیه در صفحه ۴۳

ژوندون



از راه‌های آفرینش

انسان

مدرسه‌است که این عقیده در ساحت مختلف علوم شایع شده که طفل در بطن مادر بصورت کلی از ارگانیسم ما در جدا می‌باشد. اکنون علما به ثبوت رسانیدند که: نطفه وارگانیسم مادر وجود واحدی را تشکیل میدهد.

استعمال ادویه باید مطلقاً جلوگیری نموده والدینیکه از درد کدام مرض به تکلیف است بخاطر طفلیکه در بطن دارد باید همه‌آلام را تحمل کند و یا خود اینکه آن والدینیکه اصلاً کدام نوع مریضی را متگیر شان است نباید صاحب فرزند شوند.

مشاهدات طبی شاهد حالت که بسیاری از والدینیکه به کدام مرض مبتلا بوده‌اند بصورت سیستماتیک تحت معالجه قرار گرفته و صحت یافته اند اگر در همین دوران مریضی صاحب فرزندی شده‌اند طفل شان قاعدتاً صحتمند بدنیا آمده‌است. بدون شک و تردید باید اظهار کرد که زنان و شوهرانیکه آرزوی داشتن طفل را بدل می‌پروراند مجبور اند به صحت خود علاقه خاصی بگیرند و هیچگونه ادویه ای را بدون مشوره و هدایت دکتور استعمال نکنند و از تمام کارها بیکه ممکن است ضرری به طفل شان برساند اجتناب نمایند. اگر این شرایط مراعات نگردد ممکن است خطرات مہلکی را چه والدین و چه اطفال شان مواجه شوند.

در دوران حاملگی بسیار امکاناتی برای مادران حاصل می‌شود که قبل از تولد طفل بالای فرزندان شان اثر بگذارند. تقریباً تمام مادران را این سوال که آیا طرز تغذیه مادر بالای فرزندان کدما اثری خواهد داشت؟ ناراحت می‌سازد. و یا اینکه: آیا طرز تغذیه درست در رشد و نمو طفل کمک می‌کند یا خیر؟

تجربه نشان داده است که اگر يك طفل وزن وسطی در حدود ۳۰۰۰ گرام داشته باشد در اثر تربیه خوب وزن خوبتر گرفته و نمو بهتر می‌نماید. حتی اطفال كوچك تر که از ۳۰۰۰ گرام وزن کمتر هم داشته باشند ولی تندرست باشند باز هم از اطفالی که بیشتر از ۴۰۰۰ گرام وزن دارند در هفته اول حیات خود خوبتر نمو می‌کنند و حتی دیده شده که بزودی وزن همین طفل از ۴۰۰۰ گرام بالاتر رفته و از طفلی که وزن بیشتر داشته تنومند تر شده است.

طرق دیگری هم موجود است که بسیاری از خانمهای حامله میخواهند جلو قرس و واهمه خویش را از زیانمان بگیرند و سعی می‌کنند تا اضافه تر گرسنگی بکشند و فاقه بگذارند و درین فکر اند که بدینوسیله ممکن است طفل لاغر، کم وزن تولد خواهد شد. در نتیجه این کار ارتعاشی قوی عصبی در وجود همچو خانمها تولید گردید و همواره این چنین زنها با مزاج مضطرب و اوقات تلخ و لب‌وروی

همچنان ثابت شده‌است که امکان این موجود است که از طریق وجود مادر میکروبها، ویروسها مواد مسموم کننده، الکل و مواد مخدره، و تاثیر اکثر ادویه ها به نطفه سرایت می‌نماید. و تاثیر مضره آن در ابتدا بالای جنین و بعداً بالای طفل اثر می‌نماید. سه ماه اول حاملگی فوق‌العاده (حساس) است زیرا در همین دوره ارگان‌های نطفه به تشکل خود آغاز نموده و اجرای فعالیت‌های ابتدایی خویش را شروع می‌کنند. و از همین لحاظ است که تاثیر عوامل مضره و غیر صحتی در همین دوره بی‌اندازه خطرناک محسوب می‌گردد.

برایک طبی نشان داده است که اکثریت زنان در آئین ایجاد سردردی مختل شدن خواب هیجان و حتی برای رفع حاملگی و سقط جنین تابلیت‌ها و ادویه‌های مختلف را به مقدار زیادی مصرف می‌نمایند و غالباً تراز همه که این دواها بدون مشوره داکتر استعمال می‌گردد.

از همجو استفاده می‌دوا که در دوران کنترل در دوران حاملگی انجام می‌شود (و یا قبل از آنکه زن حامله می‌شود) مانند پینسلین، تتراسکلین، پلاسک، امپیدوپیرین، کینین و غیره بسیاوقات دیده شده که اطفال رنجور به دنیا آمده‌اند همچنان دیده شده که تغذیه نامرتب زن حامله (خاصاً فقدان ویتامین‌ها) سبب تولید امراض گوناگون به خود زن حامله شده و نتایج آن در وجود طفل منعکس گشته است و اکثراً سبب شده که طفل قبل از موعد تولد شده و یا اینکه در بطن مادر طفل مرده و بصورت مرده بدنیا آمده است. و این هم ممکن است که طفل بی اندازه ضعیف، معیوب تولد گردد و نسبت به سایر همقطاران خود خراب‌تر رشد نموده و نقایص جنسی در وجودش هویدا گردد.

تحقیقات علمی اخیر نشان داده است که ایجاد امراض مہلک در طفل همانطوریکه به ارگانیسم مادر ارتباط می‌گیرد به پدر نیز مربوط است.

علما توضیح می‌دهند که امراض قندی و الکو لیسم استعمال دخانیات و سایر مواد نشه آور که پدران به آن عادت کرده‌اند فعالیت جنسی را در وجود شان مختل نموده و برای نسل او اضرار قابل ملاحظه ای را انتقال می‌دهد. درین زمینه عادت به نوشیدن الکل در دوران حاملگی یعنی در زمانی که نطفه انتقال می‌نماید و حامله شدن صورت می‌گیرد بی‌اندازه خطرناک محسوب می‌شود.

آنچه در بالاتر کار یافت این معنی را ندارد که هر خانمی می‌خواهد طفل داشته باشد از



مادر حامله باید بیشتر از هوای آزاد و صاف استفاده نماید.



طفل باید سالم با به دنیا بگذارد. سلامت طفل با سلامت روحی و جسمی مادر ارتباط ناگسستی دارد

آینده جگر گوشه خود از هر نوع استعمال الکل خود داری نماید. حرکت نمودن منظم خاصا قدم زدن برای زن حامله تاریکی از طرق موثرترین و بهترین آمده شدن و مقاومت در برابر آن قوه ای که باید در زمان تولد طفل به مصرف برساند میباشد.	ارگانیزم مادر اثر میگذارد، تاثیر آن بالای نطفه حتمی بوده و طفل را متاثر میسازد. از اینکه الکل زهریست که مداوی آن به مشکل میرسد. می شود بر همه کس هویدا می باشد. علم هر روزی مطالب جدیدی را در مورد نقایص و اصرار آن به میدان می کشد خانمهای حامله بغاظر صحت و سلامت طفل شان و بغاظر	خاصا پیاده گردی را مساعدت می کند و طرز قرار گرفتن طفل را به داخل شکم نظیر می بخشد. یکی از مسائل عمده ای که والدین به دکتران مواجه میسازند اینست که آیا الکل با لای مادر و طفل کدام اثری بجای میگذارد؟ آنچنانیکه قبلا تذکار شد هر نوع زهریاتی که بالای	کنال بسر می برند. علاوه از آنکه حجم طفل قابل ملاحظه است در انتای تولد انکشاف اسکلت طفل، خاصا جمجمه او ارزشی خاصی دارد. از این رو دکتران معالج باید توجه خاصی در مورد انکشاف سیستم استخوان بندی نطفه جلب نمایند.
--	--	--	--

تجلی هو ما نیسم

در آثار جامی

- قسمت دوم -

ما، در آثار جامی، انعکاس ایده های مردم مبارزه بخاطر برابری و سعادت انسان، دعوت پیدادگران به عدل و انصاف، آفرینش تمثال سلاطین داناگر، بیکار بر سر دیواران مروجین خرافات، ستایش و بزرگداشت کار و دلسوزی نسبت به زحمتکش، آثار از مشاهده نا بسامانی زندگی مردم و دیگر ایده های دموکراتیک را توأم با نقش مهر شرایط سیاه آن زمان مشاهده میکنیم.

جامی، از موقف تصوف در نقطه مختلف مدعیان قشری سلطه رومی قرار گرفت و اعمال ناروای آنانرا افشا کرد. صوفیان ریایی را بعنوان عناصر نادان و زیان بخش معرفی کرد و باادامه عنقه انسان دوستی سعدی این هئکوره را که «عبادت بدون خدمت به مردم سودی ندارد» تقویه نموده گفت: «برای حق پناه خلق باشی» و بنامی از همین نظر، در وصف سوم «بهارستان» خود اظهار داشت:

عدل و انصاف دان، نه کفر و نه دین

آنچه در حفظ ملک در کار است

هدف جامی ازین مبارزه نه تنها تطهیر الام مردم عادی و درعای آنان از پیدادملوک طوائف، بلکه نجات آنان از چنگال دوندگان دیگری نیز بود که در گسوت درویشان ریایی در برابر شان ظاهر میشدند و با افسون و افسانه آنانرا به دام می افکندند.

جامی که به آرزوی آینده روش به تصوف روی آورده بود، با خود قرار بست که تا پایان عمر با مردم باشد و در خدمت آنان قرار گیرد. نظیر شمع باش که خود مسوزد و سوزم دیگران را فروغ می بخشد...

و هر آنچه در کار داری، برای خود نامین کن اما بهترین کارها اینست که به تعمیر دلهای مردم بکوشی (مضمون یک شعر جامی که مترجم نتوانست به اصل آن دست یابد).



میتوان گفت که محتوای این شعر بر نامه زندگی و ایجاد ادبی او قرار گرفت.

عبدالرحمن جامی در شرایط ملوک الطوائفی که هرگونه امکانات را برای رشد و فلسفه خصلت های منفی موجود در نهاد انسان پدیدمی آورد، انسان را به پاکی و کداملی، به انسان دوستی به مروت و صمیمیت فرا خواند و آنرا برای خروج از انحطاط مسلط در آن زمان و به حرکت در جهت ترقی و تعالی معنوی آن انسان تشویق نمود. و خود شخصا بمثابه نمونه و سر مشق در خدمت مردم قسرا گرفت.

آنچه هومانیسیم جامی را فروغ بیشتر می بخشد، مبارزه پر تب و تابی است که وی با سلاح سخن در راه پیروزی این خصایل عالی در میان مردم انجام میدهد. او نخست از همه آدمهارا به صلح و صفا و آرامش و مروت دعوت مینماید. برخی از نامه هایی که شاعر به دوست بزرگ خود نوایی و دیگر رجال مهم دولتی نوشته، تاکنون محفوظ مانده است. اگر جامی در برخی ازین نامه ها بخاطر پیبود، زندگی هنرمندان معاصر خویش سیاه و ش میکند، در برخی دیگر احساس مینماید تا وجود سنگینی که بردوش مردم گذاشته شده، تخفیف داده شود... او با استفاده از وزارت عیشیر نوایی تلاش بفرم میدهد تا برخی از حرکات جنگجویانه حسین باقرآء متوقف سازد.

در کتب خود نیز جنگ دشمنی و خونریزی را محکوم میکند و سلاطین و حکمرانان را به عدل و راد فرا میخواند.

شاعر در صحبت ۱۳ «تحفه الاحرار» در برابر پیدادگری به پامیخرد و فریاد برمی آورد.

میوه و مرغ سر خوانست مقام

از حرم بیوه و باغ یتیم

باز ترامیر شکاران بفر

طعمه از جوزه هر پیرزن

بازگی خاص ترا هر پسرین

گاه وجو از توبره خوشه چین

در «خردنامه اسکندری» تمثال سلطان عا دل رامی آفرینند و ایدال خود را در وجود او تمثیل مینماید. سکندر از طرف مردم به فرما تروا بی پذیرفته میشود. او تحت پرورش فیلسوف بزرگ ارسطو بکمال میرسد و انسانی دانشمند و با معرفت بازمی آید و عالیترین فضیلتش اینست که پیوسته منافع هر و مراد را نظر دارد.

از: ش شاه محمود

ولو بزبان خودش بیا نجا مد.

سکندر زبان خود و سود خلق

همیخواست از پسر سپید خلق

مردم بیاس همین فضیلتش او را به فرمانروایی برمی گزینند.

هنگامیکه شاعر درباره لشکر کشی سکندر

برسا فان چین قلمبر سایب میکند، بدون آنکه صحنه های خونین جنگ و بیکار را تو صیف نماید. فقط بازگر مثالی دایر به نکوهش جنگهای مپامانه اکتفا میکند مثلاً اسکندر پس از تصرف تمام سر زمین شرق، سر

زمین چین را مورد تهدید قرار میدهد خاقان چین تحفه ای به اسکندر می فرستد تحفه

عبارتست از یک کنزیک، یک غلام، یکد ست سرور پاو یک مرغ بریال. اسکندر از ناچیزی

تحفه به شکفت اندر میشود درین موقع

معا حیان دانشمند هدف خاقان را از ارسال این تحفه توضیح مینماید: «برای هر کسی

یک زن، یک خدمتگذار «غلام»، هر سال یکدست سرویا و وزانه یک خوان طعام و یک

مرغ کافی است در صورتیکه چنین است، پس چرا باسرا انداختن جنگ و ستیز

سرزمین دیگران را و ایران ساخت و دلهای شان را شکست. اسکندر با شنیدن این سخنان

از جنگ منصرف میگردد و از آنجا بر میگردد. در پایان این بخش، شاعر از زبان تمثال

اسکندر تمام فرمانروایان را مخاطب مینماید چنان زی که گر باشند شرق جای

گنبدت طلب اهل غرب از خدای نه ز انسان که دوری شوی جایگیر

به نفر یت از مردم خیزد لغیر جامی، شاعری صلح دوست بو او نه فقط

در استا نها، بلکه در جامعه ها قطعاً ت و دیگر آثار خویش نیز مبلغ این فکر است

که هرگونه خصومتی باید از طریق صلح و مسالمت برطرف ساخته شود.

جامی در خردنامه اسکندری «نظریه سوسیال لیزم» تخیلی نظامی را به جلو میراند.

بالاخره سکندر به شهری میرسد و در آن شهر، نه زایشان توانگر کسی، نه فقیر

برایشان نه سلطان کسی، نه امیر برای بهم قسمت مال شان

موافق بهم صورت حال شان آنها فقر و گرسنگی، جنگ و خونریزی را

نمایشنا میند... هر کدام در خانه ای بدون فقر و در میزند البته جامی تاکید نمیکند که

نمونه تخیلی مذکور شکل جامعه میباشد و از همین نقطه نظر نمیتواند این اندیشه را بسویه نظامی بالا ببرد. وی ا برکنش داستان

اسکندر و نقش موثر آن در شرق ص ۱۱۱ و در این حکایه نظامی در مورد جامعه تخیلی مذکور نشانه جرئت و شهامت شاعر است... هر آنکه ابیات پر جاذبه فوق را میخواند، بر اختیار آرزو و امید در دلش موج میزند... تمثیل چنین ایدالی توسط جامی در عصر یکس میز نیست، مظهر شجاعت بزرگی بشمار میرود.

پایانم اینها عبدالرحمن جامی نیز پسان سایر اندیشمندان بزرگ شرق پراه واقعی تامین سعادت مردم بی نبرد آرزو های او در مورد سلاطین دادر با واقعیت های زندگی متعلق نبود و یکی بعد دیگر فرو میریخت یکمدریاد اندیشمند آن چه در شرق وجه در غرب که نمیتوانستند به راه خروج از ظلمات قرون وسطی پی ببرند توصیه مینمودند که

باید انسان به ناتوانی خویش در برابر نیروهای طبیعی و اجتماعی اعتراف کند و در مقابل سر نوشت سر تسلیم نهاده فقط در چنین صورتی ممکن است آرامش روحی برای انسان دست دهنده و این امر را موفقیتی بزرگ می بیند. اندیشمند جامی نیز از همین راه رفت، (ش.ش و زندگی و ایجاد عبدالرحمن جامی، ج ۱، ت ۱۹۶۳).

جامی در اواخر داستان «یوسف و زلیخا» این پندار را که این جهان گذر است، به هیچکس وفاندارد و هیچکس از آن خوبی ندیده است، چنین افاده مینماید:

به گیتی در نشان خرمی نیست

و گر باشد نصیب آدمی نیست

دل از اندیشه شادی نمی کن

دماغ از فکر آزادی نمی کن

به داغ زمرادی شاد میباشد

به غل بندگی آزاد میباشد

بدون تردید این شعر باز تابی است از شرایط دشوار زندگی آرزوی اهالی خراسان حافظ علم تفاوت بلند میکند فلک را سقسی شکافد و طرح نو در می اندازد، و غیام فریاد برمی آورد که اگر بر فلک دست میداشتم انرا از میان برمیداشتم و بجای آن فلکی دیگر میساختم... اما جامی باین نتیجه میرسد که باید خویشتن را بدست سر نوشت سپرد و بازنجیر بندگی نیز خویشتن را آزاد حس نمود. این جنبه پسیم هو ما نیسم شاعر است جهان بینی مثالی او عاملی بود که او را از صعود بر قله هومانیسیم رزمند و پسگیر باز داشت.

(تاتمام)

نه جنگ نه صلح

هم جنگ و هم صلح

بقلم جوینده

طرفداران اسرائیل در سنا آمریکا توجه دولت فورد و جهان را به حمایت از اسرائیل جلب کردند چنانچه در نامه که با امضاء ۷۶ عضو سنا طرفدار اسرائیل به دولت آمریکا صادر شده است از دولت تقاضا کرده اند که با اسرائیل هرگونه کمک و حمایت نظامی کند و بفروشد اسلحه و مهمات با اسرائیل بپردازد.

سائلز بورک :

در حالیکه اوضاع در لبنان مغشوش است و بحران تصادمات داخلی از ناحیه بیره داری اسرائیل قابل توجه میباید، در مصر و سایر کشورهای عربی همه گونه احتیاط های لازم از امکان یک تصادم موجود است انتظار میرود که ملاقات دوازده سادات و فورد در سالز بورک که عنقریب صورت خواهد گرفت تاحدی راه را برای حل مسائل شرق میانه باز کند.

اینها بیان که از شخصیت های متنفذ اسرائیل است از تخلیه اراضی عربی اشغالی از طرف اسرائیل در بدل زندگی در صلح در شرق میانه صحبت کرد این خود نمودار آنست که موقف اسرائیل بعد از شکست مساعی کیسنجر نرم تر میشود.

دول عربی نیز از مساعی مجدد امریکادر حل مساله شرق میانه سخن میزند، ملک خالد پادشاه عربستان سعودی طی مصاحبه با نامه نگار واشنگتن پوست گفته است که عرب باردیگر بجنگ متوسل نخواهد شد مگر آنکه متقاعد شود که آمریکا از تلاش برای استغفار صلح در شرق میانه صرف نظر کرده است.

ملک خالد افزود که عربستان سعودی در مقابل تخلیه همه سرزمین های عرب که در سال ۱۹۶۷ از طرف اسرائیل اشغال شده و ایجاد یک دولت فلسطین حاضر است حق موجودیت اسرائیل را برسمیت بشناسد.

این موقف عربستان سعودی که از دشمنان سرسخت اسرائیل میباشد برای اسرائیل چیزیست که قبل از جنگ با عرب شدیدا آنها آرزو میکرد و بنابراین بر آوردن این آرزویگانه نقطه پنداشته میشود که بتوان عرب و اسرائیل را بدور آن جمع کرد.

خوف و رجاء:

اکنون شرق میانه در حالت نه صلح و نه جنگ بسر می برد کشور های عرب که شدیدا آرزو مند انکشاف و ترمیم خرابی های قرن ها استعمار اجنبی و ۲۰ سال جنگ هستند بشدت صلح می خواهند ولی همانطور ریکه در حالت صلح و نه جنگ قرار دارند ظاهرا خود را در یک صلح موقتی می بینند که برای یک صلح دائمی باید به آمادگی های مطلق جنگی بپردازند و هر ساعت و هر آن منتظر فرا رسیدن دقایقی باشند که آتش سوزان یک جنگ خانه ویرانکن دیگر مشتعل شود، اگر مساعی دول بزرگ بجایی نرسد چنین روزی را دو تابستان امسال انتظار باید برد که صدای انفجار بم و تحریم نفتی و مداخلات نظامی از هر طرف جهان را در برابر یک حادثه خطر رعب جرم قرن ۲۰ قرار میدهد.

مداخله نظامی امریکادر صورت تحریم نفتی مجدد کشورهای عربی در شرق میانه و اشغال جاهای نفت سخن زد.

سیاست مذاکره و تهدید که اکنون امریکا پیش گرفته است باز هم پیش از یک مانور سیاسی نیست زیرا بزرگترین سلاحی که امروز عربها در دست دارند نفت است این سلاح نشان فاطم خود را در جنگ ۱۹۷۳ نشان داد، بنابراین تهدید استعمال سلاح نفت بمنظور آماده ساختن زمینه مذاکره مورد احتیاج است و هم یکنوع ابراه زه قبلسی در صورتی می باشد که چنین اقدامی ضرورت افتد.

اندیشه اسرائیل :

دول غربی از تجارب ۲۰ سال جنگ پوره آموخته اند، که برای مقابله با وضع موجود از نظر تسلیحات آمادگی بیشتر داشته باشند.

بنابراین عموم دول عربی هر چه بیشتر خود را بسلاح مدرن تجهیز میکنند، فرار داد نظامی اخیر که بین لیبیا و اتحاد شوروی عقد شد و امکانات تهیه اسلحه ساخت شوروی برای لبنان یک قدم دیگر است برای تجهیز جهان عرب به سلاح عصری، فراغت خاطر عراق از ناحیه کردن و هم اهنگی نظامی سوریه واردن و موضوع تشکیل قوماندانی مشترک سو ریه و موسسه آزادی بخش ملی فلسطین و مساعی خاص سادات برای تجهیز بیشتر نظامی اندیشه های سرکج کن برای اسرائیل ایجاد میکنند، در عین زمان خود داری امریکا از دادن اسلحه به اسرائیل در اثر نارضایتی از عدم همکاری اسرائیل برای موفقیت مساعی کیسنجر از طریق سیاست گام بگام همه براندیشه های اسرائیل افزوده است و لو که اظهارات مقامات امریکایی مبنی بر اینکه اسرائیل را تنها نخواهند گذاشت، امیدواری هایی را در اسرائیل ایجاد میکند.

ماه جوزا

قبل از عقد قرار داد تهدید ثوابی محافظ صلح ملل متحد بین سوریه و اسرائیل اندیشه یزد رگ اسرائیل از رسیدن روزی بود که قرارداد سوریه و اسرائیل در همین ماه بسر برسد و مجددا موافقه برای دوام وجود این قسواء صورت نگیرد.

اما اکنون که اسرائیل از این ناحیه فراغت خاطری حاصل کرده است از رسیدن روز جوزا بشدت نگرانی دارد زیرا در این روز مصر بصورت یک جانبه کانال سوئز را افتتاح میکند هرگونه عکس العمل اسرائیل باین مناسبت اسرائیل را در برابر حقایق قرار میدهد که از دیدن آن شدیدا هراس دارد.

از اینجاست دوستان اسرائیل بر ای پشتیبانی این گروه متجاوز و برای تهدید مقامات جهانی و عربی، از طریق بکار انداختن

شرق میانه یک دوره پیچیده و دشوار را میگذرانند، هر دو طرف متخاصم یعنی عرب و اسرائیل بیش از هر وقت دیگر به صلح احساس ضرورت میکنند، اما هر دو طرف شدیدا نگرانی دارند و برای جنگ آمادگی میگیرند.

سوال شرق میانه سوال جهان است، جهان که بشدت از حوادث شرق میانه مخصوصا بعد از جنگ چارم عرب و اسرائیل و سیاست نفتی ممالک عربی شدیدا لطمه دید اکنون میداند که جنگ پنجم عرب و اسرائیل چه عواقب وخیمی در این منطقه دنیا و در جهان بوجود خواهد آورد.

ناگامی سیاست گام بگام کیسنجر تنها ناگامی کیسنجر و امریکا نبود بلکه دشواری را ایجاد کرده آرزو هایی همه کسانی را که بصورت صلح در شرق میانه متوجه هستند بیاس مبدل نمود.

کنفرانس ژنیو که آخرین راه برای حل قضیه شرق میانه پنداشته می شود نیز افق روشنی ندارد زیرا هنوز شرایط مساعد نشده است که بتوان طرفین را بارو حیه صلح جویی در این کنفرانس جمع کرد و کنفرانس را به موفقیت رسانید.

تجدید مساعی امریکا:

بعد از پایان ماجرای کمبودی و پنداشتن تصور میشد که امریکادر دیگر موقعیت خود را بحیث یک قدرت جهانی که بخواهد در حل و فصل مسائل جهانی نقش عمده داشته باشد از دست داده است، مسائل داخلی امریکا مخصوصا با مداخله جدی کانگرس در مسائل جهان که در مورد خود داری از کم کم به ویستام بیشتر تبارز کرد دیگر به امریکا فرصت نخواهد داد تا در امور جهانی سهم موثر بگیرد، ولی بعد از واقعه گشتی مایاگوئز که حکومت امریکا توانست یک اقدام قاطع متوسل شود، یک بار دیگر صدای فورد و کیسنجر بلند شد که امریکا بحیث یک قدرت بزرگ دوستان خود و متعبدین خود را تنها نخواهد گذاشت.

همراه با این جریانات خبرهای شنیده شد که امریکا یکبار دیگر در راه حل و فصل مسائل شرق میانه صرف مساعی خواهد کرد.

مذاکره و تهدید:

ملاقات کیسنجر و گرومکو در وین باز هم زمینه را برای تبادل نظر دو قدرت بزرگ در شرق میانه مساعد ساخت و در پایان این ملاقات و مذاکرات گفته شد که شوروی و امریکا باین تفاهم رسیده اند تا امریکا یکبار دیگر برای حل مسائل شرق میانه یا لا اقل فراهم ساختن زمینه نزدیکی دو طرف متخاصم صرف مساعی کند.

در حالیکه این مساعی جریان داشت شلی سنجر وزیر دفاع امریکا یکبار دیگر

وقایع

مهم

سیاسی

مفت

آخرین سوار

منظومه‌اشیوایی از استاد خلیلی پیرامون صحنه‌ای از کار
زار گندم که در آن دلاوران افغان آخرین نیروی استعمار
را نابود کردند.

ابر آشفته ارغند سیاه گشت از قله شمشاد بلند
شام یک پرده تاریک‌مخوف بسرا پای سپین‌غر افکند

باد با طره آشفته موج مست می‌آمد و بازی میکرد
گاه بر گیسوی سرو آزاد بی‌جسته دست‌درازی میکرد
دورتر رود غریونده مست تندو موج و خروشان و کبود
چون سپاهی همه تن‌جوشن‌پوش

پیش می‌آمد و می‌خواند سرود

ظلمت آهسته در آغوش کشید

برج و باروی جلال‌الدین را

«سپیل» فرمود که تا قفل‌نهند

در آن قلعه بولادین را

ناگهان در پی آن شام سیاه

ناله ای از دل صحرایرخواست

«سپیل» زان ناله جانکاه‌حزین

چون سپیدی شده از جابرخواست

دید کرد و رسواری پیداست

لرز لرزان‌چو یکی سایه برآب

گاه می‌افتد و گاه می‌خیزد

دست رفته زعنای پا ز رکاب

بر سر اسب «برائیدن» بود

خسته وزار و نجیف و رنجور

شیخ بی روح وی اندر ظلمات

چون یکی مرده برون جسته زگور

ظاهر از رک رک او لرزه‌مرگ

چون تدروی که گریزد ز عقاب

دوخته چشم ز خجلت بر زمین

«همچو عاصی که کشندش بعذاب»

خواست تا شرح کند قصه خویش

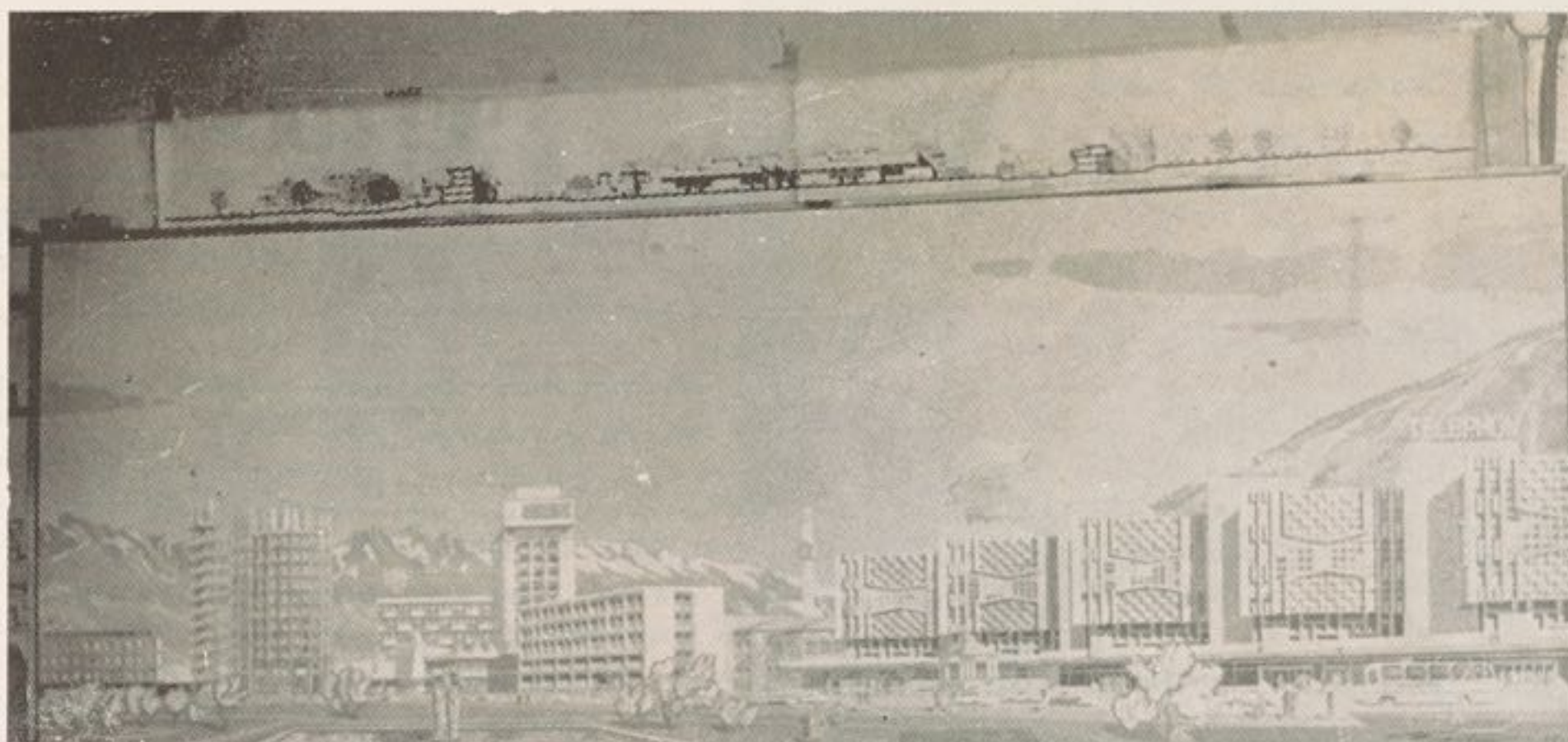
خشک شد لفظ و فرماند ز راه

«سپیل» را دیدن آن منظر شوم

کرد احوال بیکباره تباه

بقیه در صفحه ۶۳





عبارات شامل پلان ۲۵ ساله عمرانی شهر کابل با این مدل ساخته می‌شود

تعمیرات

۱۲ تا ۱۴

منزله اعمار



نقشه شهر کابل به هندسین توضیح می‌شود

میگر دد

حوضهای آب
بازی و میدان
های سپورت در
بام مغازه ها

در شهر
کابل



اینان با اساس نقشه اصلی محل احداث
جاده ها و اعمار اپارتمانها و منازل را تعیین
می نمایند.

مینه در نظر گرفته شده است که البته این اقدام باسر مایه گذاری نسبتاً ناچیز ممکن گردیده مقدار و لمر بیشتر از آن متصور خواهد بود، آنوقت است که دریای کابل از حال خشکی برآمده دایم از آب که دارای او صاف صحنی باشد مملو خواهد بود و در و آن وقت است که این اقدام در زیبا یی شهر کابل و در گوارایی اقلیم شهر کابل بالا خره در نظافت شهر کابل رول بارز و عمده رابازی خواهد کرد همچنان با تطبیق این پلان در نظراست وسعت ساحات سوسبز در شهر نیز گسترش داده شود و در پهلو ی این اقدامات شهر سا ختمان مبرز های عالمنفعه در ۱۳ ناحیه شهر کابل و روی کار آوردن سیستم واحد آبیاری و فراهم آوردن سیستم مکملی کالنا لیزا سیون به گمان غالب و یقین کامل سیمای پایتخت مارا بیکی از شهر های زیبا و مدرن تغییر خواهد داد. درباره تطبیق نقشه های مدرنی که تا چند سال آینده تطبیق آن بقیه در صفحه ۵۱

شهر کابل را مطالعه و بر رسی می نمایند در این نقشه های تفصیلی خصوصیات تعمیرات در نقاط مختلف شهر و نواحی کابل پلان گذاری مراکز عمومی کلتوری، تجار تسی، صناعتی و دولتی و راهای یشی و بعضی نقاط تفریحی و استراحتی شهر و پار کنکها و سایر سا ختمان های انجنیری تعیین می شود.

ناگفته نماند که طرح پلان تفصیلی دونا حیه شهر کابل یعنی خیر خانه مینه و رحمن مینه نیز جزء این پلان می باشد.

از کفیل ریاست کار و سا ختمان پرسیدم در قسمت دریای کابل که فعلا جز کثافت دانی از آن کدام کاری گرفته نمی شود در پلان فعلی در راه بهبود وضع آن چه تجویزی گرفته شده است می گوید:

راجع به معضله دریای کابل باید گفت که تجدید سا ختمان دیوار های استنادی دریای کابل و فراهم آوردن پلچکها و پل های عمومی و نیز سا ختمان چندین بند که در وهله اول بین ساحه باغ وحش و نادرشاه

جدی سال ۱۳۵۳ بنابر موا فقست دولتین افغانستان و اتحاد جما هیر شوروی یک هیئت انجنیران شوروی بخاطر عملی نمودن پلان ۲۵ ساله شهر کابل به افغانستان آمدند و به ترتیب سومین یعنی مهمترین مرحله پلان عمومی شهر کابل آغاز نمودند و البته این راهم ناگفته نباید بگذاریم که انجنیران و مهند سین بنار والی نیز در تطبیق این پلان دوش بدوش متخصصین شوروی اجراء و طیفه می کنند و برای انجام این کار در وهله اول اصلاح و اجرا نمودن پلان و نیز کنترل آن از کار های سا ختمانی شهر کابل از طرف مقامات صا لحه به بنار والی کابل سپرده شده ولی قبل از همه امور این پلان، پلان عمومی خطوط سرحدی سرك ها و تعمیرات قسمت مرکز شهر کابل و بعدا نواحی حصص دیگر شهر تحت کار گرفته شده است که روی طرح این پلان تماماً حدود، سركها و جاده ها و میدان های شهر بصورت قطعی نشان داده شده است البته بعد از این سیستم نو ترانسپورتی شهری به وجود می آید که می توان گفت مسیر و عرض سرك های ترانزیتی شهری نظربه ازدیاد ترانسپورت و شبکه بس های برقی و هم از نگاه سرك های بین المللی سنجش و تعیین گردیده است. بناغلی عبدالرحمن رحیمی کفیل ریاست کار و سا ختمان کابل بنار والی در جواب این سوال که در امور سا ختمان تعمیرات و دیگر موضوعات سا ختمانی چه اقدامات صورت گرفته است می گوید:

در حال حاضر متخصصین جوان و ورزیده کابل بنار والی بامشوره انجنیران شوروی پلان های تفصیلی

خبر نگار ما ضمن مصاحبه با مهندس عبد الرحمن رحیمی کفیل ریاست کار و سا ختمان کابل بنار والی تازه ترین معلوما ت پلان ۲۵ ساله شهر کابل راجعت میزد اطلاع خوانندگان این نامه تقدیم می دارد.

از کفیل ریاست کار و سا ختمان کابل بنار والی پرسیدم معلومات بدیدید اسامی طرح و پلان ۲۵ ساله شهر کابل چه وقت آغاز گردید می گوید: پلان ۲۵ ساله شهر کابل برای اولین بار یازده سال قبل از امروز در زمان صدارت بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم صورت گرفت که روی این اقدام برای اولین بار در سال ۱۹۶۴ در شهر مسکو از جانب انستیتوت تحقیقات عملی طرح و پسی ریزی شهر سازی تحت نظر انجنیر سا ختمانی بناغلی لسیکو اریکوف مطالعه و بررسی شده است ولی این پلان در ساحه عمل و تطبیق قرار نگر فست تا آنکه در سال ۱۹۷۰ یک گروپ انجنیران سا ختمانی از انستیتوت پلان های عمومی شهر ها که ارتباط مستقیمی به ملل متحد داشت به کابل آمدند و تحت نظر انجنیر اگو لیا یف متخصص شوروی یک پلان عمومی دیگر را بوجود آوردند، اما اینکه چرا این پلان جنبه عملی پوشانده نشد علل و عوامل گوناگونی را می توان یادآور شد که گنجا نیدن آن در این راپور فعلا مقدور نیست. از بناغلی رحیمی سوال کردم معلومات بدهد فعلا برای تطبیق پلان ۲۵ ساله شهر کابل چه اقدامی روی دست بنار والی است می گوید: در آغاز سال ۱۹۷۵ مطابق بر ج



فعالیت تنظیفاتی در یکی از جاده های کابل.



گوشه ای از مرکز شهر کابل که با تطبیق پلان بیست و پنجاه تغییر شکل خواهد داد.



وینکه (سوره) ای را که یاد داشت، خوانده بروح
مرحومه می بخشید، چند روزی خواب از
چشمانش پرید، فکر و خیالش در اطراف سر-
نوشت دوستش میچرخید. غالباً دچار و اهمه می
شد و «سیاهی» اش «بخش» میگرد. گاهی
تحت تاثیر تصورات رعب انگیز مانند چوب
خشمک میشد، مرز بین مرگ و زندگی را نزدیک
احساس میکرد، اما دوهفته ازین وضع نگذشته
بود که ناگهان در یک لحظه غیر منتظره آمد و
سور زندگی در دلش زنده شد...

- خواست راجع دار، تراچه پیش آمده
است؟

دلدار باسرا سیمگی گفت:

- سخنان کاملاً درست است.

پیرزن بالچه ای اطمینان بخش گفت:

- بلی، من همیشه درست میگویم و مکتبم

از تمام اسرار برایم خبر میدهند.

- نغیر مادر، این فال نیست: تو ارسال

نکول را میشناسی:

- آه، آهسته حرف بزن:

پیرزن چشمان خود را کشید.

- ارسال نکول را کی و در کجا دیدی؟ چه

گفت صحتش چطور است آه، جوان بیچاره

دلدار که هر چیز دیگر را فراموش کرده بود

خواست پیرزن را در آغوش بکشد.

مگر دیوانه شده ای؟ آیا میدانی در کجا

هستی- پیر زن خشم آلود دختر را بدست از

خود دور ساخت.

سپس در بچه را نیمه بسته نموده در مورد

اینکه ارسال نکول چگونه جستجو کنان سراغ

اورا گرفته و گریه کنان زوی خواهش کرده تا

عرض حالش را به دلدار برساند و اکنون در

محله (قدوق باشی) در منزل خاله خویش حیات

بسر میبرد و مطالبی امثال این، آهسته

آهسته سخن گفت.

دلدار با گریه و زاری گفت:

- مادر جان، اگر خزان تمام جهان را در

اختیار میداشتم از تو دریغ نمیداشتم. دیگر

چه گفت؟

شاید مادر کلام مرده باشد، درباره پدرم

چیزی نگفت؟ آیا خط نفرستاد.

خط فرزندم اگر زبان به زندان میکشاند

خط زیر جوبه دار میبرد من از دست زندان باین

گونه کارها بسیار میترسم.. تجربه مکن. قلم

ازل عشق شما هر دورا در دفتر های

جدایانه نوشته بوده است اینها همه کارهای

خداست. منم از دنیا تنها گذشتم خدا حافظ

فرزندم- پیر زن از جابو خاست.

شستاب مکن مادر جان- دلدار دست لاغر او

را محکم در دست گرفت - قلب من پر از درد و

آلام است. بگذر از این گوشه آن پرده بردارم

تا به ارسال نکول برسانی - دختر

زارید.

پیر زن که دستخوش هراس و وهم گردیده

بود، بعد از آنکه ما حول خود را از نظر

زودن

روزی دلدار پس از ختم دعوت بزرگ و

مجال خدیجه بیگم که ضمن آن بسیار تپیده

و خسته شده بود یکه و تنها برای استراحت در

اتاق خود می نشست. ناگهان چهره پیرزن فالین

بسان قیافه های رعب آوری که گاهی انسان

در خواب می بیند، نظرش را جلب کرد

- دلدار توهستی؟- پیرزن خم شده چشمان

خامو (چسپوک) خود را بسوی او دوخت دلدار

بابی پروایی جواب داد:

- بلی، من استم، مگر مرا تازه می بینی؟

یک لحظه بعد پیرزن از در وارد شد و نزد

دلدار دوزانو نشست:

- نولا دستت را بده تا فالت را ببینم.

دلدار از مهربانی این پیر زن متعجب ماند.

زیرا این زن حبله گر که در برابر هر فال خود

چندین سرو پا از خدیجه بیگم دریافت میداشت

کمترین اعتنایی به لایه و زاری کنیزکان نشان

نمیداد و برای آنها فال نمیداد.

و میگفت (هر کلمه من یک دینار قیمت

دارد) و بدین ترتیب زبان همگان را می بست

دلدار ۳-۲ سال قبل پیراهنی که یکی از خانم

های عالمقام برای بعنوان تحفه برای پیش

بخشیده بود، توسط او برای خود فال گشوده

بود.

دلدار چشمان خود را بشوید و اشتیاق بسوی

او دوخت و بی اختیار دست خود را دراز کرد و پیر

زن همیشه در موقع فال دیدن، خود را جمع و

جور میکرد و چشمان خویش را بسوی طرف

دوخته حرف میزد. اما حالا همیشه دست

دختر را در دست گرفت، لحظه لبانش از تبسم

بازماند پیرزن در حالیکه به اطراف مینگریست

باهستگی گفت:

- دخترم، تو یار عزیز می داشته ای که در وقت

و توانایی نظیر رستم بوده است. او حالا به

سان مجنون در جستجوی لیلای خویش درین

شهر عظیم آواره میگردد.

دلدار که رنگش پریده بود، پرسید:

- چه میگوی مادر؟

- سوار خطاشو، آیا تو کسی را بنام ارسال -

نکول میشناسی؟

دلدار دست خود را واپس کشید و لرزای

سراسر بدنش را تکان داد.

پیرزن، آهسته و بهدای پست گفت:

پیرزن، آهسته و بهدای پست گفت:

نامه های یک چارودان ماند است

امیر علیشیر نوایی

فصل چهاردهم

ایر: م. ت. ای یک

ترجمه: ج. ش

خلاصه داستان

خبر باز گشت علیشیر نوایی به سمرات و انتصاب او به حیث مهر دار دولت، چون
حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بفال نیک میگیرند و چشم امید
بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از سیزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود
شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سر
کردگان (بیکها)، شیر عسرت را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات
هجوم میبرد و یاری نوایی قدرت از کف رفته، دوباره بدست می آورد و میرزا یادگار را
بقتل میرساند.

دوستان سنان سال بر اساس یک فرمان علیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب
میکرد این اقدام در عین حالیکه حس خصومت و کین توزی مخالفان را برمی انگیزد،
مورد تایید اهالی عدالت پست هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنهاد های نوایی در مورد بهبود امور و رفع نواقص موجود
در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای
خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

- خواهر جان، عزیز دلم، آخر توجه کن

کردی؟ چرا ما را گذاشتی رفتی؟

دلدار دوست محبوب، همراه و همدرد خویش

را سخت در آغوش کشید، های-های گریست.

دولت بخت نیز بالای سر دختر بیجان نشسته

لرزان و اشکری زبان حرف زد: (من شب در این

خانه نبودم. حالا که آمدم هر چه اورا صدا زدم.

کمترین حرکتی دیده نمیشد. چون نزدیکش

آمدم تکانش دادم، دیدم اینطور خشکیده

است از هرنو شیده، زهر... مگر نمی بینی که

رنگش کبود شده است امرگ بر من، آخر چرا

ترا تنها گذاشتی، چرا از رازت بیخبر ماندم!

- آه، دولت بخت، طوری حرف میزنی که -

کوب از آلام و جراحت دلپای ما اطلاع نداری.

مگر آسان است این که آدم از پدر و مادر و زادگاه

خویش جدا ماند و در زنجیر محکومیت، عشق

و آرزو ها را در دل بکشد و خود به دختری بر،

بزم مرده و خزان زده میل گردد؟ آخ، گل صتم

من، خواهر جانم، دوست عزیز و مهربانم، تو

همیشه برای خود مرگ میخواستی، اما چرا این

طور ما را تنها گذاشتی دلدار روی خود را بر

چهره سرد و کبود دوست خود نهاده میگریست.

در یک لحظه خانه از کنیزکان پر شد. اشک



مگر اندید، آ هسته گفت :

پس است ، پس است، من تمام دردهایت را میدانم ، برای اینکه در زندگی کارنواپی انجام داده باشم این تکلیف را بدوش گرفتم زیرا که نزد کسی زبان باز نکنی و خودفورا از درخارج گردیدی.

دنیای تغیل و تصورات دلدار که از مرگ و زندگی محبوب خود هیچگونه اطلاعی - نداشت و مطمئن بود که برای ابد از وی جدا شده و تازه میخواست زندگی را با سرای همیشه بدرد گوید ، کاملاً زیر و زیر گردید. بدین سان او بار دوم بزندی می چشم گشود. مرده بیرون درست مانند خبری که از آن جهان رسیده باشد، اسرار آمیز جلوه کرد. فالبین کثیف و حریص که مانند (مادرال) نفرت انگیز بود، دندانش چون زنی مقدس بزرگوار مهربان و نجات بخش... مجسم گردید چون توانست بر هیجان و تپش قلب خود چیره گردد، سر را بر بالین نهاده در اندیشه فرو رفت: «مهربانم از یاد نبرده است مرا، آیا سعادتی برتر از زندگی با وی و تحمل مشکلات در آغوش وی و جو دداری او در طول ایشمه سالهای دراز درین شهر ، در کنار من بوده است ، آخ، ای جرخ بیدادگر، ماجرا ایشمه از هم دوریم؟.. چگونه شده که با این زن آشنا شده .. حالا چه خواهد کرد ؟

حتماً با استفاده از تمام وسایل خواهد کوشید تا با من ملاقات کند، اما مبادا از سادگی نتواند درد خود را تحمل کند و یا دست زدن بکدام اقدام بر ما جرایبی حیات خود را در خطر افکند». این اندیشه نظیر رودی دهشت انگیز در سراسر وجودش دوید . ناگهان سراسیمه تکان خورد و از جا برخاست.

دختر هر روز قسم پیر زن را انتظار کشید، هر لحظه با کمال بی صبری چشم براه خبر عای نوباتی ماند.

اما نشانی از پیر زن نبود . روز ها مانند سالها بدشواری میگذشت ... گاش می توانست بال و پر بکشد و پرواز کنان نزد یار خود برود : گاهی از مسرت و شادمانی مانند بچه ها می بالید گاهی تصور ات را عیب انگیز قلبش را تکان میداد.. روز دهم بود که بیرون در حرم بیدار شد . دلدارش دانه او را در صحن خویلی استقبال کرد. چون نفرد

اطراف زیاد بود، فالبین را با کتج چشم بسوی درختان اشاره کرد.

اما بیرون لبان خود را به نحو گنایه آمیزی جمع کرده راساً بر سر عت طر ف کو شک خدیجه بیگم راه پیمود . یاس بر دلدار هجوم آورد، اما کاملاً امید خود را از دست نداد با خود گفت: (پیر زن ازینگونه عادتها بسیار دارد. شاید ترسیده باشد ..) باید اینکه شاید در گوشه ای با وی رو برو شده حرف بزند، - در راهش متر صد ماند. تقریباً بعد از یک ساعت بیرون را از دور مشاهده کرده بر سر عت - سوبش رفت ، اما جرات نکرد او را بجای دعوت کند و آ هسته پرسید :

مادر جان، آیا او را دیدی چه گفت ؟ بیرون که همانطور راه میرفت، بالهجه تندی که چون نشتر بجان می نشست، جواب داد:

دیدمش تصمیم بدی داشته است .. من عقل خود را از دست نداده ام تا سخنان شمارا بیکدیگر انتقال داده، خود را گرفتار بسلا سازم.

دختر باز هم لابه کنان زارید : - مادر جان ، تصمیم بد او چه بوده است خدا ترا خیر دهد، بمن بگو:

سایترا نپرس ! از سنگ صدا بر خواهد خاست، اما از من نه فالبین بدون آنکه اتفاقی بوی کند، از نزدش دور شد.

حواس دلدار پر ت شده ، همانطور جابجا متوقف ماند. باشنیدن صدای عده ای از کنیزکان که از عقبش می آمدند ، حواس خود را جمع کرد و در فکر فرو رفت : (تصمیم بدی ندارد.. بیرون چه میخواست بگوید ؟ آیا ارسلانکول خواسته با من ملاقات کند و یا اینکه راجع به نجات دادن من ازین جایگاه با وی حرف زده... و این مسئله زهره پیر زن را آب ساخته است مگر دیروز از شنیدن نام (خط) نزدیک نبود قالب تپتی کند !) دلدار از ر هگلزار ارسلانکول بسیار متعجب شد (مبادا با عید رسیدن من در کتج زندان پوسیده شو ! او از پشت فالبینی که از آنجا دور شده بود، بر سر عت دوید و آ هسته از عقبش گفت :

مادر جان، اگر او را دیدی برایش بگو که هرگونه تصمیم بدی را از دل بیرون بکشد، و آرام راه برود.

فالبین خندید و سر خود را به علامت قبول آ هسته حرکت داد.

خود دلدار سر از آئروز در صدد عملی ساختن (تصمیم بد) بر آمد اندیشه (یا مرگ

پارسیدن به یار) بر مغزش مسلط شد. شبها بدون آنکه مره برهم نهد در باره طر ق و نقشه عای گونا گونا گونا بخود اندیشید .

پس از تاملات دور و دراز بالاخره نزد خود چاره معقولی یافت. اما مدتی بعد ، از آن صرف نظر کرد.

زیرا نقشه ای که آنرا بسیار خوب می پنداشت، هر و ضی به دشوار یهای خطرناکی میگردد. بالاخره از تفکر زیاد خسته شده به قرار ی رسید و برای بکار بستن آن تصمیم گرفت.

دلدار که پیچیده در لجا ف خود را به خواب زده بود، نیمه های شب سر از لحاف بیرون آورد. دوازده تن کنیز دیگر، همه غرق خواب بودند. صدایی جز خروپف آنان بگوش نمی رسید. در تاریکی لباسهای خود را پوشید.

خنجری را که هنگام گستردن بستر زیر بالین گذاشته بود، در دست گرفت. وی ایسن خنجر را پس از ختم یک ضیافت خدیجه بیگم که مردها نیز در آن اشتراک داشتند، در موقع جمع وجود کردن خانه یافته بود .

(ناتمام)



مارگو همینگوی

مودل جدید مطبوعات امریکا

مارگو همینگوی که بیش از بیست سال ندارد و نواسه دختری ارست همینگوی میباشد فقط تا چند ماه قبل بحیث یک دختر بی نام و نشان زندگی میکرد و اکثر اوقات خویش را به صید ماهی در سواحل دریاچه های ایالت ایداهو سپری مینمود. و لی اینک طی چند ماه اخیر زندگی منزوی را رها کرد و حالا در خیابان شماره پنجم نیویارک بسر میبرد و بحیث فوتو مودل به مو فقیتهای چشم گیری نایل آمده است.

بایک مترو هشتاد و سه سانتی بلندی قامت، پشتیهای مجلات و جراید مصور امریکا را جان تازه ای بخشیده است.

معمولا مجلات به قیافه های دلچسپی نشان میدهند که قامت رسا و استخوانی داشته باشند و مارگو اینهمه مزایا را در خود نهفته دارد و از همین لحاظ سراسر امریکارا به هیجان آورده است. چنانچه حتی جریده محافظه کار تایم مینویسد که مارگو همینگوی بسان طلا زیبا و قشنگ است.

افسانه دختر طلایی بسان افسانه های مخصوص امریکاییها جالب و شنیدنی است. افسانه بدین قرار آغاز میگردد که بود نبود یک دختری بود که با پدر و مادر و دو خواهرش در یک دهکده کوچک بنام کیچوم واقع ایداهو بسر میبردند.



مارگو در سنین جوانی

صفحه ۲۶



بایک مترو هشتاد و سه سانتی متر بلندی قد مارگو همینگوی مودل ایدالی جراید امریکا گردید.

زیر این درختان ملاقاتها و بر خورد های منا سب صورت میگرفت. حدس مارگو خطا نبود و مدت درازی دور از توجه نماند. زیرا یک مرد موی سیاه همینکه وی از اطاق هتل پا بیرون گذاشت بدنبالش افتاد و همینکه در گوشه باغ نشست نخست یک بوتل شامپاین و بعد دسته گل سرخی جلوش گذاشت و در آخر پیرهم بیقرار خود را در مقدمش قرارداد. این جوان ایرلندی و بیستون - نام داشت و یکتعداد زیاد رستوران های سر پای امریکا را اداره میکرد. بیش از سی و سه سال از عمرش نمیکشست در مقام آن افتاد که مارگورا ازان خود بسا زد. ایرلندیست دخترک را گرفت و نزد یک آرایشگری برد و با آرایش تازه و مدرن و لباس شیک دستش را در دست شهبزاده فورستن برگ نهاد و نا مبرده دخترک را به ویلمهلمینا اجنسی مودلهای مجلات نیویارک معرفی کرد.

هر چند نمایندگان اجنسی مارگو را اندکی فر به میشمردند ولی بهر صورت قرار دادی با او بستند. این است که مارگو همینگو

نام او لینش مارگو واسم خانواده اش همینگوی است و از پهلوی نام جدش ارست همینگوی شهرت جهانی کسب کرده است.

مارگو چگونگی این نام را پیدا کرد؟

شب زفاف را با صرف مشروب فرانسوی بنام شالو تارگو صبح کردند و دختری که بدینیا آمد به نام مارگو منشی گردید.

وقتی هوا رو به گرمی بگذارد مارگو باید پدر و مادر خویش به جنگالهای کیتچوم میروند و در زمستانها راه کنهستانات را پیش میگرد و به ورزش سکی میپردازد.

در یکی از روزها مارگو همینگوی برای بازدید یکتن از دوستان خویش عازم نیویارک شد این دختر دهه سی پوره میدانست که یکدختر خوشیار و فهمیده کجا باید رحل اقامت بیفکند. این است که در هتل مقبول پلازا اطاقی گرفت و هنوز چند لحظه از اقامت وی در هتل نگذشته بود که لباس سفید کتانی بپوشید و در زیر اشجار خرما هتل به قدم زدن پرداخت. اینرا هم میدانست که در



اختراع ورفاه

شهر نشینان لندن از يك ناحیه خیلی عصبی و خیلی ناراضی هستند و آن هوای ناسالم و آلوده است زیرا همه روز باید باران و آسمان ابرآلود و دمه غبار را تحمل کنند. دمه و غبار برخی روز ها بعدی زیاد میشود که وسایل نقلیه را فلج می سازد حالا متخصصین انگلیسی در صدد افتاده اند که این دمه و غبار را که حتی گاهی ترافیک را روز های طولانی فلج می گرداند بوسیله یکبار انداختن (فید و سیستم) رفع نمایند بر اساس این سیستم محوطه میدان های هوایی بکنوع تبلی را محترق میسازند که از آن سلول کو چکی افراز میگردد نتیجه که از آن بدست آمده بهر صورت حایز اهمیت است اماخانم های شهر لندن نیز از ناحیه دود و غبار و دمه دچار مشکلات اند و حتی صحت را بخطر مواجه می نماید، حالا تازه وسیله ای جدیدی اختراع کرده اند این ماسک از پلاستیک ساخته شده و دارای یک دستگاه کو چک تصفیه هوا است.

دزدان بعد ازین باید محتاط باشند. چنین می نماید که از مدتیست بین مخترعین و دزدان مسابقه ای شدیدی در گرفته است از یکطرف دزدان می گویند حمله های جدید بکار ببرند و در سایه ای آن به سرقت و دزدی ببر دازند ولی در عین حال مخترعین بدنیال این دزدان روانند و در برابر هر حرکت شان اختراع جدید بعمل می آورند. وقتی که یک سارق در صدد بیفتد یکسی بانگداری را از دستش بر باید تنها کفایت می نماید که حامل یکس روی دو دکمه فشار بیاورد و دزد ذریعه ای دودا بر مانند به رنگ سیاه آلوده میگردد. در حالیکه در همان مر حله صدای مویی نیز از جعبه بیرون میشود.



مارگو همینگوی دفعتاً جراید مود و عکاسی امریکا را اشغال کرد.

بخاطر ندارد اما با وصف این دوری خاطرات باز هم مارگو به آثار ارنست همینگوی عشق و علاقه شگفت انگیزی دارد زیرا تقریباً تمام آثارش را مطالعه کرده است.

وقتی ازو سوال شد که اگر ارنست همینگوی زنده میبود نسبت به مشغولیت موجوده اش چه می گفت نامبرده بدون تردید در جواب اظهار داشت که ازین مشغولیت من سرور میشد و حتی افتخار میکرد و میگفت مارگو آخر نواسه من است و نواسه یک نویسنده باید چنین باشد.

راه جراید بحیث یک مودل زیبا و نواسه ارنست همینگوی نویسنده معروف جهان معرفی کردند و در نتیجه در اثر مساعی فوق مارگو همینگوی هر بار عکسش را روی جله مجلات مود می افتاد یکصد دالر اجرت میگرفت در حالیکه حقیقت این است که مارگو خودش را هرگز بخاطر ندارد زیرا وقتی ارنست همینگوی چشم از جهان پوشید وی بیش از شش سال نداشت.

خودش میگوید که یکبار او را در کوبا ملاقات کردم ازین بازدید جز ریش انبوه و گریه اش چیزی دیگری



مارگو در البوم خانوادگی (نفر او ل از طرف راست)، این عکس در کو با گرفته شده

اول جهانی در گرفت و این جزایر پایگاه های مساعد نظامی آلمان بود بعد از ختم محاربه اول جهانی و سقوط آلمان، قسمت آلمانی سا موآ را از زیلاند جدید خریداری کرد و در ۱۹۴۷ ساموآ داخل ملل متحد گردید، و در اول جنوری ۱۹۴۷ سا موآ غربی استقلال خود را حصول و یک کشور آزاد در بحر الکاھل شناخته شد و از طرف دیگر قسمت شرقی این جزیره با مهمترین پایگاه بحری (پاکوپاکو) منحیت مستعمره اضلاع متحده امریکا باقیماند.

با آنکه مدت درازی از جدایی جزایر سا موآ می گذرد و لی باز هم کلتور و عنعنات آمیخته ای دارند و هر دو قسمت تا امروز فولکلور زیبای خود را مانند دیروز حفظ کرده اند این کشور زیبا دارای رژیم میباشد که با عنعنات قوی استوار و به سیستم جمهوریت پیش میرود در رأس آن فونوا قرار دارد که شامل صد راعظم و هشت وزیر میباشند رول پارلمان رافونو (شورای مقننه) اجرا میدارد که از طرف ما تایی (نژاد اصلی) انتخاب میشوند.

جزایر سو موآ در حقیقت قسمت برآمدگی کوهای آتشفشانی آبهای بحر میباشند که مشتمل بر دو جزیره بزرگ سا وایی و اوپو لامیبا شد که همه ۲۸۵۰ کیلو متر مربع ساحه را احتوا میکند و جمعیت آن در حدود ۱۵۰ هزار نفر میرسد. در جزایر



اطفال دهاتی سا موآ در میان درختان نارپال

به آن آشنا میشوید شاید کمتر و یا هیچ در باره آن اطلاعی نداشته باشید از اینرو کشور سا موای غربی از جمله ممالك دلچسپ و رنگین او قیا نو سیه درین هفته بشما معرفی میگردد.

بحر الکاھل بیش از یک لث کره ارض را دربر گرفته با سواحل هر دو امریکا، آسیا، استرالیا و زیلاند - جدید تماس دارد یکی از خصایص عمده بحر الکاھل اینست که هر فرش بحری آن سطوح مرتفع جدا گانه و تپه های خردی دارند که بالای آن یک عده مجمع الجزایر تشکیل یافته اند یک تعداد آنها از مواد آتشی فشانیه و دیگری بذریعه مرجانهای بحری تعمیر یافته اند این جزایر را بدو گروه میلانشیان و پولنشیان قسمت کرده اند که جزایر سا موای غربی در میان مجمع الجزایر پولنشیان موقعیت دارند و عجیب ترین کشور جزیره ایست که نظیر آنرا در جهان کمتر میتوان یافت.

یکی از معروفترین دریانوردان جهان از اهالی پولنشیان تقریباً طی پنج میلادی جزایر سا موآ آمده از بسکه جزایر مذکور مورد پسند وی قرار گرفت آنجا سکونت اختیار کرد طی قرون متمادی غربیان در جزایر مذکور راه پیدا کرده و بصورت یقین آنجا را در ۱۷۲۲ کشف کردند فرانکو با کانپول یکی از قهرمانان سیاحین دورا دور جهان این جزایر را بنام ساموآ «جزایر دریا نوردان» نام نهاد در ۱۷۹۱ کپتان غدار (ادوار) توسط کشتی (پاندورا) خود را به جزیره مذکور رسانیده تا از آنجا به نفع خود بهره برداری کند ولی در سالهای ۳۰ قرن بیستم اغتشاشیون انگلیسی درسا موآ راه یافته او را پروتستان ها و سپس کاتولیک های که تا صد سال اخیر اهالی آنجا را بذهب و عنعنات خویش در آورده بود راه یافتند به تعقیب آن دزدان دریایی، تجار و عساکر سایر کشور ها درین سرزمین قدم گذاشته مقیم شدند و ساموآ ساحه شدید رقابت بین آلمان، بریتانیای کبیر و اضلاع متحده امریکا شد و وقو نسل های آنها بقسم قیمومت در ساحه سلطنت سا موآ که باید بی طرف باشد فرستاده شد و این قیمومیت دیری دوام نکرده و به زودی از بین رفت در اواخر قرن ۱۹ دوباره جزایر مذکور بین آلمان و اضلاع متحده قسمت یافته تا آنکه جنگ



دختران ساموایی که چهره جذابی و دایما بشاش دارند

ترجمه و تهیه: عزیز الله کنگداه

باملل گیتی آشنا شوید

سرزمین آتشفشان و تپه های مرجان

کشور یکیه فقط حیات شان
وابسته به ناریال است. مملکت
رقص های جالب، عجیب ترین
کشور جزیره یی دنیا، ساموآ یا
جزایر دریا نوردان

بسیاری از خوانندگان محترم که مشغول مطالعه این سطور اند شاید چند شهر کشور ما ویا یک عده و کوچک او قیا نو سیه را که در زیر



شاگردان مکتب با امیل های گل و یو نیفورم معارف



بازهم رقص سیوا که زیبا ترین دوشیزگان برای این رقص انتخاب میشوند



رقص (سیوا) که از جالب ترین رقصهای سا مویا بشمار رفته و لباسهای شانرا صرف امیل های گل و برگهای نار یال تشکیل میدهد

از مجله اسفرلی چاپ کویت ترجمه هباء

کشف امریکا

در سال ۱۹۲۲ کتاب سه جلدی «ایکه» «افریقا و کشف امریکا» نام داشت طرف مطالعه و استفاده همگان قرار گرفت. این کتاب آثاری بود از دانشمند رشته لغت در پوهنتون «هاروارد» این دانشمند که نامش «لیوونیز» بود در کتاب خود وجود کلمات عربی را در لغات سرخپوستان امریکا با ثبات رسانیده با دلائل ثابت کرد که لغت و الفاظ عربی در لغت و تلفظ معمول سرخپوستان امریکا جاگزین میباشند.

لیوونیز، از جمله مردان نخبه و متبحر در علم لغت است و در آموختن و فراگیری لغت سرخپوستان امریکا، مطابق به تدوین و جمع آوری شده فرستادگان «یسو عی» در زمان «کورتیز» قایم بزرگ اسپانیایی که فتح مکسیکو بدست برده بودند.

مرجانی ساموا فقط نارپال و نیلده به همراه میوه پاندا نوس و ما هی خوراک با شندگان آنجا را میسازد. پاندا نوس تقریباً ۸۱ متر قطر داشته خسته آن طوری معلوم که در قیماق و شکر غوطه ور شده است.

سا مویاها بجهش های ملی خیلی علاقه مند بوده در چنین ایام زن و مرد خود را با بهترین زیورات، گلها، برگ و ساقه نارپال و لباسهای رنگین شوخ رنگ آراسته در مراسم عید شرکت میکنند و از گلها و وحشی بقسم تاج بسر خوشی نصب میکنند در جا های مخصوص در بین جاده ها به اتن های متنوع پر داخته آهنگهای جالب و دلپذیری مینوازند.

در میان بو میهای این جزایر رسم است که ده روز قبل از حلول عید مردم خود را آماده میکنند بدین معنی که همه از افراد یک قبیله

صبح زود از خواب برخاسته و بر اسب سفیدی سوار میشوند و بترتیب خرد و بزرگ دنبال هم میباشند سپس رئیس قبیله دستور میدهد که پنج روز قبل از عید و پنج روز بعد از آن هر روز پنج بار درخیمه ای مرکب از افراد قبیله جمع شده

رهبری میشوند.

بناغلی پر جوش در پاسخ این پرسش که درچوکات این مدیریت عمو می، چند شعبه مسلکی وجود دارد ووظایف شان چیست؟ اظهار نمود:

مدیریت عمو می ر هنمایی تعلیمی و مسلکی علاوه بر شعبات اداری، سه مد پرست دارد:

۱- مدیریت انسجام و ر هنمایی

۲- مدیریت تعلیم و تربیت

۳- مدیریت تست ها

مدیریت انسجام و ر هنمایی، پروگرام های عمو می مراکز، انسجام بخشیدن آن، جمع آوری و بخش معلومات مسلکی و حرفوی و انعقاد سیمینار ها را عهده دار میباشد.

مدیریت تعلیم و تربیت از کاندیدان - ر هنمایی، امتحان کانکور اخذ میکند، کورس های مسلکی را دایر مینماید، مواد سمعی و بصری را مورد استفاده قرار میدهند و پروگرام های تعلیمی را در ولایات کشور دارا پر می نماید.

مدیریت تست ها امتحانات ذکا، علایق مسلکی و استعداد را از طریق مراکز ر هنمایی بالای شاگردان تطبیق میکند و آنها را معیاری میسازد. تتبع در مسایل مشترک شاگردان و تهیه افزار و وسایل ر هنمایی نیز از جمله وظایف این مدیریت است.

در اخیر مدیر عمومی ر هنمایی رجوع به نقش ر هنمایی در ریفورم جدید معارف - افزود:

در ریفورم بنیادی معارف نقش ر هنمایی مشخص تر گردیده است، بدین معنی که یکی از طرق موثر رسانیدن معلومات مسلکی و حرفوی که در ریفورم معارف از آن نامبرده شد ر هنمایی مسلکی میباشد. از طرف دیگر عیار ساختن قوای بشری نظر به احتیاج و ر هنمایی، آن عده شاگردانیکه در امتحان کانکور موفق نگردند و نظر به ضرورت تابع کورس های قصیر المدت حرفوی می گردند ایجاب میکند که پروگرام های ر هنمایی در پهلوی دیگر فعالیت های مکتب به شاگردان خدمت کند.



مدیر عمومی ر هنمایی تعلیمات مسلکی به والی و فو ماندان هرات را جمع به پروژه ر هنمایی معلومات میدهد.

ژوندون



يك تعداد از معلمان ر هنمایی مربوط پروژه کابل

راپور از: ف.پ

جلوه های نو

در معارف هرات

ر هنمایی با عواطف، سلوک اجتماعی و پلان های آینده شاگرد سرو کار دارد.

~~~~~

دیگر جهات شخصیت را رشد و نموی سالمتر میبخشد.

ر هنمایی، آنجهت شاگردان را مدنظر دارد که با عواطف سلوک اجتماعی و پلانی آینده شاگرد سرو کار داشته باشد.

به عبارت دیگر ر هنمایی نه تنها میگوید به شاگرد از نگاه پیشه و مسلک آینده او کمک کند، معلومات مسلکی و حرفوی را جمع آوری و به او ارایه کند و به اساس تدریس امتحانات، ذکا استعداد او را ر هنمایی کند، بلکه سعی میوزد تا در موارد مشکلات تعلیمی و پر ایل های شخصی نیز به او کمک شود.

بناغلی پر جوش در مورد چگونگی تاسیس این پروژه در کابل و مراکز تاسیس آن در ولایت هرات افزود:

پروژه ر هنمایی تعلیمی و مسلکی از چند سال بدین طرف در ولایت کابل شروع شده بود که سالهای اول آن، به گونه امتحانی در چند مکتب محدود و بعد از آن بصورت اساسی به فعالیت های مسلکی خود ادامه میداد:

چون ر هنمایی بیشتر در بلند بردن کیفیت معارف و حیاتی ساختن ریفورم جدید معارف یعنی آن پیش از پیش ضروری پنداشته میشود ازین رو وزارت معارف پس از -

دریابی این پروژه تجویز گرفت، این پروگرام را به ولایات دیگر کشور نیز گسترش دهد که به اساس آن، سال گذشته پس از اخذ امتحان کانکور از یک تعداد معلمان ولایت هرات و انتخاب کاندیدان، کورس معد مانی - ر هنمایی در آن ولایت شروع شد و ناخرسال تعلیمی ۵۳ ادامه پیدا کرده در ابتدای سال تعلیمی ۵۴ دوازده مرکز ر هنمایی در -

امریت ر هنمایی تعلیمی و مسلکی معارف ولایت هرات رسماً افتتاح گردید.

مدیریت عمو می ر هنمایی تعلیمات مسلکی وزارت معارف که از چند سال بدین طرف درچوکات آن وزارت تاسیس گردیده و تا کنون صرف در کابل به فعالیت های مسلکی میپرداخت، درین آواخر تجویز گرفته تا فعالیت های مسلکی خویش را در سایر ولایات نیز گسترش دهد چنانچه اخیراً ۱۲ مرکز ر هنمایی را در ولایت هرات افتتاح کرد.

بنابراین برای دریافت اطلاعات مزید و آشنایی بیشتر با نحوه کار این مدیریت از بناغلی محمد طاهر پر جوش مدیر عمومی ر هنمایی تعلیمات مسلکی که ریاست هیات رادرسفر هرات عهده دار بود خواستیم تادر زمینه با ما صحبت نماید و صوف با صمیمیت حاضر شد به سوالات ما جواب های ارایه کند.

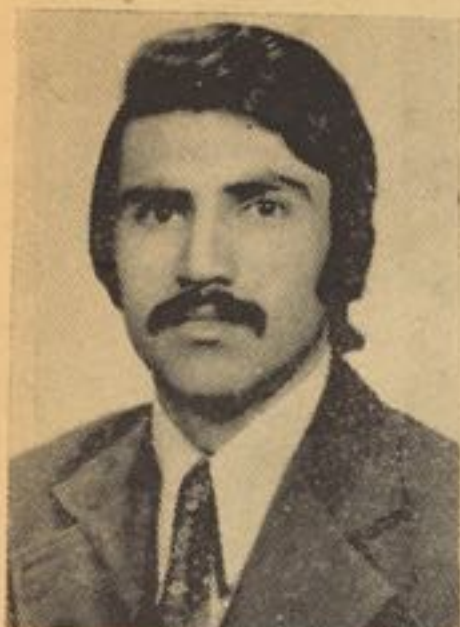
از بناغلی پر جوش قبل از همه راجع به ر هنمایی پرسشی دارم که چنین توضیح میدهد:

تعلیم و تربیه امروز، از تعلیم تربیت کلاسیک و عنعنوی بسیار فرق دارد، زیرا از یک طرف ساحه علوم ضروریه حیاتیات و پیش از پیش وسیع شده و از طرف دیگر نمورشد همه جانبه شخصیت شاگرد در معارف امروز منظور است. یعنی علاوه بر دروس آکادمیک که متضمن رشد فکری و ذهنی شاگرد است، پروگرام های دیگر از قبیل:

ر هنمایی، تربیت بدنی، خاندنوی و غیره نیز لازمی دیده میشود چنانچه پروگرام های



مرکچی احمد غوث



محمد معین مرستین

خپره نه اومطالعه ضروری ده، خو داسی نه وه چه څوک دی د شعر په باب تحصیلات وکړی او هغه شاعر شی، شاعری په خپل ذات کی هنر او شاعر هنر مند، او هغه عالسی مقامه هنرمند چه دخپل چاپیریال رڼون ښکارندوی اودخپل چاپیریال رڼون ژوند هند اړه گڼل کیږی.

مرستین څخه زما بله پوښتنه داوه چه ستاسو له نظره د شعر او نظم تر مینځ توپیر څه ډول دی او باید څنگه تعریف یی وکړو، چه یو له بله سره بیل شی؟

خپل گیلانس یی پرمیز کیشوداوی ویل دشراو نظم توپیر داری چی کله که یوه وینا زړه نه را پاڅی او په زړونو اغیزه وکړی په دی معنی چی ددردمن او ویرمن او خوشحاله زړگی نه په کوم رنگ چی را پاڅیدلی وی په هغه رنگ او ریدونکی یا لوستونکی اثر واچوی نودغه وینا ته زه شعر وایم که داوینا دبحر، ردیف، وزن او قافیې په قید کی وی او که نه وی، خو نظم هغه بیان دی چه وزن او قافیه ولری که دا بیان په زړونو اثر وکړی، یعنی پورتنی دشعر کیفیت ولری نو شعر دی او که نه صرف نظم یی بولو، پدی معنی چه نظم کیدای شی کله کله شعروی، خو شعر، هر وخت شعر دی.

پدی برخه کی ما پوښتنه وکړه چه څرنگه تاسی شعر د وزن او قافیې دچوکاټ څخه وویسته، نو پدی برخه کی هغه څوک چه دنوی شعر په باب یو ځانگړی نظر لری، ستاسو نظر په څه ده؟ څرنگه چه دشعر اصلی خصوصیت وزن او قافیه نده نو د نوی شعر رامینځ ته کول او شعرته په نوی مفهوم کتل دشعر دنوی کیدو له پاره لوی گام دی خو څرنگه چی دنوی شعر یو لوی جزو (وزن او قافیه) له مینځه لویږی نو دهغه په ځای پاتې په ٦٠ مخ کی

لیکلو نه را پاڅیدلی وو. پوښتنه می تری وکړه، لکه چه په شعر لیکلو لکیاوی؟ وی خندل نه شعری نه لیکه، یوازی دزخمی زړه څو خپرکی وی چه غوښتل می د کاغذ په مخ یی وکارم. مخکی لدی چه زه پوښتنه وکړم ویی ویل شعر ورته مایدی ونه ویل چه کله زه د شعر په باب دڅلکونه څه اورم او هغه څه چه زه لیکم یا شاعران یی لیکي ډیر توپیر لری، لکه چه د یوه تن نه مایوه ورځ وواریدل، ویل چی شاعری علم دی او زه کول غواړی نوماد ځان سره سوچ وکړ چه زه څو څه عالم نه یم او نه مار شعر ویلو زده کړه کړی ده. سمدستی یی په خبرو کی ولو یدم ویی ویل ښه چه ته شاعری علم او شاعر عالم نه بولی نو شعر څه شی دی.

سمدستی پاڅیدو، اول یی چایو گیلانو نه راوړل او بیانی په خبرو ویل وکړ، زه شاعری په دی علم نه گنم چی اوس شاعران ډیر پیژنم کوم چه نه یی لوړ تحصیل کړی او نه یی دشاعری دقاعدو کتا بونه لوستلی او حتی داسی شاعران هم شته او وو چه په لیک او لوست هم نه یو هیډل، خو داسی شعرونه یی ویل او وایی چه د هغوی د اشعارو په تناسب ما کم لیدلی دی.

البته دشعر دوری اونشوونما لپاره

## جمهوری روحیه

### دملی ادبیاتو پیاوړی کیدو

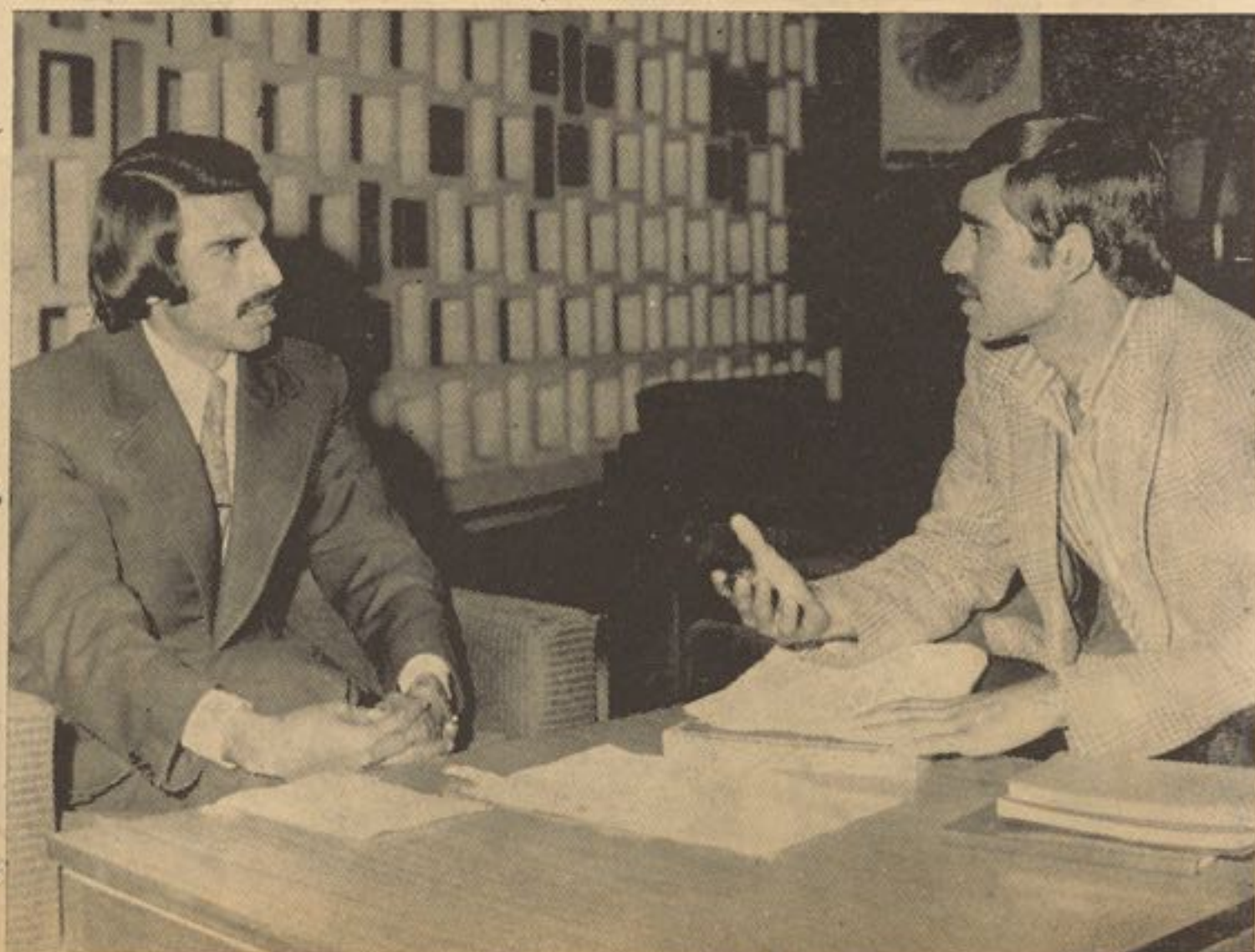
#### عامل گڼل کیږی

خپره کی یی دڅوښی او څو شالی ښی مشهوری دی، لږ غږیږی خو د مقابل لوری خرو ته پام ساتی. دشاگردانو سره ډیر صمیمی دی او زده کوونکی ور څخه په تدریسی چارو کی ډیر خوشحاله دی. سربیره پدی چه ځوان استاد دی ښه لیکوال او شاعر هم دی. مازیکر لمر په غږیږی و، کور نه یی ورغلم دژنگ تنی می په گوته ووهله، سمدلاسه راووت او راشه درشی سره سم یی دلاس څخه ونيولو او کورته یی لار ښودنه وکړه، ولی غوښتل یی چه دواړه سره مرکه وکړو، څرنگه چه کورته ور ننوتم دده په کوته دده د ناستی ځای سره څو قلمونه او رنگ رنگ کاغذونه پراته وو، لکه چه دڅه

د ژوندون دمجلې پدی گڼی کی مونږ دپوهنتون د ځوان استاد، تکړه شاعر او ښه لیکوال سره یوه لنډه مرکه لرو چه دی که څه هم ځان ته شاعر نه وایی محمد معین نو میږی چه د مرستین تخلص کوی، شپږویشتم کاله عمر لری اود ادبیاتو او بشری علومو دپوهنځی دښتو ژبی اود ادبیاتو استاد دی.

مرستین عقیده لری چه ادب باید مترقی ادب وی که نه، ادب ندی. نوی شعر د شعر نوی کیدو لپاره لوی گام دی.

معین مرستین مینه ناک، مینه یال ځوان دی له هر چا سره چه مخا مخ شی په صمیمیت راشه درشه اویداسی حال کی چه نری موسکا یی په شونډو ښکاری خبری کوی په



مرستین عقیده لری چه ادب باید مترقی ادب وی که نه ادب ندی.





شمع ها فروخته شد. نوای موزیک آلبم آلبم از ویسید پوشان درخشانید ایلخ و لا یاد کنند

# آفر روز شمع ها شعله فشان بود

و آذانی که

## مظهر عالیترین عواطف انسانی اند چون برق می درخشیدند



زوندون

یوهاند سگندر وزیر صهی یکی از نرس ها دیپلوم میدهد.

برده پس رفت. سه رفته نور خفیف تاریکی درون تالار را پاره ساخت. بقیه ایستاده است. امواجش وایلتد ویلتد میگرد. در همین اناز دوطرفه تالار دختران پشانی وپاشا نرس در حالیکه شمع های وابسته داشتند همزمان با طنین نرم ویلایم موزیک روی سن قرار صاف ایستادند. شمع ها جلوزید. بلبل میگرد و نور خفیف و لرزان غویش را در تالار پخش می ساخت. صدای کف زدن هاو هیاهو افشا وایرساخت و استقبال گرم تماشاچیان بر غلظت این محفل افزود. ارکستر صدای موسیقی را بر طنین آرا ساخت. سلیم سر مست حرکات هنرمندانه غویش نوازگان و خواننده گان را رهبری میکرد محفل هر لحظه همچان انگیز تروپاشگوشتر میشد. بعد از خواندن سرود توسط دخترکان سید پوشان شمع پست. کلمات چند پیرامون وظیفه خطیر نرس و چگونگی آن. بیانه توسط یوهاند نظر محمد سگندر ایراد گردید و بعد از بجا آوردن مراسم تحلیف و توزیع شهادتنامه ها محفل بانفاه ملایم و آرام موزیک پایان یافت. واگتون ماکنتو بی تاریخ بایک تعداد از نرس های که بعد از کوشش و تلاش های زیادی به گرفتن شهادتنامه موفق شدند.

دخترکی سیدگونه و متوسط اندام مقابلم ایستاده است. در چهره اش که آرایش نرم دخترانه زیباترین نشان میدهد شادابی و سرور موج میزند. او در حالیکه لباس سیدو کلام مخصوص نرس قابلی را در لایه های موهای پوش محکم نموده بود میگوید:

به نعلبای من فقط مریض نیازمند  
دوای گوناگون و سیزوسخ نیست. فقط  
لنبا و لنبا سوزن بیجاری دفع کننده ی درد  
بیمار نمی باشد. بلکه اولتر از همه گردار  
نرس او را که میکند تا آلم بیماری را کمتر  
احساس کند. بیمار به لنبا جسمی اندر  
ضرورت احساس نمیکند که به لنبا روحی  
احساس میکند. بیمار به لنبا جسمی اندر  
که از همه اولتر و بیشتر این لنبا از اوردیخ  
نورزد. پیش اند ناغناچار و نا درست تا نرس  
جذب و بست که همه نرس ها و دوکتوران این  
جذب و بست که همه نرس ها و دوکتوران این  
را به یاد داشته باشند. می پرسد:

ایلا جان ازدواج کرده ای...  
از سوالم لکای میخورد. گوئی فکر و اندیشه  
این جای دیگری بوده است. نگاهش را بدور  
های دوز. سکوت در بین جمع رفته میکند.  
در این انبای از دوستانش که دختری نسبتا  
دبند و کوشش آلود است میگوید:  
ایلا کجا رفتی.. جواب سوال را میدهد:  
ایلا خند. خندش هم انگیز و در فکود  
است. خندش که از یادش نمانده و در ویلیش  
حکایت میکند. او میگوید:

ازدواج حق مسلم هر مرد و دختر جوان  
است. هر کس میتواند آزادانه از این حق بهره  
مند گردد اما.. من ..

باز هم سکوت میکند. می پرسد:  
ایلا.. تو چه...  
بقیه در صفحه ۶۰

به دوا ضرورت دارد و یا به رویه خوب و  
پستی...  
بقیه در صفحه ۶۰



ایلا ... برای مریض فقط لک و لک میخند... صفحه ۳۳

مراسم تحلیف... مراسم سوگند...  
این کلمات را چندین مرتبه با خود دوستانش  
تکرار میکند. قبل از آن که تکرار را دوباره  
تکرار کند می پرسد:  
- آیا به سوگندی که امروز یاد کردی وفادار  
خواهی ماند...  
مثل اینکه غافل گیر شده باشد چند لحظه  
پسوی دوستانش که آن ها هم سوگند یاد  
کرده اند نگاه میکند و بعد نگاه کنک و همروزش  
را دوباره پسوی من می باشد او میگوید:  
- چند دور از فصلت ادبیت است و چند  
بشت پا زدن به گرامت انسانیت که شخص  
در مقابل وظیفه ی وطن و مردمش سوگند وفا  
داری یاد کند و بعد آنرا فراموش نماید.  
میگوید:  
- راستی.. خود را معرفی نکردی...  
خند او و دوستانش افشا را بر می سازد.  
سوالم را دوباره تکرار میکند. او میگوید:  
- اسم من ایلا می باشد. سال ۲۰  
بانگونی شدن جمهوری در وطن عزیزم  
شماره ۹۰

مسکن ترسنگ رایه پایان رسانیم و علاوه  
چیت یکی از پرستاران در شفاخانه این سیتا  
مشغول خدمت.  
از او می پرسد:  
- وقتی موفق بدریافت شهادتنامه شدی  
چه احساسی پتو دست دادی  
میگوید:  
- چه بگویم.. جای گفتن نیست. اصلا  
بیان کردن آن حالت در تعریف نمی کشد  
و فقط همین قدر میگویم که از روی هراسان  
و خواسته هریش است که بعد از آنکه  
لانس ها و کوششها به هدفی نایل آید.  
بعد از آنکه گونا میگوید:  
- اکنون خود شما تصور بکنید که من هم  
چون دیگران بزرگترین آرزویم فقط به امر  
رسیدن همه زحماتی بود که در دوران تعلیمی  
و درس به گرفتن مدرکی که همین گندمهای  
بیمار پیروزم باشد. نایل آید.  
از ایلا می پرسد:  
- به نظر تو بیمار مریض از همه اولتر  
شماره ۹۰



مراسم سر شویان که شستشوی عروس و آرایش اوست انجام می گیرد بازی های جوانان که هم شامل ورزش و هم بازیست عبارت از بزرگشی و کشتی میباشد که در غیر آن توپ دنده، چلک بازی، تشله بازی، تاقن چوچک و استخوان سفیدک از سر گرمی های جوانان محسوب میشود علی داد یکی از بازیهای سر و ج

چاه آب است. بچه ها دوگروپ می شوند و یک گروپ به جستجوی دیگری می براید هرگاه از گروپ جوینده کی را از گروپ مقابل یافت ضا مس دفاع از دسته خود در برابر حمله دیگر است. اینان صدا میکنند اعلی دار کجا؟ و آنان پاسخ میدهند، جابه جا به این صورت بازی تا ساعت ها ادامه می یابد.

کاستنی خرفه شیر ینکا، بوی مادران بادیان و جوانی هنوز هم برای تداوی بکار می رود برای کسی که به تب مبتلا شده باشد، سه جای آتش می افروزند و می گویند که از بالای شعله های آتش ها بجهد تا صحت یابد و این صورت معالجه را آلو پرا نک می گویند برای رفع بعضی امراض مریض رادر قبر کهنه غسل میدهند یا بالای چوبی تکه می پیچند و آنرا چرب کرده می سوزانند و بالای سر مریض می گردانند.

مردم چاه آب به شعر و شاعری علاقه فراوانی دارند و تعداد شاعران بی سواد و نیمه سواد آنجا کم نیست و اما گروه شاعران با سواد و گذشته از آن صاحب احساس و چیز فهم آنجا همیشه سر قافله بوده اند از جمله ملا عبدالله عارف، محمد غازی سالک یوسف مہجور، عبد القادر ناسرد، عین الدین علینی و عبد القیوم قویم را میشود از شعرای پیش آهنگ مردم شان شمار کرد.

# آئینه داری از کشور زیبای ما

## سر تراشان و سر شویان چه رسمی است؟

### چاه آب و لایت تخار

بیشتر مردم چاه آب به رزاعت مشغول اند و حق دهقان از سه یک تا هفت یک داده می شود بزرگترین ملک تاده هزار جریب زمین دارد و خاصه زمینداران بزرگ آن است که فامیل های متعدد نسل بعد نسل در خدمت شان میباشد و مزدوری، شکن ارثی را می گیرد دهقانهای چاه آب گندم، جو، جواری، زغر، ینبه کجند و غیره می کارند و کشت و کار شان نیز بیشتر به صورت للمی یعنی با استفاده از بارش ها میباشد. رزنا، کرباس بافی، اله چاه بافی مسگری، زرگری، آهنگری، کفش دوزی، چموس دوزی، چرمگری، رایج است و چون بیشتر سا مان کار آمد مردم از راه تجارت و توریذ اموال خارجی سهل تر دستگیر میشود بازار این صنایع دستی که خشت های اولی برای بنیان گذاری افغانستان متری و با صنعت آینده حساب میشود کساد تر و سرد تر می گردد.

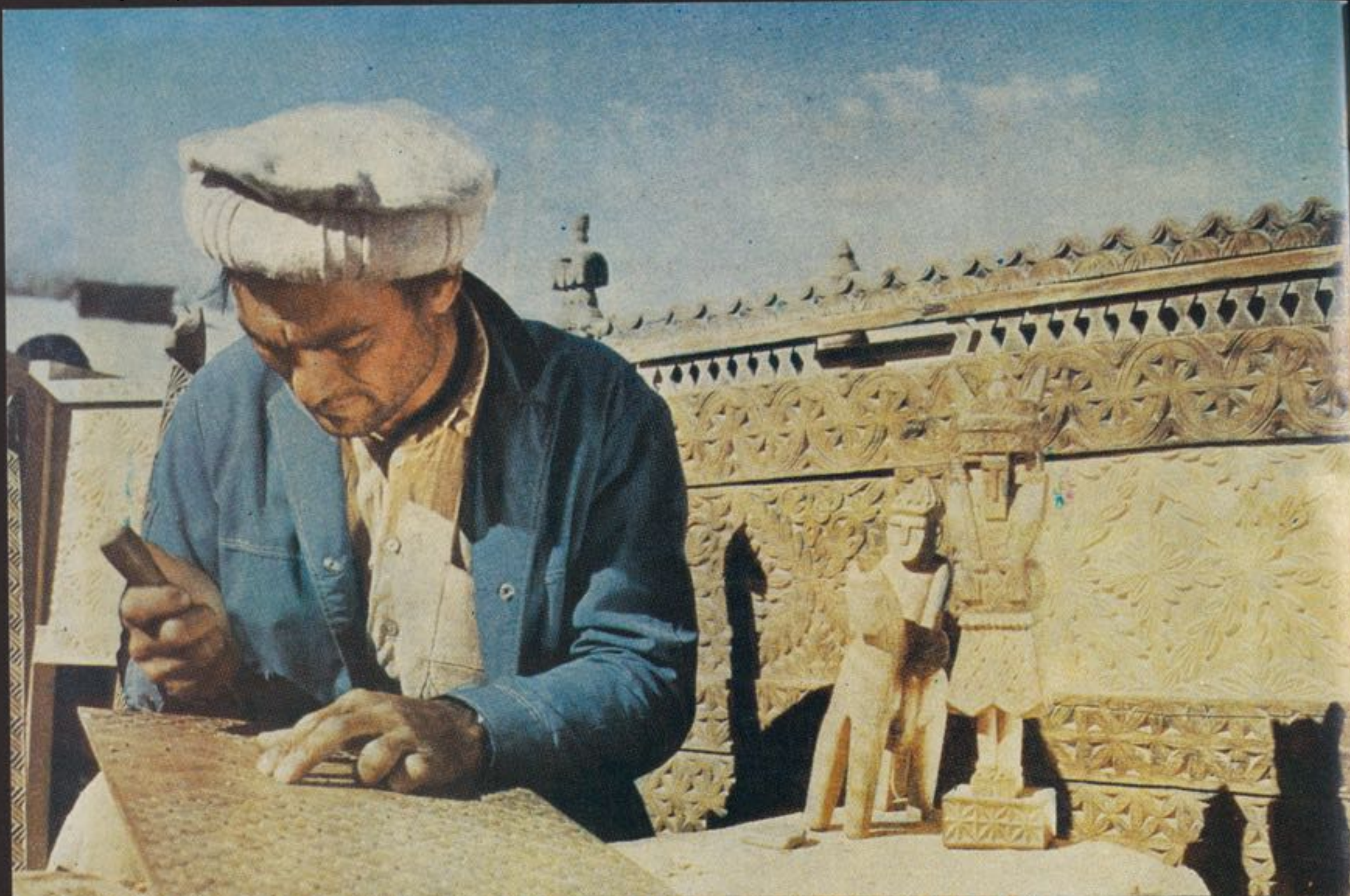
مردم چاه آب به مال داری هم مصروف اند و زمین های سر سبز آنجا برای تربیه گله های بزرگ گوسفند و بز و گاو مساعد است و سالیانه مقدار قابل ملاحظه یی پوست قره قل، پشم و پوست بدست می آید و بدینوسیله سهم مردم چاه آب رادر تسریع چرخهای تولیدی افغانستان فعال ترو مو ثر تر می سازد. بازرگانی با صادر کردن میوه

به سلسله معرفی گوشه های اقتصادی و ثقافی زندگی مردم ما و آئینه داری مختصری از صفحات افغانستان خواسته ایم «چاه آب» یکی از ولسوالی های ولایت تخار را معرفی بدادیم امید داریم که در این سفر اندیشه های صمیمانه تان را همراه ما ن دارید. در میان ولسوالی های ینگی قلعه، رستاق، به اتصال بد خشان و کرانه دریای آمو وادی کوچکی میان ۱۶ تابست هزار مردم رادر سینه زندگی بخشایش فشرده است که «چاه آب» نام دارد تپه های حاصلخیز یک دورادور آنرا دیوار کرده زیر یوغ جوانان برزیکر آن سر زمین چون نرگوان سالخورده گردن خم کرده است دره های تنگ و عمیق از هر سو با انبوه درختان میوه دار چون گریبان های سبزی به این وادی کشایش می یابد و انبان های پرمیوه یی برای خوراک مردم می سازد چاه آب زمستان نهای سرد و پر برف و تابستان نهای گرم دارد.

مساحت آب و هوا ثمر بخشی زمین با هم دستی نیروی ثمر گیری خاطر خواه مردم آن سا مان در دل گرماهای گرم میوه فراوانی بداد من احتیاج غذایی باشند گان آنجا می ریزد و از این سو بی نیاز شان می سازد انگور فخری، کند هاری، کشمش، زرد آلو، سیب، گیلان، آلو، انواع مختلف توت چون ابراهیم خانسی، مظفری شاه توت و غیره آنجا یافت میشود سیب گل احمدی، سیب تر شک، بهی، فراوان پیدا میشود در چاه اقسام خر بو زه یافت می شود از جمله خر بوزه، حکیم بیگی، بی بی جانی، قندک، ارکانی و اله و پچاق معروف است و از تربوز ها تربوز مکتله یی آن بهتر بن نوع حساب میشود.







سوی  
گیرد  
مل  
کشی  
سوپ  
ناخن  
سر  
شود  
لج  
پی  
پکری  
ه کی  
من  
مل  
ی دار  
به جا  
ادامه  
ران  
اوی  
سب  
ای  
معه  
سد  
نک  
فن  
هند  
نرا  
سر  
ری  
ان  
نت  
شته  
جا  
معه  
نک  
ده  
زا  
دم





شاگردان و اطفال مکاتب درساموآ با شروع رخصتی صور تهای خویش رانگ آمیزی و بر گهای نارپال رابه بدن خودآویخته از رخصتی استقبال میکنند.

نویسنده

عبارت عنعنوی خود را اجرا میدارند درختم لباس ملی را بر سر و رورا با گلپای خود رو آراسته بر قصص (نیانیا) می پر دازند و ساعت ها را به آواز خوانی و خوشگذرانی سپری میکنند.

ماتایی های ساموآ موضوعات فامیلی را بر ضائیت خاطر فامیلی تصفیه میکنند طوریکه در بالا ذکر شد آنها قضاوت را در قضا به عهده داشته و جزا را بدست خود بالای مجرم تعیین میکنند ازاینرو جریمه ای که بالای مجرم واقوام نیز دیکشن تعیین میگردد عبارت از مواد خوراکی میباشد اگر مقصر گناه کوچکی داشته باشد بیک دانه چوپه مرغ کفایت میکنند ولی اگر جرم مهمی را انجام داده باشد در آنصورت بقیه در صفحه ۵۵

برای این سر زمین بار می آورد در موقع یکی از تند باد های شدید سال ۱۸۸۹ در حدود ۹۲ دریا نورد آلمانی و ۵۴ امریکایی تلف گردیدند این واقعه دلخراش در کتابی بنام (تاریخ معرف) نو یسنده کتاب معروف (جزایر گنج) رابرت لو یس استفسون که تا آخرین لمحۀ حیات در نزدیکی شهر زندگانی و در ۱۸۹۴ در همین محل دفن شد نوشته شده است.

امور اجتماعی و موضوعات زناشویی همه بر مشوره و نظریه ماتایی ها صورت می گیرد بنا بران ماتایی ها در حیات اجتماعی این مردم رول مهم و فوق العاده ای را بازی میکنند. آفتاب سو زان در حالیکه سرو روی آنها را بر افروخته و قرمز ساخته میباشد بدون حرکت ایستاده

ساعات روز مردم خارج از منزل مصروف اند از اینرو به کلبه های مذکور چندان احتیاجی ندارند.

پول رایجه این کشور جزیره ای دای سا موایی (تالا) و زبان رسمی آن سا موایی و انگلیسی میباشد و یک قسمت مردم به سا موایی دیا لکت پولنشیایی که از بهترین و قدیمترین شاخه آن میباشد تکلم میکنند سا مواییا دارای قامت بلند، گندمگون و زلفان حلقه داری میباشد. اقلیم ساموآ استوایی، مرطوب و در علاقه کو هستانی (بلندترین نقطه آن ۸۵۸ متر) نباتات ابتدایی حفظ شده است که شامل جنگلات غلو میباشد در بین ماهای جدی الی حمل که موسم تابستان این سرزمین است تند باد شدیدی می وزد که بعضی اوقات خسارات بزرگی را

برداخته و کهن سالان بالای دراز چوکی ساعتی را به استراحت و تفریح میسر دازند. حیوانات خانگی در باغچه جمع، سیادان و ماهیگران جال و دام خود را نیز در باغچه هموار میکنند. بو میان این سرزمین ماهیگیران ماهری بوده بهترین ماهی را برای ناطقان صید و هدیه میکنند. اکثرا مردم این سرزمین بشکل قبل التاریخ زندگی میکنند بلندمنازل شان که پوشیده از برگ و ساقه نارپال و بشکل نیمه دایره است که از ۲-۳ متر تجاوز نمیکند. داخل کلبه ایشان همواره تاریک و بدون کدآم روشن شدن میباشد این کلبه ها که دور از یک دیگر و در میان درختان نارپال واقع اند صرف پناهگاه شبانه آنها را تشکیل داده به نسبت اینکه در



## کشف امریکا

البابای ، الاناناش ، می شنا سند ، از جمله محصولات نباتی و زراعتی این شهر بحساب میرفت و هیچ يك ازین میوه های گوناگون ، پیش از کولمبس ، معروف و شناخته شده نبود و مردم به آنها آشنا بی نداشتند .

این اسناد با ثبات میرساند که تمام این میوه ها پیش از سال ۱۱۰۰ م نزد باشندگان غربی جهان اسلام ، معروف بوده همه مردم آنها را می شناختند ، این نظریه از طرف دکتر «لین شنکت یانگ» استوار تاریخ ولغت چینی در پوهنتون هاروارد نیز مورد تأیید قرار گرفت و همچنان دکتر «ریچارد رود لف» رئیس مجلسی که از طرف جمعیت شرقی امریکا ، منعقد شده بود ، این نظریه را بتمام معنی تأیید و قبول کرد .

### يك رویداد :

سوال کشف امریکا بدست عربها در سال ۱۸۹۲ روی زبان ها افتاد و درست موقعی بود که دانشمندی بنام ابراهیم حورانی در جریده ای که در هفته یکبار نشر میشد ، صدای یکی از دانشمندان امریکا یی را به نشر سپرد ، صدایی که عربها را مخاطب قرار میداد و میگفت شما بودید که پیش از کولمبس بکشف امریکا دست یافتید ، سپس جریده «ثمرات الفنون» بیروت نیز به نشر این مطلب پرداخت .

**قصه «ادریسی» از پیمان «مقرین»**  
داستانیکه ادریسی در باره کشف امریکا دارد ، حکایتگر آن است که چگونه جماعتی از اندلسی ها به سفر دریایی در جهت جنوب و غرب آغاز کردند و ادریسی این عده را بنام «مقرین» یاد کرده است و نشان میدهد که چنان ایشان بالا خیره بجایی رسیدند که کولمبس پس از آنها توانست بدانجا برسد ؟!

### اصل داستان :

در شهر «لشبونه» اندلس هشت نفر که همه پسران کاکا بودند باهم جمع شدند و پیمان کردند که تا بیک سفر مهم در یابی پردا زند تا بدین وسیله بدانند که در بحر های بزرگ چه خواهد بود و این

لطفا ورق بزنید

صفحه ۳۷

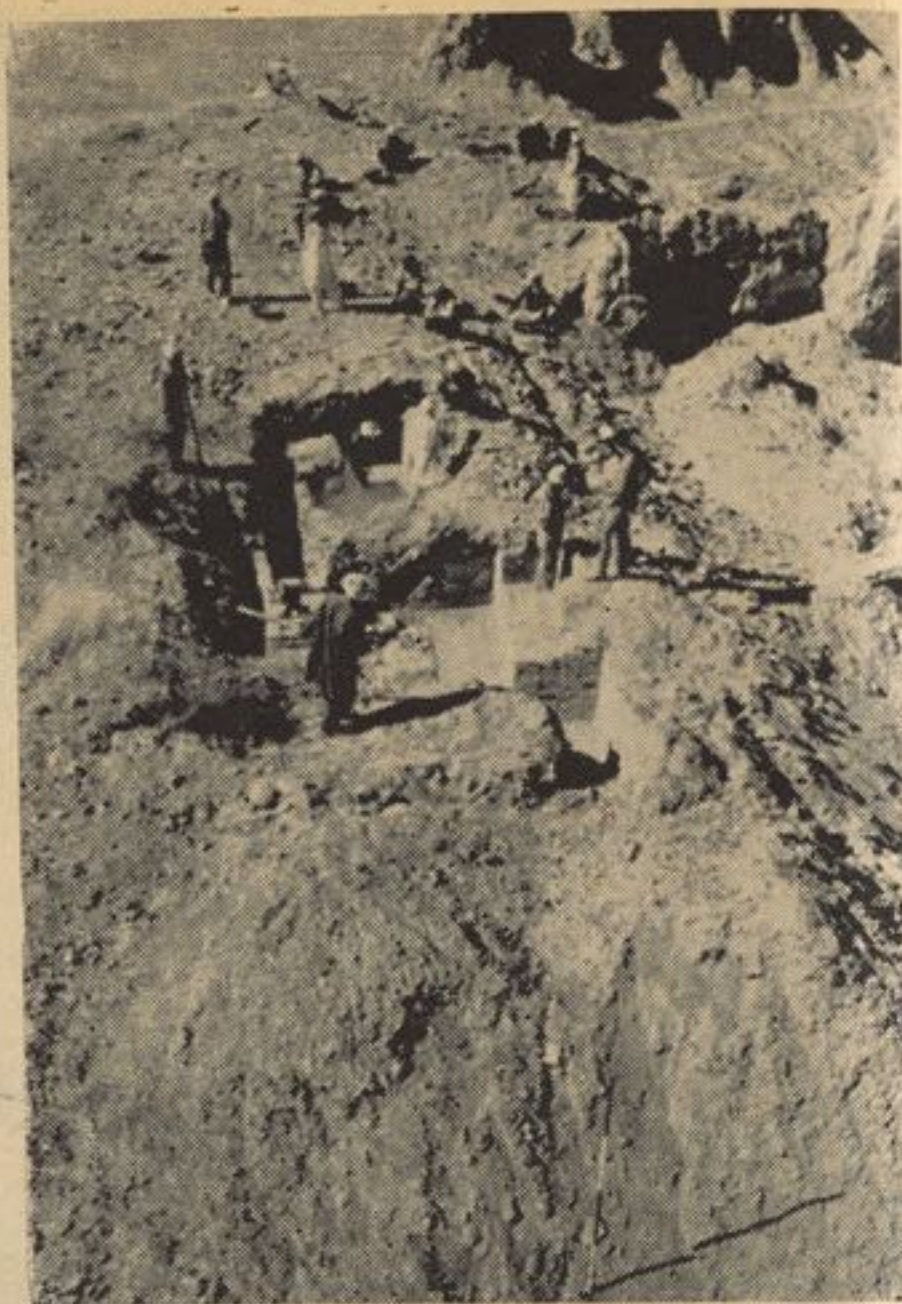
یکی از دانشمندان امریکا یی موسوم به «دکتور جیفر یسن» در سال ۱۹۵۶ نظر خویش را چنین مورد اشاعه قرار داد که او فکر کشف امریکا را بدست عربها تأیید مینماید و ازین نظر به پشتیبانی میکند که عربها پیش از کولمبس باینکار دست یافته بودند و این نظر دکتور موصوف متکی بااساسات علمی بود که در نتیجه تحقیقاتش در مورد نبات جواری و گسترش و تعمیم آن در جمع اکناف جهان بدست آمده بود و او موقعیکه بحث و کاوش خویش را پیرامون این نبات پایان بخشید و عوامل و اسباب عمومیت آن را در میان همه انسان ها و در هر نقطه از نقاط جهان بخوبی در یافت یا فشاری اش بر سر این عقیده بیشتر و استوار تر گردید .

### دانشمند چینی :

در اپریل ۱۹۶۱ یکی از دانشمندان و محققان چین بنام «وکتور هو ی لین» که سمت استادی را در پوهنتون «پنسلوا نیا» داشت ، در مجله نیوزویک منتشره امریکا مطلبی را به نشر سپرد و در آن تصریح کرد که ملاحان عرب ، سه قرن پیش از کولمبس اتلانتیک را عبور نموده بودند .

این دانشمند نظریه خویش را در محضر گروه انبوه استادان تعلیمات شرقی در «فلادلفیا» اظهار کرد و دلایل قانع کننده ای در زمینه ایراد نمود ، موصوف مدت هشت سال را در تتبع و مطالعه پیرامون گسترش و تعمیم امتعه زراعتی و نباتی و انواع مختلف حیوانات در جهان سپری کرد تا بدین وسیله طرق تجارتی قدیم را بشناسد و آنگونه عوامل تمدن را که راه خود را بسوی دنیای جدید باز کرده است ، درك نماید .

دکتور هو ی لین ، ادعای خویش را مستند به اسنادی میکرد که در چین محفوظ نگا شده است و در زمان آن به قرون ۱۲ و ۱۳ را جمع میشود ، در آن اسناد نام شهری بنام «مولان بی» در ساحل شمالی امریکای جنوبی درج شده بود و درعین زمان جواری هندی ، قرغ عسلی و میوه های عجیب دیگری که انسان ها امروز آن را بنام های جوافه ،



نمایی از حفريات شهر غلغله نيمروز



بنگيچه هنر مندی ما هر از صفحات شمال کشور

شماره ۱۰



## هنرمندهای گمنام



میرفتم تا راپوری از شهر برای صفحه زوندون و مردم تهیه بدارم در راه بازگشت نظرم به دکان دکان چه گراج محقری افتاد چوب هارا انباشته بودند و در این گوشه و آن گوشه سرکه که گویا اهل دکان آنها مال خود می شمار دند چوکی ها نیمه کاره و خیلی ظریفی رازیر آفتاب مانده بودند.

برای خاموش ساختن طبع ما چرا جویم سری به این گراج زدم و در آنجا بود که در یافتن خواننده محترم زوندون هم حق دارد این گراج و امثال آنها بشناسد.

درین گونه اماکنی است که زیر دست هنر مندانه عده مردم نیمه باسواد و بیسواد، زیبایی آفریده میشود.

شاید بعضا نظر شما مخصوصا در شهرنو کابل به چوکی ها و میزهایی افتاده باشد که ظاهرا به آن ها چوکی های بوریانی بابوریا باقی میگویند، بلی درین گونه اماکنی است که اساسی ترین قسمت این نوع موبل ها که در واقع افغانی ترین چوکی ها و میز ها است ساخته میشود.

در گراج مردی را در حال کار دیدم در حدود ۲۸ یا سی سال داشت دست های پر قدرتی داشت پاهایش هم مانند دست ها یش کار می کرد بایک دست کما نچه بدست داشت که با آن چوکی را که در حدود ده سانتی عرض و تقریبا یک متر طول داشت می چرخاند بادیست دیگر و پا هایش، تیغی های راکه او به آنها اسکنه میگفت محکم می گرفت و زمانیکه چرخش چوب به حدمعینه می رسید، اسکنه را با او آشنا میکرد.

چند دقیقه بدون هر گونه گفت و گو نزدش نشستم او به سادگی کار میکرد و هر بیننده دیگر هم اگر میبود میگفت که او استادی است کامل کمانچه اش به انتظار میرفت بسرعتی در کارش بود روی چوب حلقه های میساخت، حلقه هارا گول میکرد و نازک می ساخت.

بفکر اینکه مشتری هستم بدون آنکه سر بلند کند گفت چوکی بگذارم، تشکر کردم ولی فرصت را از دست نداده با او داخل صحبت شدم.

ظاهرا از صحبت یامن تر سسی نداشت چون مرا مشتری قبول کرده بود. افزار کارش را بنام مر غلک، شتر گردن، سیخچه، گمانچه، ناوه و اسکنه معرفی کرد در حالیکه شدیداً مصروف کار بود میگفت که این تنها مسلك نیست که او میداند، اگر قهرش بیاید او هم نجار است هم گلکار و هم رنگمال، در دکان دو نفر بودند یکی روی پرا خچه های حاصله از کار لم داده بود و بعضا گفته های او را با سر تایید میکرد که بعداً معلوم شد که صاحب دکانی است و آمده تا فرمایشی بدهد و حتی پایه های میزی را که اکنون استاد رویش



این هابارستان هنر مندانه خویش کار میکنند و خانه هارا با زیبا ترین چوکی ها زینت می بخشند

## کشف امریکا

گرفتند و از گوشه نشینان صرف نظر کردند و سفر خویش را دو باره در پیش گرفته و مدت بعد از ۱۲ روز بصوب جنوب بحر حرکت خویش را پیش بردند و بعد از بوه نقطه ای رسیدند که جزیره ای بنظر میخورد به جزیره نزدیک شدند و نظر شان بسوی عماراتی در آنجا جلب گردید و ایشان با مساعی زیاد خود را به آن عمارت نزدیک ساخته وارد جزیره شده و راه آن خانه را در پیش گرفته و وارد آن گردیدند، مردان عجیبی در آن خانه وجود داشت و در دیگهای دراز شکلی غذا تهیه میکردند و زنان شان از متهای جمال و زیبایی بر خوردار بودند.

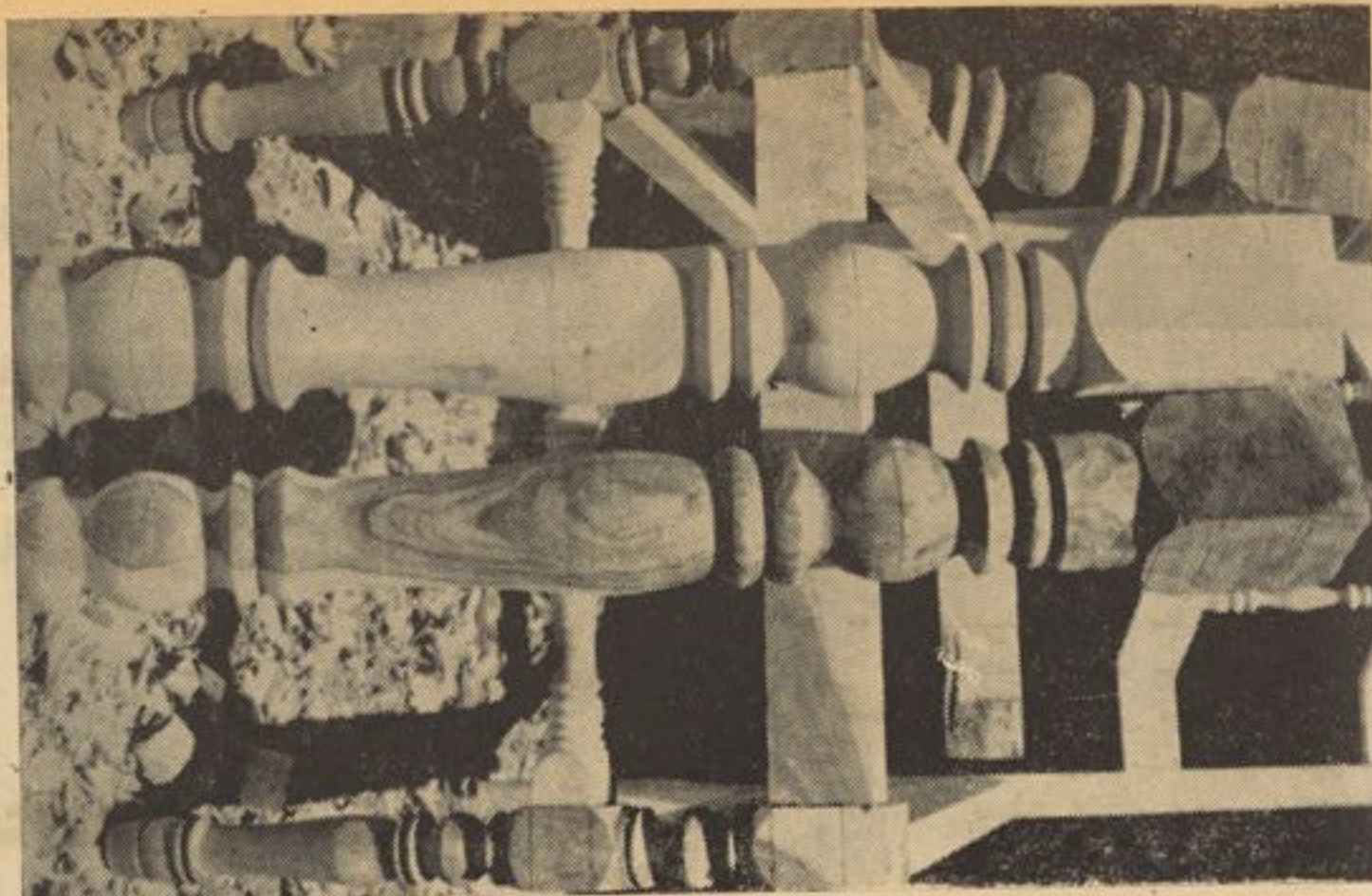
مدت سه روز را در آن خانه سپردی کردند و روز چهارم شخصی تازه وارد آن خانه گردید و چون به سخن آغاز کرد با کلمات و لغت عربی حرف میزد و او از آنجمله عربیایی بود که به تنهایی پیش ازین هشت نفر وارد آنجا شده بودند، با ایشان در صحبت بسماز

خطر ترین نقاط بحر بود. ایشان با برخورد باین حالت بحر، تلف شدن خویش را صد درصد پیشبینی میکردند و بر خلاف پیشبینی حرکت شان را با سلامت در سمت جنوب بحر پیش بردند و بعد از ۱۲ روز در همین خط السیر سپری کردند، سپس بجزیره ای نزدیک شدند که گو سفندان زیادی در آنجا جلب نظر میکرد، خود را بان جزیره نزدیک تر ساختند و بران قدم گذاشتند و دیدند که گو سفندان بدون کدام چوپان و نگهبان مشغول چرا میباشند، بیشتر رفتند و گو سفندی را گرفتند و حلال کردند و چون گوشت آن را خوردند تلخ و ناقابل خوراک بود و هیچیک از ایشان نتوانستند گوشت را بخورند از یسرو پوست آن را باخود

بحرها به کجا منتهی خواهد شد، ایشان بمنظور عملی ساختن این تصمیم خویش، آله ای برای سواری در بحر تهیه کردند و آذوقه ای که بتواند چند ماه کفایت سفر آنها را بنماید، مهیا ساختند، این هشت نفر بنام مغررین معروف بوده و در شهر لشبونه آثاری بنام ایشان وجود دارد.

ایشان همراه با نخستین و زش باد شرقی وارد بحر گردیدند و سفر خطرناک خویش را آغاز کردند و پس از سپری نمودن یازده شبانه روز، به آن قسمتی از بحر رسیدند که امواج غلیظ دارای بوی بد و ناسازگار خوش آیندی در آن حرکت میکرد و سخره های متعددی که سر از سطح بحر بیرون نموده بودند نیز جلب نظر میکرد و این، از سر





پایه و بازوی چو کی های پر قیمت و باارزشی که بدست هنر مندان کمناام افغانی ساخته میشود

شده ما را استفاده می کنند بعد هم چوکی ها به پر کار و میز ها به موبل سازی میروند فقط در مرحله سوم هنگامیکه فرو شده آن ها را به دکان خود می رساند کار ها تکمیل اند .

جان محمد میگفت که خانواده اش در شمالی زندگی می کنند. او فقط روز های پنجشنبه نزد آن ها می رود.

مارکیت های این کار های دستی را و در شهر نو ، بنام مارکیت نو فروشی و در منطقه ده افغانان بنام مارکیت کهنه معرفی کرد .

بخشی بین فرما بشکر و کار گر درباره اینکه آیا مقدار معاش او یعنی دو هزار و چهار صد ما هوار برای فامیل چون او که در حدود ۸ نفر طفل دارد کفایت می کند یا نه ؟ او میگفت : بلی این پول برای من کافی است بسوای اینکه اول پایم در عمر شان حمام نرفته اند شاید هشت نه باری زیاد تر بموت سوار نشده اند هیزم از باغ، آب از جوی، توت و چار مغز ز درخت بدست میاورند ، پول را چه کار دارند .

در مورد کار های ما شینی از او پرسیدم : گفت :

کار ماشینی را نمی پسندم اگر از جانی در کار ماشین سر عست وجود دارد از کناری هم کیفیت کار را خراب می کند ، او پایه های را بمن نشان داد که به عقیده وی در آن ها پارخ معلوم نبود یا اینکه اصلا چوب رخ نداشت ، او میگفت اینگونه چوب ها را ماشین خراب می کند و بعدش هم عاشقانه به ابراز کار دستی اش مینگر یست . در حالیکه وعده عکاسی را از او میگرفتم ساعت ۴ عصر تر کش کردم .

دوستانم برای قطع درخت به شمالی رفته اند دکان امروز فقط بخاطر همین خالی است ما روزا نه بتعداد زیاد کار را از دکان بیرون می کنیم سه خرد پهلوی هم نشسته خردی می نمایم بعدا سه نفر دیگر ما چوکی ساخته و کار های خردی

خالص عربی بود و این واقعه نشان میدهد که این دو قبیله جزیی از قلمرو عربی ای بود که در نصف اخیر قرن ۱۲ در سوا حل امر یکا تاسیس گردیده بود.

کولمبس خود میگوید:

کرسقف کو لمپ، هنگام بساز گشت از سفر سومش گفت در سر زمین کشف شده ، به گروهی از زنجی ها برخورد که در آنجا بسر می بردند. و نیز متذکر شد، هنوزیکه در سفر اول خود با ایشان ملاقات کرده بود يك اندازه از طلای افریقایی باو هدیه دادند ، درینصورت وجود زنجی ها در امریکا و وجود طلای افریقایی در آنجا خود نما یا نگران است که پیش از وی مردمی بانجا رسیده اند که زنجی ها و طلای افریقایی با آنها همراه بوده است و این مردم جز عربها کسی دیگری نیستند .

میدهند میگفت ماهر روز باید از ۸ الی چار ونیم کار کنیم بعضا هم شب کاری داریم او ظاهرا از زندگی اش راضی بنظر می خورد و از لب هایش خنده دور نمی شد. در حالیکه کار میکرد و می خندید ، صحبت میکرد.

یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی موسوم به «ابو ثنامحمد اصفهانی» در مصر یکنیم قرن پیش از کولمبس این نظریه را قیام کرد که خشکه عظیمی در ورای اتلانتيك وجود دارد و این نظریه ریی استدلالا

منطقی و در یافت عقلی استوار بود، در حالیکه یکنیم قرن بعد از آن کولمبس به تخیل اینکه راه جدیدی وجود خواهد داشت که انسان را از طرف غرب به بند وصل میکند ، سفر خویش را در پیش گرفت و اصلا بفکر رسیدن به خشکه عظیمی بجز هند نبود.

مجله «العالم الیوم» می نویسد:

مجله «عالم الیوم» که از مجله های امریکایی میباشد متذکر میشود که برخی از قبایل قدیم امریکایی از قبیل «ازتیسک» و «مایا» تمدنسی داشتند که دارای رنگ و خصوصیت

کار میکرد او فرمایش داده بود. از کار کارگر مذکور که جان محمد نام داشت پرسیدم که درین محل او تنها است یا اینکه دگران هم اند. گفت که در چنین دکانی شش نفر کار می کنند از کسی معاش ملی خورند و کار های شان را به او

کرد و از وطن و ما جرای سفر شان و اینکه چه هدفی ازین سفر دارند ، پرسید و بایشان نسبت باین سفر شان اطمینان داد و ضمنا اظهار داشت که او ترجمان حکمر وای آن منطقه میباشد.

ازینجا دو باره به سفر پرداختند و پس از سه شب و روز به خشکه ای رسیدند که آدم های بربر در آن زیست مینمودند و چون با آنها ملاقات کردند از مدت سفر ایشان و از اینکه چقدر از وطن اصلی خویش فاصله دارند پرسیدند ، این مسافرین نمیدانستند چقدر از وطن اصلی دور شده اند سپس آنها گفتند که فاصله میان شما و وطن تان باندازه دوماه راه است و زعم آن قوم گفت: و ااشفی! یعنی در منطقه اشفی رسیده اند. و امروز در منطقه بنام (اشفی) یار شده و در قسمت اقصی مغرب واقع میباشد.



# ستاره گان

مترجم: مهدی دعاگوی

## يك ستاره مشهور سينما بعد

## از ده سال جدائی مجددآبشوهرش ازدواج کرد

## افسانه

رمبو وژولیت سابق بروز دهم ازدواج  
ده سال قبل شان ، باهم ازدواج نمودند

مرد دیگری سعادتمند خواهد شد او در طول  
چندماه اول که تازه طلاق گرفته بود بایسن  
تصور بود ولی هر قدر که به تعداد ماهها  
روزها افزوده میشد (الکی) بسوی نو میل  
هایشتر گشا نده میشد ، زیرا او مردی  
سراغ نمیکرد که محسنا ت و اوصاف خجست  
(جوی) درو جودش مو جود شود در حالیکه  
الکی بیشتر تلاش بهمین مو ضوع داشت  
در نظر داشت مردی را بسوی خود بکشاند  
که فضایل بالاتر و والاتر از (جوی) درو جودش  
سراغ شود .

پدر (الکی) که یکی از مردان مذهبی بود از  
زندگی «الکی» که در کمال بی بند وباری  
سیری میشد جدا رنج میبرد ولی خود  
(الکی) سخت مصروف بازی های هنری  
و فعالیت دانه دار هنر خود بود زیرا در همین  
فرصت مصروف بازی ( يك صد نمایش  
تئاتری بود او مکلف بود که هر شب از يك تیاتر  
بسوی تیاتر دیگر رفته و طبق تعهد نمایش  
های خود را بپایه اكمال برساند چون برای  
(الکی) این مصروفیت خیلی جدی و دامنه دار  
بوده و بقدر کافی وقت او را ضیق نموده بود از این  
رو کمتر مو قع میافت پیرامون مو ضوع  
عمده حیاتی اش فکر کند و در مورد اینکه نصف  
زندگانی خود را برایگان از دست داده بود  
اندیشه بی بخرچ دهد . و قتی به مو ضوع  
تعمق نمود با ملاحظه احساس کرد که نباید  
بچنان يك عمل جبران نا بپذیر دست مرس  
زد.

چگونگی ازدواج بعد از ده سال  
(الکی) در مدت ده سال با بسیاری از هنر  
پیشگان ، پرو دیو سران ، رژیسوران تیاتر  
و فلم همکاران فنی تیاتر و فلم ارتباط نزدیک  
داشته و هریک آنها را آنجا ییکه ساح  
دید و تحقق اش اجازه میداد مطالعه نمودولی  
خوبیها و مکامش هر ش نسبت بانانیکه او  
می شناخت والاتر بود . باین مخلوط تصمیم  
گرفت در نبرد با احساسات ستیز نده خود  
کنار آید و دیگر بفکر و اندیشه شو هری  
نباشد . از همین سبب بود که «الکی» تاحدودی  
انزوا گزید . البته انزوا نه بمعنیه اتمک  
گوشه اختیار کند به هیچ موضوع علاقه  
نگیرد . بلکه بمعنای اینکه در مورد ازدواج  
صحبت نکند . تا آنکه سر انجام (جوی) در یک

ولی سرانجام ازدواج شان منجر بیک فاجعه  
درد آفرین گردید و آن اینکه مار لین مانرو  
دست بخود گشی زد و از میدان زندگی کنار  
رفت.

و حالا که (الکی) در نقش قسم های  
(مارلین) پانهاد و شو هر ش (جوی هیامز)  
رایکبار دیگر بدام خود کشیده ، نقش بگرو  
تازه نیافریده که نزد خبر نگاران مو ضوع  
کاملا گرم روز حساب شود .

خلای عمیق زند گی الکی  
(الکی زومر) یکی از ستارگان بنام  
رسیده و مشهور گیتی است که در جهان -  
سینما کمتر از او غوغا و سرو صدا بگوش  
رسیده است . او تقریبا ده سال پیش ازدواج  
بازندگی زنا شو بی (جوی هیامز) ژورنالیست  
و نویسنده مشهور امریکا بی سینما امتناع  
ورزیده که با اساس حکم محکمه رسماً از هم  
هرگونه تعارف مجددا باهم ازدواج نمایند دیگر جدا شدند و (الکی) تصور میکرد در اغوش

جریان این ازدواج اگر چه بقا هر نزد  
اکثریت مردم امر عجائب انگیزی تلقی شده  
ولی در نفس خود هیچگونه خصوصیت تعجب  
آوری ندارد.

اصلا ازدواج با شو هر ییکه قبلا از او طلاق  
گرفته بود برای (الکی زومر) ستاره موبلاند  
آلمانی وسیله ایست که بدان مباحات میکنند و از  
شانس طلایی و فرصت مساعدی که زمینه  
این ازدواج در آن مسیر آمده خیلی خرسند  
و راضی میباشد.

یکه از خبر نگاران وارد و آگاه هم باین  
موضوع سطحی نگر یسته و نگاشته اند که  
چندین سال قبل (مار لین مانرو) هم بعد از  
يك وقفه چهار ساله و جدایی رسمی از -  
شوهرش (آلور میلر) تصمیم گرفته دو باره  
بسوی او باز گردد و بعد از تقاضای نزدیک سر  
انجام باهم توافق حاصل کردند که بدون -  
هرگونه تعارف مجددا باهم ازدواج نمایند دیگر جدا شدند و (الکی) تصور میکرد در اغوش



الکی و جوی ده سال بعد روی توافق های  
حاصله باهم ازدواج نمودند .  
چنین تصمیم گرفتند که سر انجام ازدواج  
شان منجر بیک فاجعه درد آفرین گردید.



صحنه از يك نمایشنامه که الکی در آن  
نقشی را ایفا میکرد که قبلا مارلین مانرو آنرا  
در فلم بازی کرده بود.



## عده‌ای زن و شوهر را ر میوو ژولیت عصر لقب داده‌اند



جوی در بازگشت از لاس آنجلس يك بالاپوش جبر برای الکی با خود آورد که الکی از آن بسیار خوشش آمد.



تونیکی و میشل هنر مندایکه ازدواج‌شان بر اثر خوانده شده است.



نمایشنامه کمیدی الکی را می بیند و یکبار دیگر طغیان گرمی عشق او آغاز می‌شود.

این کمیدی (این مال دیروز نیست) نام داشت که چندین سال قبل اول آنرا (مارلین مونرو) در فیلم اجرا نموده بود (جوی) با جریت نام به (الکی) گزارش میداد که او را نه توانسته فراموش کند.

از آنجا بیکه (الکی) منتظر شنیدن چنین یک جمله بود خود را باغوش او پرتاب کرده و قرار می‌اشتند مجدداً با هم ازدواج نمایند.

بعداً «جوی» جهت انجام يك سلسله کار عابثی (لاس آنجلس) شتافت و در بازگشت خود يك بالاپوش جبر برای (الکی) تحفه آورد و سپس هر دو به توافق هم يك مسافرت پرداختند که گفته می‌شود هفته‌های متوالی بطول انجامید.

(جوی) بیکه از نگارندگان گفته است: در طول مدت نو سالیکه هیچگونه ارتباطی بین آنها وجود نداشت، توانست آنطوریکه لازم است (الکی) را بشناسد و حالا در موقعی قرار دارد که بصراحت می‌تواند بگوید در حال حاضر او بیشتر از او (الکی) را دوست میدارد.

دو هفته بعد (الکی) و جوی در میان انباری از کلبه‌های معطر و مختلف رنگ غرق بودند و این روزی بود که هر دو بو فاداری باهم دیگر قسم یاد میکردند.

جوی عقیده دارد که چون الکی او را خوب درک کرده بدون تردید در همه امور زندگی‌بار وندگارش خواهد بود.





## دلیل عصبانیت

دا مادی يك شب از عروسی  
باید خانم خود صحبت می  
کرد در ضمن گفت:

راستی اینرا هم قبلا با ید  
به عرض برسا نم که : من  
عیب بزرگ دارم از آن رنج  
می برم ولی نتوانسته ام آنرا  
علاج کنم و آن اینست که گاهی  
بدون هیچ دلیلی عصبانی می  
شوم خسر شس لبخندی زده  
گفت :

- این عیبی نیست ، بر  
علاوه من یقین دارم که بعد از  
این برای عصبانیت خود همیشه  
دلیل های خوبی خوا هید  
داشت



چاره سازی

## اطفال ودعای باران

جمعی به دعای باران به صحرا رفتند و اطفال  
مکتب را هم با خود بردند .

شخصی پرسید این اطفال را کجا می برید .  
گفتند: برای دعا کردن که باران بیارد ، زیرا  
دعای اطفال مستجاب است .

آن شخص گفت: اگر دعای اطفال مستجاب  
می بود یک معلم در همه عالم زنده نمی ماند .



## درس منطق

شاگرد گفت: «مسئله آنکه کثیف  
است؟»

استاد گفت: بیشتر دقت کن ،  
مرد پاک رفیقش را می بیند که چه  
قدر کثیف است و بر عکس، حالا  
کدامیک به حمام خواهند رفت؟

شاگرد با اطمینان تمام گفت:  
«فهمیدم، مرد پاک رفیق کثیفش را  
می بیند و گمان می کند خودش هم  
همانطور کثیف است، و بنا بر این  
درست اینست که او به حمام خواهد  
رفت.»

استاد بشا گردی که برای درس  
منطق اهمیتی قایل نبود گفت :

برای من مشکل است که اهمیت  
این درس مهم و عمل را که در نیرومند  
کردن ذهن و فکر بسیار مؤثر است  
برای تو بیان کنم ولی سعی می نمایم،  
آن را در ضمن این داستان به تو  
بفهمانم:

فرض کن دو نفر مرد که یکی پاک  
و دیگری کثیف است از دود روی  
بیرون آمدند، به نظر تو کدامیک از  
آنها به حمام خواهند رفت؟



خانم: چاشت چه فرمایش دارید

## تئوری همسر انشتین

از خانم انشتین پرسیدند که آیا  
از تئوری متناسب چیزی می فهمید؟  
خانم انشتین جواب داد:  
- نی، اما شوهرم را درک می کنم  
و می شناسم، و فقط این را می دانه  
که باید به وی افتخار کنم.

## اختلاف نظر

- تا دل هیچ عاشق نشده ای .  
- چندین دفعه همه اش در نظر اول!  
- پس چرا ازدواج نکرده ای ؟  
- آخر ، غالباً از (نظر دوم) هم غفلت نکرده ام .

چه گفتین جواز سیرمه در آرایشگاه فراموشم شده !





و خانم ماریا اینطور به آرایش مانکن‌های پر داخت \*



گوشه از دستگاه خیاطی جینا



نمیدانستم از زیر توضیحاتی در باره آن‌ها خواستم .

ساعت تند در حرکت بود . بمن در واقع مجال این داده نشد که خارج از پر و گرام نمایش عکاسی کنم . محفل شروع شد و من و دیگر هم مسلک‌انم که از طرف روزنامه ها و مجله ها آمده بودند شروع به عکاسی کردیم .

دختران زیبا روی و زیبا لباس با تال موسیقی در مقابل بیننده ها از روی ستیبه دراز قندی که متا سفاهه خیلی کم نور بود می گذشتند و با حرکات دلپسندی لباس های خود را نشان میدادند که از آن ها استقبال خوبی میشد . معرفی این لباس ها به زبان فارسی توسط آقای «فادانی می شد و در زبان انگلیسی فوزیه شریفی آن ها را معرفی می داشت .

موسیقی گروه ستاره ها خیلی با فضای هتل و لباس ها سازش داشت چه برای نمایش لباس افغانی موسیقی افغانی و برای نمایش لباس های غربی موسیقی غربی نواخته میشد .

در گوشه دیگر صحنه خانم ماریا مو های سر مانکن هارادوباره آرایش میکرد و آن ها هم لباس دیگر را بتن کرده و باناز و افاده پا از اطاق لباس پوشی بر میداشتند تا بیننده ها را زود در انتظار نمانند .

تعدادی از این لباس ها در بین محفل بار یکلام خاصی بفروش رسید .

این محفل در حدود دو ساعت مهمان های خارجی و داخلی خود را شاد بگذراند و با آوردن لاتری ای که نمره آن شامل تکت های نمایش بود در حدود ساعت نه به پایان رسید .

هشتاد فیصد می چرخد ، تا کنون ۵ بار نمایش مود دائر کرده است که سه بار آن در هتل کابل و اینک دو بار آن در هتل کانتی ننتل صورت گرفت \*

خانم جینا صاحب این خیا طخانه میگوید که خیاطخانه اش کمال التفار را دارد که تا کنون لباس های نو عروسان ، محصلات و دیگران را در کمترین وقت و مناسب ترین قیمت ها تهیه کرده است او که خیاط خانه اش مخصوص لباس های زنانه است میگوید :

خیلی بیجاوی مورد است که مردم از موسسه ما قیمت های مامیترسند «مامزدی را که در مقابل لباس های خود از مردم می گیریم خیلی هم گران نیست . بعضا قیمت های مابا قیمت های معمولی بازار تفاوتی ندارد .

از خانم جینا در مورد مشتری هایش می پرسیم . میگوید آن هائی که افغان اندکسانی بشمار میروند که از مود و فیشن چیز می فهمند .

میرسم امسال چه چیز باعث شد که این نمایش را دائر گردید ؟

می گوید ، سال بین المللی زن . سوال میکنم که دول اینگونه نمایش هادر گردش موسسه چند فیصد خواهد بود ؟ جواب میدهند در حدود ۳۰ فیصد .

می پرسیم برای نمایش لباس های محلی و ملی چه اقدامی کرده اید ؟

چهار دست لباس ، رنگر هاری ، منگل ، کوچی و کوهدا منی را که لباس عروسی است بنمایش گذاشته ایم .

از تعداد کارگر هائی پرسیم \* میگوید ۱۵ نفر ۳ زن و ۱۲ مرد فکر میکنم برای گردش موسسه به این بزرگی که امید واری ۳۰ فیصد زیان شدن کار هم می رود این تعداد کار گر کم است . صاحب مغازه با اصلاحاتی که در گفتارش بعمل می آرد . مرا ازین سوء نظام دور می کند .

قصه میسکرم و با هم صنم گرم صحبت بودم قصه های ما دور مکتب و سال های تحصیل ما چرخ میزد که دروازه باز شد و سه جوان مرتب و منظم داخل سالون شدند ، از دوستم پرسیدم که آن ها که باشند ، جواب داد گروه ستاره ها ، جوان هادر حالیکه نزدیک صحنه رسیده بودند خیلی دوستانه با هم صحبت می کردند با جوانی که قبلا او را به شما معرفی کردم دست دادند و شروع به تنظیم آلات موسیقی و جا بجا کردن آنها کردند . من در حالیکه چشم از آن ها بر



دو مانکن در حال نمایش دونهونه لباس



# گل گوشواره

## فال حافظ



خوانند گمان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرقی نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا مثلاً پنجم) در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که زیر قوس مربوط به این حرف دیده میشود یعنی ۷۰ را اختیار نموده اید. باید به بند مراجعه کنید.

امادر روش غیر علمی و خشن گذشته امکان و خردمندانه دولت جمهوری علیه فقر و بیگاری اینکه منتهی به آنچه نکرده اعتراف بنما پذیرد که جز پروگرام های اصلی دولت است علاوه بود و طبعا در همچو موارد عدالت با مال بی دانشی و ناتوانی میگردد. از اینکه رفاهیت اقتصادی و بهبودی مردمان ما را نوبت میدهد در گاهش جرایم نقش آفرین خواهد داشت.

نکته دیگر اینکه عوامل اقتصادی و بیگاری در محیط مولد جرایم است، مبارزه جندی

## جایزه بگیرید

دمیر منو تو لئه بافتخار روز مادر از ادبانه شعرا نو یسند ۴ ن و هنر متدان محترم و من تما دارد برای تجلیل از مقام خجسته مادر عالیترین آثار شانرا که بهادر ارتباط داشته باشد الی تاریخ (۸) جوزای ۱۳۵۴ به مدیریت عمومی تحریرات د میر منو تولنه ارایه بدارند البته بعد از ارزیابی توسط هیئت با صلاحیت برای صاحبان عالیترین آثار ادبی و هنری از طرف دمیر منو تولنه جوایزی اهدا می شود. لطفا ادرس مکمل خود را و اشخ تحریر دارند.

از هم بازی های عروسی بود داخل مجلس تدوین : من باین نسبت درین مجلس خوشی تا وقت رسیدیم که ناهار خود را دنبال گل گوشواره فرستاده بودم و همه حیران مانده بودند زیرا گل گوشواره را ندیده بودند اما ندید بودند .

همینکه گل گوشواره را از دستمال ابراشمین گلفام خود کشیدیم طرز مرغوب درگوش های آن عروس گذاشت مطربی خوش نوایی این شعر بدل واز مزه کرد همه دیدند که صبح دمیده بود .

گویند به صحرای قیامت سحری هست یارب که جز آن صبح بناگوش نباشد

## جالبترین سرقت

را قبول کنم او که متوجه میشود چه تعارفی کرده باز هم خنده اش میگیرد و معذرت میخواهد... او بطرف سلول خود و من طرف در خرو جی محبس روانه میشوم تا یادداشت هایم را تنظیم کنم ..

نگارش این جریان باعث آن شد که من (خبرنگار) به چند نکته عمیق ترشوم، اول اینکه پولیس ماورزیده شده و این ورزیدگی خودش باعث آن گردیده است تا پولیس امروز به روش های خشن گذشته متصل نشده دانش و تجربه خود را در برخورد با مسایل جنایی و مجرمین بکار گیرند، مسلم است که گرفتن اعتراف از متهمین بطرق غیر علمی و شکنجه نمودن آنها علاوه از اینکه دیگر درین نظام عدالت پسند گنجایش ندارد، دور از شان پولیس ورزیده و تحصیل یافته ما ست. اگر يك پولیس آگاه دلائل کافی علیه متهم جمع آوری میکند و جرمش را به اثبات میرساند متهم خودش به آنچه کرده اعتراف می نماید ،

تمام گلپای را که در گردن ها، در چین ها، در گردانی ها، در شپو و زار می بینید همه گلپای وحشی و خود رواست که تخم های آن از فسا، از هوا از کو هساران، و جویباران و طوفانها و باد و باران از یک جا دیگر جا انتقال و انتشار یافته است و بدست باغبان و دهقان و گلچینان رسیده است گلپای که اول وحشی بوده اند و تربیت دست باغبان را خورده و رنگینی و مشکین شده اند.

بعضی گلپای مانند استعداد بشر هائیکه از تربیت محروم مانده اند سر بشود روئید و بالاخره در اثر حوادث از بین رفته اند و آثار شان را کسی ندیده و نه بوئیده است. هر گل را که اکنون بیرون از گود و دست زدن می بینید عموماً گلپای خورویی است که از گود و صحرا بدست این و آن رسیده است بعد هارنگ گلپا همین حال در گوشه های دور دست ناموجود است که روی مدیت را ندیده اند و نه بدست گلچین و باغبان با یسن گلبرگها رسیده است - وقتی حوصله بود، جوانی بود، نشاط و خرمی بود. بجمع آوری گلپای رنگین کوهی و وحشی می پر دا ختم در حیره ام آنقدر گل زیاد شده بود که یک رفیق ظریف ما گفت لازم است که بلبسل درین حجره آشیان بسازد . گلپای وطن ما گل های نادره و بی نظیر است ما گل های خارجی را بسیار تربیت کرده ایم و منزل خود را به آن گلها زینت بخشیده ایم .

اما گل های زیبای مادر جهای زینت افزا گردیده است که آنجا انسانها کمتر رفت و آمد دارند این گلپای زیبا یا دستخوش طوفانها می شود و یا با ایمال حیوانات می گردد .

يك هیئت فنی زراعتی باید تمام اطراف و اکناف مملکت را گردش نمایند تخم گلپای همچو را بدست بیاورند در اثر زلزله ها و حوادث ناگوار ممکن است که بهر روز زمان اکثر گلپای مقبول وطن ضایع شده برود - (گل گوشواره) گلی است ز سپا سرخ و سفید چون وحشی است بوی مطبو عی ندا رد این گل در گو هائیکه در بین بد خشان و - نورستان است دیده شده است - دختران که دنبال هیزم و سبزی در کوه ها میروند گل گوشواره را می بینند و آنها را زینت گوش خود می سازند.

گل گوشواره هم تخم دارد و هم ریشه و پیاز درلیم ایام در شفقان عروسی دختر سسر شناسی بود درین جا اقسام گلپای خورد و خوشبو را دختران در سروسینه خود زده بودند عروسی هم گلپوش شده بود مادر عروسی در و بلای دختر خود را میگردفت در سر آن گل افشانی بود و مجلسی شادمانی و طرب و مغمجوشی زابدالو صف بود درین و قوت دختر شادی که



# قال

# حافظ

## شنبه

۱- بوی خوش توهر که زیاد صبا شنید  
از یسار آشنا سخن آشنا شنید  
۲- یارب کجاست معزم و ازیکه پلک زمان  
دل شرح آن دهد که چه گفت و چه شنید  
۳- جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت

کمال عدل بفریاد داد خواہ رسید  
۴- صبا بگو که چہا بر سرم درین غم عشق  
ز آتش دل سوزان و دود آہ رسید  
معاصران ، گره ازلف یارباز کنید  
شبی خوش است بدین قصه اش دراز کنید

۶- رباب و چنگ بیانک بلند میگوید  
که گوش و هوش به پیغام اهل راز کنید  
۷- حضور خلوت انس است و دوستان جمعند  
وان یسکاد بغوانید و در فراز کنید

## یکشنبه

۱- عید است و آخر گل و یاران در انتظار  
سالی بروی گل بین و ماه و مسی یار  
۲- زانجا که پرده پوشی عفو کردم تست  
برقلب ما ببخش که نقدیست کم عیار  
۳- نخست موعظه پیر صحبت این حرفست

که از معا حب نا چش احتراز کنید  
۴- پند حکیم بعض صوابست و عین خیر  
فرخنده آنکسی که به سمع رضا شنید  
۵- روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر  
خرمن سو خنگانرا همه گو باد ببر

۶- یارب آن زاهد خود بین که به جز عیب ندید  
دود آتش در آئینه انداک انداز  
۷- چون گل از نکبت اوچامه قباکن حافظ  
وین قبا درده آن قامت چالاک انداز

## دوشنبه

۱- بازای و دل تنگ مرا منس جان باش  
وین سوخته را معزم اسرار نهان باش  
۲- زان باده که در میگده عشق فروشدند  
مارا دوسه ساغر بده و گو رمضان باش  
۳- تابر دلش از غصه غبار نشیند

ای سبیل سرشک در عقب نامه روان باش  
۴- خون شد دلم از حسرت آن لعل روان باش  
ای درج محبت بهمان مهر و نشان باش  
۵- اگر رفیق شلیقی درست پیمان باش  
حریف خاله و گرما به و گلستان باش

۶- کمال دلبری و حسن و نظر باز نیست  
بشوه نظر از نادران دوران باش  
۷- دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش  
و زنها پنهان نشاید کرد سر می فروش

## سه شنبه

۱- بادل خونین لب خندان بهر هم جو جام  
نیگرت زخمی رسد آنی جو جنگ اندر خورس  
۲- تا نگردی آشنایین پرده رزی نشوی  
گوش نامعزم نباشد جای پیغام سرورس  
۳- همچو گلبرگ طری هست و جود تو لطف

همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش  
۴- هم گلستان خیالم ز تو بر نقش و نگار  
هم مشام دلم از زلف سمن سبای تو خوش  
۵- درده عشق که از سبیل بلایست گزار  
کرده ام خاطر خود را به تمنای تو خوش

۶- بین که دفع کنان می رود بناله و چنگ  
کسیکه رخصه نغمودی استماع سماع  
۷- دوشم زبیلی چه خوش آمد که می سرود  
گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خویش

## چهارشنبه

۱- من اگر رند خرا پاتم و گر زاهد شهر  
این عالم که هستی بینی و کمتر دینم  
۲- گرم از دست برخیزد که بادلدار بنشینم  
ز جام وصل می نوشم ز باغ عیش گل چینم  
۳- حافظ اسیر زلف توشه از خدا بر سر

وز انتصاف آصف جسم اقتدار هم  
۴- چون آب روی لاله و گل فیض حسن تست  
ای ابر اطف بر من خاکی بیار هم  
۵- صلا از ما چه می چرتی که مستان را صلا گفتیم  
بدور لرگس مست سلامت را دعا گفتیم

۶- در میخانه ام بگشاکه هیچ از خانقا نکشود  
مرت باور بود و نه سخن این بود و ما گفتیم  
۷- یکی از عقل من لایذیکی طامات می یافت  
بیان داور بهارا به پیش داور اندازیم

## پنجشنبه

۱- یارب آن آهوی مشکین بخت بازو سان  
وان سببی سرو خرامان به چمن و زرو سان  
۲- مرغزل رابر ایشان یعنی برغم سنبل  
گرد چمن نجودی همچون صبا بگر دان  
۳- مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان  
۴- چو گل مردم ببوی جامه در تن  
گرم جلاک از گریبان تابه دامن  
۵- تنت دید گل گوئی که در باغ  
چو مستان جامه را بدرید بر تن

۶- دلم را مشکین و در پا میشداز  
که دارد در سر زلف تو مشکین  
۷- و فلاکتیم و علامت کشیم و خوش باشیم  
که در طریقت ما کافر نیست رنجیدن

## جمعه

۱- بهر پیر میگده گفتم که چیست راه نجات  
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن  
۲- تاب بنفشه میدهد طره مشکین تو  
برده غنچه میدرد خنده د لگشای تو  
۳- ای گل خوش نسیم من بلبل خوش دامن سوز

کد سر صفا می کند شب همه شب دعای تو  
۴- مرا چشمیست خون افشان زدست آن گمان ابرو  
جهان بسفته خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو  
۵- ای بیک راستان خبر بار ما بگو  
احوال گل به بلبل داستان سرا بگو

۶- ما معرمان خلوت انیم غم مغور  
با یار آشنا سخن آشنا بگو  
۷- جان پر ورست قصه از باب معرفت  
دعای پرو بپرس و حدیثی بیا بگو



زیر نظر: محمود فارانی

تهیه و طرح: ظاهره نالان

# شعر

## نام و نامه

دور از تو از آتش تنم جامه بسوخت  
گفتم بنو یسم این خبر خا مه بسوخت  
انگشت قلم کردم و بر پرده دل  
نام تو رقم نمودم و نامه بسوخت

لاهو تی

از: داود سرمد

## دریای

## آتش

منم من شا عر دیوانه عشق  
که باشد باورم افسانه عشق  
تو و اندیشه پیر تو ای عقل  
من و این بازی طفلانه عشق

• • •

جو بوسیدم لب پیمانه عشق  
شلم خالک ره میخانه عشق  
زمام سر نوشتم را سپردم  
بدست شوخی ای مستانه عشق

• • •

کتاب زندگی دیوان عشق است  
تلاش معرفت عنوان عشق است  
هزار استاد دانشگاه تحقیق  
درینجا طفل ابجد خوان عشق است

• • •

دل این اهو صحرای و حشت  
اسیر پنجه فر مان عشق است  
بچشم همست دیوانه و  
بیابان هوس زندان عشق است

• • •

عقاب عشق در دام هوس نیست  
مقام باز در گنج قفس نیست  
اگر شا عر نسو زد یک نفس نیست  
بر پروانه چون بال مکس نیست

• • •

سکوه زندگی لبخند عشق است  
دل آزاد گمان در بند عشق است  
زبزم سرد بیدار دان گمستن  
اساس آتشین پیوند عشق است

• • •

دل سرمد که سر دریای عشق است  
سنگسته زورق دریای عشق است  
بچشم باور ش در یای آتش  
نهی از ساغر صیپای عشق است

لرغونی ادب :

## د مبینی اور

په مابل دینی اور دگل صتم دی  
دهجران په سرولمبو می زده کرم دی  
دواړه سترگی په بڼو کله دریږی

مامنلی په چشمانو ستا قلم دی  
که چپانواره دڼا په آفتاب شمی  
په مامسی ستادغم دشبې تورتم دی  
نور عالم وایه خندا او خوشحالی کا  
یو په ماغریب دیار دینی غم دی  
زده زخمی می دهجران کله روغیږی  
خو معطل داستا دوصل په مرهم دی  
دجهان نعمت که وایه ماله راگری  
بی له یاره خواړ احمد کله منغم دی



## ترا جائی دیده ام

ای بیگانه که میگذری نمی دانی که چقدر طولانی در بی توتگاه میگذرم .  
نوباید همان کسی باشی که می چستم  
گویی خواب می بینم .

بی شبیه در جائی بانو روز های خوشی گذرانده ام .

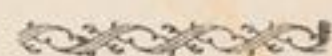
چون سبک روح و مهربان و پاکدامن و خوشیار از کنار یکدیگر می گذریم همه چیز  
بیاد می آید مگر تو با من بزرگ شدی و در کنار من بودی ، با تو میخوردم و میسوی  
خفتم تن تو تنها از آن تو نمونده و تن مرا هم نگذاشته است که تنها از آن  
من بماند چون میگذریم مرا از لذت دیدار چشمان و چهره و بدن خود برخوردار میسازی  
و در عوض از ریش و سینه و دستهای من بهره میگیری .  
نباید با تو سخن گویم باید آنگاه که تنها نشسته ام یا آنگاه که در یک شب تنهایی بیدار  
میشوم بتو بیاندیشم باید چشم براه بمانم تردید ندارم که باز ترا خواهم دید .  
باید هشدار باشم که ترا از دست ندهم .

## از نامه های دلدادگان نامور تاریخ

این هفته هم نامه دلچسپ و خیلی جالب  
از دیو ادبیات اروپا گویته داریم .

در اینجا گویته مرد خود دار و آرام و سنگین  
بفکری احساساتی میشود که نقشه جهان را  
بهمراه یک نامه به محبوبه خود میفرستد و برای  
او با اصطلاح باستان - که همان خریطه دنیا باشد  
تأیید میکند که در ستاره خاکی جا بی برای  
قرار ندارد و هر جا برود خیال قامت زیبای  
خانم فرن، شمعین اورا چون شمع بی تعقیب  
میکند .

و چون راه فرار و راهی نیست گویته در  
آخر نامه ناامیدانه بر میگردد قیافه عوض میکند  
و بالعین حاکمانه ای چند دستور صادر میکند .  
آری چون گریز ممکن نیست ناچار برای  
ستیز آماده میشود .



## نامه گویته به خانم شتاین

عزیزم !  
اینک نقشه جغرافیایی جهان را برایت  
میفرستم تا لحظه ای از وقت گرانبهایت را بیهوده  
مطالعه آن صرف کنی و مشاهده نهایی که در آن  
نقطه ای نیست که من به آن فرار کنم و خیال  
تو در بی من نیاید .

عزیزم ! حتی تو برای من چنین نقطه ای را  
در ربع مسکون نخواهی یافت !  
پس شاد زی از آن من باش و با تمام هستی  
خویش به عشق من وفا دار بمان .

(ولفگانگ)

اولسی ادب :

## بیوفایار

خیم ددی دنیانه شیرین یارمی یی و لاشولو  
وژی می په داجی نغمه زله په خندا شولو  
توری دجفا نیولولاس کی خما مرگ لره  
هغه و لادار اشفا کتل مرگ ته خما شولو  
خیم ددی دنیا نه چیرته بلی یو دنیا لره  
یارمی وی خوشاله خیردی اورکا پل په ماشولو  
زه می درکی زاهیم دی مع سون گری لا خندا کوی  
دادچال مسون دی خکه دومره یی پرواشولو  
زه دلاوری یاره شه به داژوندون کومه  
مرگ باندی رضایم چی له ماخنی جدا شولو  
دلاورخان سیلاب

ترجمه : حسین هدی

## د تاریخ مسافر

د انجمن لاروی خوک دی  
خوار انسان دی !!  
چه راغلی دی تورتم نه  
دعاسی نه دعتم نه  
کریدلی دی ستم نه  
دنیا و دینار په لوری  
دغه ورک اقلیم و خوا ته  
درنا په هیله درو می  
خو افسوس منزل نه مو می  
• • •

د زمان پلنه بیدیا کبشی  
د تاریخ پر مار پیچ لاره  
یو خو خاکی دی دوینو  
اود پنبو دی یو خو لنبی

محمود فارانی

د زمان پلنه بیدیا کبشی  
د تاریخ پر مار پیچ لاره  
یو خو خاکی دی دوینو  
اود پنبو دی یو خو لنبی  
• • •

یو غمجن لاروی درو می  
پراغزو  
پر تودو کازو  
پر زورو  
اوپر لو ډو

زولنی یی رنگ په وینو  
پر لاسو یی خنځیرونه  
پر اوږو یی دژوند پیتی  
• • •





# جنایت کاران

خلو رنه بر خه

نجلی سوو اسویلی و کینس اووئی ویل:  
 - بیوزلی ایاید داسی کار ئی نه رای کړی.  
 یعنی څنگه؟  
 څه شی نه وېسې ....  
 خبره می ورغوځه کړه او وېسې پوښتل :-  
 - نه غواړی چه مایه اول جریان خبر کړی؟  
 - زه معلومات نلرم .  
 موږ می ددوی د کور له لیاری نه راوگرځاوه او په بله لیاره روان شوم ورته می وویل :  
 - ته باید هغه څه ماته ووئی کوم چه ستا په مغزو کښی گرځی دا څکه چه هغی زمانه مرسته غوښتی ده او زه دی ورسره مرسته ونه کړم ؟ که مېرښوی هم وی .  
 - دی راته مېر غوندی وکتل او ونېسې ویل:  
 - مایک ویریرم، ویریرم که خبری وکړم او یا ددغی معصومی نجلی د مرگ نه پرده پورته کړم سبا زه هم وژل کیږم . دا څکه چه هغوی دېر غښتلی دی دهر څه خبری .  
 د د می ورکړ او ورته می وویل !  
 - داوه اوسه گرانی چه زه ستا ملاتړیم هیڅوک نه شی کولی چه تاته تکلیف در ورسوی .  
 هغه چپناسته وه او ما ورته زیاته کړه . دلته بی له ما او ستانه بل هیڅوک نشته او موږ هم زما په خپل واک کښی دی نو هیله کوم چه هر څومره معلومات را کولی شی دریغ بی نکړی .  
 امی خپلی ځماری سترگی راواړولی او ویی ویل:

مایک زه له بیر وخت نه ستاد نو سره آشنا شوی یم خو ښیری می زه او هلې دانی نه را پدېخوا ستا په لټه کښی وم دنورو ځوانانو سره هیڅ ډول رابطه نه لرم او نه یی دوستی ارزو لرم، ماستا زیات عکسونه را ټول کړی او په خپله دخوب په کوټه کښی می خپولی دی داچه ستا وجود ماته دخپل وجود نه زیات ارز ښت لری نو دادی دهغی نجلی د وژلو چه ماجرا ورته بیانوم .  
 - ډیره ښه ده له دی ځای نه ښه ځای نه شته ...  
 امی موږ ته وکتل او ویی ویل:  
 - ددوی کارونه دومره دقیق دی چه ښایی ستا په موټر کښی یی هم دخبر اخیستلو دستکا نصب کړی وی .  
 داسی معلو میده چه ښکلی نجلی به ویر کښی وه نو ورته می وویل :  
 - ښه چه داسی ده نویو رستورانته ته به لاړشو خو دی زما خبرغو څه کړه او راته یی وویل :  
 - نه نه موټر یو گوښه ځای کښی پارک کړه چه په دی بر څه کښی خبری وکړو .  
 موټر می دخپل پان په یوه غاړه کښی ودراره او دیوی ونی په څنگ کښی کښنا ستلو .  
 ښځی په وارخطا یی سره اخوا دی خوا ته کتل او داچه څوک یی تر سترگو نه شول نو په خبرو یی پیل وکړ .  
 - غوږ ونیسې دهغی نجلی د جاسوسی وظیفه سرته رسولې دهغی کمیټی ریاست یو ډیر خطرناک سړی په غاړه لری چه هیچا ته یی لاځان نه

دی ښودی خورهغه چاډپاره ځان ښیې چه مرگ یی راغلی وی . هغه په خپله هر کار سرته رسوی او یو ډیر غټ پدماش دی . ددی خبره می غوڅه کړه او ورته می وویل :  
 - آیا ته هم دهمدوی سره همکار یی؟  
 په ورویی وویل:  
 - هو!  
 ښه ده خبرو ته دی دوام ورکړه خودی چه زما لاسونه په خپل لاس کی نیولی وو داسی یی زیاته کړه .  
 - ددغی کمیټی ټول غړی په سړی توگه خپلی چاری سرته رسوی .  
 - ښه چه داسی ده نو ډاډ درکوم چه نورددوی د قدرت درام پای ته رسیدلی دی .  
 امی خپلی مرکی ته دوام ورکړ و زیاته یی کړه .  
 - هو! کودی... چه یوه ښکلی نجلی وه دهمدغو جنایت کارو په لومه کښی بنده شوی وه .  
 خوپه دی ورځو کښی مامو ریست ورکړ شوی و چه بعضی سندونه تر لاسه کړی او کله چه په دی کاربریای شوه ډیر عزت او اقتدار یی پیدا کړ .  
 خو کله چه زه ورسره مخامخ شوم نو راته یی وویل چه دغه سندونه راته په زیاتو پیسو غواړی او کله چه می ددغه کار دلیل ترینه وپوښته نو ویی ویل چه زیاتی پیسی دی .  
 هغه پدې پوهیدلی وه چه که چیری دکمیټی رئیس ددی له تصمیم خبر شی بی له ځنډه به یی ژوند ته پای ورکړی همدغه نیت و چه دطیاری تکت یی هم اخستی و او د جاپان عزم یی کړی و . خو هغوی دزیاتی زرنگی نه کار واخیست او ددی مهلت یی ورته کړ چه سندونه دی یی له لاسه ورځی .  
 هغه غلی شوه او ما وپوښتل :  
 - آیا سندونه یی ترینه اخستی دی .  
 - هو! هم بی سندونه ترینه لاس ته راوړی او هم یی وژلی ده .  
 و می پوښتل :  
 - دومره خوبه پوهیری چه دغه سندونه اوس چیری دی؟  
 - هو! هغه یی په یوه صندوق کښی اچولی او ښایی چه له هغه ځای نه یی هم وباسی .  
 ورته می وویل کوم معلومات چه ماته مو را کړل په زړه پوری وو مننه کوم .  
 کوم وخت چه ددی کور ته ورسیدو بلنه یی را کړه چه یو چای ورسره وڅښم . دغه بلنه می په افتخار ومنله او ور سره ننوتم . کور ته دننو تلو سره سم یی راته وویل:

د مایک څومره راپاندی گران ښکل می کړه او ددی په طلا یی وپښتانو می لاس کش کړ او ورته می وویل:  
 - لکه چه چای درنه هیر شو .  
 آشپز ځانی ته روانه شوه قهوه یی را وپه اود قهوی دڅښلو نسته وروسته یی وویل :  
 - ما درته مخکښی ریلی و چه زه ستا عکسونه ډیر زیات لرم سملاسی می ورته وویل :  
 - بده به نه وی چه وی گورر .  
 دلاس نه یی ونیولم او هغی کوی ته یی بوتلم چه ددی چپرکت هم پکښی ایښی و . زما زیات عکسونه ددیوالو پرمخ باندی خریدلی وو په تندی می ښکل کړه او ورته می وویل چه د هغه مکافات و چه تازما د عکسونو په بر څه کښی تر لاسه کړیدی ځانی یی نور هم را نژدی کړ او زه یی هم زیات ښکل کړم او زیاته یی کړه .  
 - زه دزیات مکافات په هیله یم، په مقصد یی وپوهیدم او ورته می وویل:  
 - زه هم په همدی امید... مادی دښکلا په برخه کښی زیاتی خبری وکړی چه ددی زیاتی خوښی شوی زلفی یی را باندی خوری کړی هغه می ښکلو لی او ورسره وغزیدم تر د ډیره وخته پوری مو دمیښی او محبت د خوښی محلی تیری کړی دا می سره می شپه تیر کړه او سبا ناری دخپلو نه وروسته می امی ته زیات ډاډ ورکړ او د جاسوسانو په لټه ترینه ووتم د معلومه خبره ده چه ددی هم مخکښی پوهیدلی وو چه امی ماته ددوی دجنایت نه پرده پورته کوی نو په دی ویر کښی وم چه ددوی له لاسه ونه وژل شی .  
 دغه ښکلی نجلی هم زیاته ویریدله او ما دخپل دوتر دتلفون نو مره هم ورته ورکړی وه چه د ضرورت په وخت کښی ورسره مرسته وکولی شم، خپل موټر می ددوتر ددروا زی په مخکښی پارک کړ تر څو می ددلا د حال نه ډاډ حاصل کړی وی .  
 په دروازه کښی پیر د ار ولاړ او زما دلیدلو سره سم یی راته وویل :  
 - ورځ مونیکمر غه ښاغلی «هامر» و می پوښتل :  
 - ولدا چیره ی ده؟ پیره دار سملاسی وویل :  
 - څو گړی مخکښی ددوه تنو سره چه شپو خولی گانی یی په سر کړی وی بیرون لاړه .  
 په حیرانتیا می وپوښتل :  
 - څه شی! داچا سره لاړه ؟  
 پیره دار وویل :



نجلی دقتل اطلاع هم درکرم.  
هغه په حیرانی سره وویل:  
— آیا پیا هم ددغه رازماجرا سره  
مخامخ یو داخلی چاپه داسی جنایت  
لاس پوری کړی دی.  
— گرانه دوسته هیڅ نه پوهیږم خو  
دومره باید ووايم چه دغه نجلی چه  
وژل شویده دا هم پوه جاسو سه ده  
پات سملاسی وویل.  
خه شی پوه جاسو سه.  
— هو نو باید فکر دی آرام و ی  
معلومات یی پتا اړه نه لری داځکه چه  
داکار په محکمی پوری اړه لری چه  
قاتل وپیژنی.

(نور بیا)

وویل:  
— آه مایک نه پوهیږم چه څه کوی  
ماته لا تر اوسه دانه ده معلو مه چه هغه  
نجلی چا وژلی ده.  
په غوسه می ورته وویل:  
— زه څه پوهیږم ته پوه لیس یی او باید  
قاتل پیدا کړی تا خورا ته دهغی مری  
وینود خودقتل په برخه کی مولا  
معلومات نه دی ترلاسه کړی.  
داچه مری یی درته ما بشوولی دی نو  
باید قاتل اوسم... پات وار خطا  
غوندی وویل:  
— نه پوهیږم خو زه یی هم په عذاب  
کړی یم.  
— په ډیر افسوس باید دیوی بلی

ماله خپل عزم نه را یرغړوی. خو  
غټه اشتباه یی کړی وه دمیز دجایی  
نهی څو گوی دځان سره واخستلی  
اود وتاو په حال کښی شوم.  
دتلفون آواز بیر ته راوگر څو لم په  
چالاکی سره می دهغه غوړی پورته  
کړه دامی لړزیدونکی آواز می  
واورید اوویل یی.  
— مایک ته په خپله یی.  
— هو خیر یت دی. زما کو ټی ته  
جاسو سان را غلی د همدغه  
آواز د ختم سره سم دتو ما نچس  
آواز نا کراره کړم ددی خبری هم غوڅی  
شوی.

پوهیدم چه دغه ښکلی نجلی هم  
ددغو جنایت کارانو دشوم غرض  
قر بانی شوه نه پوهیدم چه څه چاره وکړم  
اوپه پای کی په حال شوم دتلفون  
غوړی می کیښود وروسته می دپات  
دتلفون نومره ډایله کړه پات زما  
غږ په اوریدلو سره په حیرانتیا

دوه قواره سپری د و لدا په  
څنگ کښی روان واوله دی ځای نه  
وا تل:

ومی پوه ښتل!  
— هغه یی په زور له دی ځای نه  
خارج کړه اوکه په خپله ور سره  
روانه وه؟

— نه هغه ډیره زاذانه او مغروره  
روانه وه پوه شوم چه ولدا ډوکه شی  
ده اودا بله نقشه وه چه دجاسو سانو  
له خوا زما درې و او دپاره جوړه شوی  
وه.

بی له دی چه څه ځنډ می کړی وی  
دخپل دوتر دروازه می خلاصه کړه او  
ننوتم. کاغذونه می ښکته پورته  
کړل ادا فکر می کاوه چه ښایی کومه  
اطلاع به یی راته پریښی وی هر  
څومره کاغذونه چه می چاڼ کړل  
خه شی می ترسترگو نه شو اخستل  
دی خوا وگرځیدم اوپه پای کښی...  
خپل تایپ ریکاردر ته چه په یوه کونج  
کښی مواښی و او یوازی ماو ولدا  
ته معلوم ورا په زړه شو دهغی فیه  
می له سر نه شروع کړی ددو ناپیژ-  
ندونکو خلکو خبری می تر غوړ شوی  
اوبیا می دولدا خبری واریدی چه له  
دوی نه یی پوښتنه کړی وه چه په خپله  
څه شو.

اوبیا می ددوی چیغی ترغوړ شوی  
چه ویلی و.

— هغه اوس زمونږ په لاس کښی  
دی او ډیر ژر به یی ژوند ته خاتمه  
ورکړو. بل یی ویلی و.

چستی رکه اوله دی ځای نه  
ووځه. ددغو خبرو داوړیدلو نه  
وروسته خپل میز ته را وگرځیدم او  
پو کاغذ می تر سترگو شو چه دجا-  
سوسانو له خوا ماته لیکل شوی و.

— ای ناخوانه انسانه که څه هم  
مونږ څو څو ځلی تاته اخطار درکړی  
چه زمونږ په کارونو کښی لاس مه ووه  
خولاس دی وانه خیست، او مونږ له  
مجبوری نه ستا سکرتره دځان سره  
پوتله. اوتا پسی هم په هلو ځلو  
کښی یوستا سکرتره هغه وخت  
خوشی کیږی چه مونږ خپل کارونه  
پای ته رسولی وی. اوسیا شپه به  
ټولی چاری سرته ورسپړی که چیری  
ته بیا هم په مونږ پسی په تعقیب کښی  
شی نوستا دسکرتری زړه به په  
گولیو سوری سوری کړو.

ستاسی گټه به دی کښی ده چه  
داوس نه تر سمپاره پوری هوسا پاتی  
شی اوپی غمه استراحت وکړی.  
په بدویلو می شروع وکړه او  
کاغذ می خپری کړ دوی داسی فکر  
کاوه چه په دغه ماشو مانه کار به





# دنیای ورزش

## کلب خاور



چندین کپ و تحسین نامه های ورزشی حاصل نموده است.

وی علاوه بر رشته فوتبال به پینگپانگ، والیبال و شنا نیز دسترس دارد بنا علی حمید الله متین اظهار امیدواری نمود گفت که در آینده جوانان ولایت کشور هم بتوانند در انتخاب باتیکه جهت اجرای مسابقات به خارج کشور صورت می گیرد اشتراک نمایند.

مصاحبه از: احمد غوث زلمی

## قهرمان وزن ششم کلب ورزشی معارف

در عصر یکی از روزها کترم به کلب ورزشی معارف شد، در آنجا سپور، تیمین های جوان کشور را دیدم که باشوق و ذوق زیاد به تمرین مشغول بودند، نظم و انضباط جوانان که قامت کشیده و جذابی داشت جلب نمود که با علاقه فراوان به تمرین پهلوانی مشغول بود پیش رفتن و تمرینش را از نزدیک دیدم، خیلی ماهرانه بازی مینمودا یکی معلم سپورت که در آنجا حاضر بود درباره او معلومات خواستم، معلم او را قهرمان کلاس ششم معرفی نمود منتظر ماندم تا از تمرین فارغ شده نزدش رفتم و سر صحبت را همایش باز نمودم، او خود را محمد رضا ولد غلام حسن «پهلوان مشهور کشور» متعلم صنف دوازدهم لیسه حبیبیه و هژده ساله معرفی نمود، از وی میپرسم چه مدت میشود که به سپورت پهلوانی آغاز کرده ای، جواب میگوید: از ایام کودکی به تمام سپورت ها، خصوصاً به پهلوانی که از جمله سپورتهای باستانی کشور عزیز ماست شوق و علاقه زیاد داشتم و روزها را در کلب شخصی پدرم به دیدن پهلوانان جوان که باشوق و هیجان خاصی به پهلوانی در کلب مصروف تمرین می بودند میگذراندم.

انجام بدهد. کلب توقع دارد تا آمرین بزرگ سپورت و همشهریان از تشویق و مساعدت خود در مورد اینگونه کلب ها دریغ نورزند تا در تشویقهای صمیمانه آنها جوانان ورزشکار را تقدیم جامعه شود.

بناغلی روش آمر کلب گفت: در نظر داریم بعد از ختم تورنمنت برای انتخاب تیم ملی و جوانان از طرف کلب کپی گزیده شده مسابقاتی را بین تیم های آزاد دایر کنیم البته تیم هائی که در مسابقات مذکور مقام اول و دوم و سوم را بدست می آورند کپ های را جایز خواهند شد. در حالیکه برای این جوانان ورزشکار از خداوند طلب مؤفقت مینمایم با ایشان خدا حافظی میکنم.

بسیار معرفی چهره های ورزشی یکتا از ورزشکاران لایق و پیر آوازه ولایت قندهار در رشته فوتبال بناغلی حمید الله «متین» است.

موصوف متعلم و فعلاً عضو فعال تیم ملی فوتبال ولایت قندهار میباشد. بناغلی متین که ۱۹ سال دارد از مدت شش سال با اینطرف رشته فوتبال مشغول تمرین بوده در مسابقات زیادی اشتراک کرده است و تاکنون

بناغلی سید یاسین کیتان تیم اعضای تیم فوتبال کلب خاور را چنین معرفی کرد.

اسداله گو لکیر، غلام حضرت عبدالرشید، سید حامد علی احمد، عبدالرشید، ابراهیم، عبد الهادی عبد السید، سید حامد علی احمد، سید عباس، سید کریم، سید محمد هاشم تیم فوتبال کلب خاور درمیدان های ورزشی پوهنتون کابل به تمرین می پردازد، آمر کلب و چندین تن از اعضای تیم که به دفتر مجله آمده بودند، با قدردانی زیاد از بناغلی محمد صابر روحپرور عضو تیم ملی فوتبال یاد نمودند و گفتند بناغلی موصوف بحیث ترینر مارا راهنمایی نموده با ما تمرین می نماید.

اعضای تیم خاور که لباس راهدار سبز و سفید و نیکر های سبز دارند مرکب از جوانانی اند که سن شان برای فوتبال خیلی مساعد است اعضای کلب هفته وار یک مقدار پول به کلب می پردازند تا مصارف شان ذریعه آن تکافو شود.

آمریت تیم در جمال مینه است که چند اتاق برای پینگ پانگ، وزنه برداری و دفتر دارند کلب در نظر دارد تا تمرینات آبیازی را در حوض پلی تخنیک و یا حوض سیلو

یکعده جوانان ورزشکار و ورزش دوست کابل از سال ۱۳۵۱ به اینطرف یک کلب ورزشی بنام خاور تشکیل داده اند که در طی این چند سال زحمات خود توانسته اند در چند رشته ورزش تیم هائی بوجود آورند.

بناغلی شاهرخ روش آمر کلب و چند تن از اعضای تیم فوتبال کلب مذکور را در دفتر مجله ژوندون ملاقات کردم آمر کلب گفت: ماچند تیم فوتبال داریم که یکی آن تیم درجه اول یعنی الف، دیگری ب و سوم تیم کودکان است.

امسال گروپ جوانانیکه شما مل تیم آبیازی ماشده اند تشکیل گردیده به تمرینات خود آغاز کرده اند در ضمن تیم وزنه برداری و پینگ پانگ هم داریم و آینده تیم های باسکتبال، والیبال و بکسنگ مابه تمرین آغاز خواهد نمود.

میگویم فعلاً روی کدام اعضای کلب بیشتر حساب میکنید آمر کلب میگوید: فعلاً تیم فوتبال ما قابل دقت و یاد آوری است که در چند تورنمنت چانس مسابقه برای آن داده شده است سال گذشته در یک تورنمنت که از طرف کلب نورستان کپ ها گذاشته شده بود تیم ما موفق شد یک کپ بدست آورد.



از راست بچپ: شاهرخ روش، سید یاسین فخری، سید حامد، عبدالرشید روش، سید رشید، سید هاشم فخری





محمد رضا جوان محبوب و آرامی که توانسته است لقب قهرمانی را کسب کند

من تمام پهلوانان کشور ما در کلاسها خود موفق هستند که میتوان از آن جمله اینان را نام برد.

دروژن اول عبدالستار، دروژن دوم محمد عارف، دروژن سوم میاگل و محمد اسمعیل، دروژن چهارم، احمد جان، صدیق، و رزاق بلال، دروژن پنجم، محمد عزیز، محمد ناصر و جان آقا، دروژن ششم، غلام سخی و غرض و دروژن هفتم شجاع الدین و عبدا لغفار.

چندین تعمیر بلندمنزله برای ریاست کود کیمیای و ریاست برق کابل و نیز خانه های رهاشی که البته منازل اول آنرا مغازه ها تشکیل خواهد داد در نظر گرفته شده است و برای خوشنمایی این ساحه فواره های آب حوضها و مجسمه های مقبول نیز در نظر گرفته شده است.

بنامی رحیمی کفیل ریاست کار و ساختمان کابل بنابر والی دربارہ تطبیق پلان ۲۵ ساله در دیگر حصص شهر کابل معلومات داده علاوه نمود که در ناحیه سوم یعنی مرکز شهر کابل طبق پلان گذاری پلان های تفصیلی در نظر گرفته شده است که این ساحه بین منطقه سپین زر دریای کابل و آسمایی واپ می باشد که در آن مناطق اعمار تعمیرات ۵۰ منزله پیش بینی گردیده است که البته منازل اول این تعمیرات برای دکا نهسا مغازه ها و عتیقه فروشی ها تعیین گردیده و اصل خود تعمیرات رهاشی این ساحات ۵۰ منزله بوده یک حویلی نسبتا کوچک را دارا میباشد



رسد که بیرق افغانستان ما نشاند سابق در جهان سیورتی دنیا اهتزاز درآید و همه سیورتین های ماسپورت بین المللی کسب نمایند.

در اخیر از بنامی محمد رضا با اینکه هژده سال دارد و پسر محبوب و آرامی است توانسته است لقب قهرمانی کلاس ششم را حاصل نماید.

می پرسیم، چگونه یک پهلوان میتواند موفقیت را کسب نماید و هم بگوئید که از نظر شما کدام پهلوانان مادر کلاسهای خود موفق هستند؟

حقیقتا یک پهلوان وقتی میتواند موفق باشد که دروژن حقیقی خود مسابقه دهد به نظر

تندرستی بدن و آرامش روحی میگردد چنانچه گفته اند عقل سلیم در بدن سالم است. شما در آینده میخواهید چه رشته ای را در پیروی پهلوانی در پیش گیرید.

چون فعلا متعلم صنف دوازده رشته ساینس هستم، میخواهم در آینده در صورتیکه موفقیت را در کانکور پوهنتون کابل بدست آورم، رشته ساینس را در پوهنشی علوم پیش برده و یک ساینس دان شوم.

نظر تان درباره سیورت های افغانستان مخصوصا سیورت پهلوانی چیست و چگونه میتوانیم پهلوانی را بیش از پیش به طور شاید و باید انکشاف دهیم؟

به نظر من سیورت ها در افغانستان هر حله ابتدایی خود را می پیماید یا بعضی آنها از نقطه صفر شروع نموده اند.

فوتبال از مرحله ابتدایی قرار دارد، ازهاکی، بکستک، والیبال، هندبال و دیگر سیورتها فعلا بطور چنانکه لازم است خبری نیست.

درباره پهلوانی همینقدر گفته میتوانم که اگر خدا بخواهد، روزی کمیته سیورت که شامل استادان ورزشید پهلوانی داخل کشور باشد در چوگات ریاست المپیک تشکیل شود، میتواند باعث انکشاف بهتر پهلوانی در افغانستان عزیز گردد.

امیدوارم در رژیم مرفعی جمهوری که انکشاف سیورت یکی از آرمانهای این رژیم است سیورت ها مسیر تکاملی خویش را پیموده و خاکهای که بالای استعداد های قابل قدر سیورتی نشسته دور نموده تا روزی

## در شهر کابل

در شهر کابل میسر ساخته میشود بنامی رحیمی گفت: در موقع مطالعه و بررسی پلان گذاری، پلان های تفصیلی مرکز شهر کابل، گروه انجنیران و مهند سین بنابر والی کوشش می کنند بادر نظر داشت به میان آوردن تعمیرات عصری که حاوی اساسات لازمه انجنیری و مهندسی باشد خدماتی را انجام دهند تا در مسایل شهر سازی و ساختمان شهر کابل از لحاظ مهندسی خصوصیت خاصی را حفظ و نگهداری نمایند.

برای انجام دادن این موضوع میتوان چهار نقشه مختلف را توضیح داد که بایست طی چند سال آینده بطور عملی تطبیق شود که نقشه اول آن عبارت از مراکز جدید دوایری است که بدو طرف جاده استقلال مقابل ارگ جمهوری به پایه تکمیل رسانده میشود هشت تعمیر بزرگ ۱۲ منزله بشکل مرتبه دار برای دفاتر اداری وزارت خانه ها خواهد بود.

چون به سن هفده سالگی رسیدم از پدرم خواهش نمودم تا بمن اجازه بدهد که به پهلوانی آغاز نمایم پدرم چونکه خودش از پهلوانان مشهور وطن است، علاوه از اینکه بمن اجازه داد تا پهلوانی را شروع نمایم، تشویق هم نمود بعد از آن من پهلوانی را در پیروی بازی فوتبال آغاز کردم تقریبا یکسال و چند ماه میشود که بصورت دوامدار پهلوانی را زیر نظر پدرم که معلم کلب افشار است شروع نمودم که بعدا عضویت کلب ورزشی معارف را حاصل نمودم محمد رضا افزود: میگوید از اینکه پدرم نیز از جمله پهلوانان شناخته شده کشور است از خدا میخواهم روزی من هم مانند پدرم در زمره پهلوانان مشهور کشور درآیم درینراه همه دوستان و اقارب تشویق نموده اند من می مون زحمات از حد زیاد پدرم هستم که همیشه کو شیده باعث تشویق زیادم در پهلوانی گردید.

رضا میگوید فعلا هفتاد کیلو وزن دارم، با آنهم در وزن ششم که هفتاد و چهار کیلوگرم است در مسابقات کلب معارف مسابقه دادم و موفقیت حاصل نمودم.

تاحال چند مسابقه نموده ای؟ سالبته طوری که گفته مدت کمی میشود که پهلوانی را شروع نموده ام، بنا بر این درین مدت کوتاه یک مسابقه رسمی در کلب معارف داده ام.

تاحال ریاست المپیک مسابقات پهلوانی را طوری که در سابق هر جمعه در غازی استدیوم دایر مینمود، کدام اقدامی ننموده است، امیدوارم، ریاست المپیک هرچه زود تر مسابقات را در غازی استدیوم شروع نماید چه از یکطرف باعث تشویق و معرفی پهلوانان ورزشیده که باعث افتخار کشور ماست میگردد و از طرف دیگر منبع عایداتی برای ریاست المپیک بشمار میرود فعلا میخواهید شما در کدام کلاسها مسابقه دهید؟

چون مدت کمی از شروع پهلوانی من میگذرد، قسمیکه شاید و بایست، آماده مسابقه نیستم، ولی با آنهم میتوانم در آینده نزدیک در کلاسهای پنج و شش مسابقه دهم.

پهلوانی را فعلا زیر نظر کدام معلم پیش میبرید.

فعلا پهلوانی تحت نظر میاگل و یک تن از معلمان کشور دوست ما اتحاد شوروی پیش میبرم.

شما که متعلم مکتب نیز هستید، آیا سیورت پهلوانی در دروس تان کدام خللی وارد نمی نماید.

به نظر من نمیتواند هیچکدام از رشته های سیورت انسان را از کار های روزمره زندگی باز دارد، به این اساس می توانم پهلوانی را در پیروی دروس مکتب به خوبی ادامه دهم و قتیکه انسان سیورت مینماید از صحت کامل برخوردار مینماید که بخوبی میتواند دروس را پیش ببرد سیورت باعث



از: مریم محبوب

# دختر

## تا بلو

## فروش

تا بلو پیرزنی را نشان میداد که دوازده  
نشسته بود. رخسار راستش را به کف دست  
راستش تکیه داده بود، دست چپ را به  
صورت عمود بالای دوکند زانوانش چسبانده  
بود انگشتی عقیق نوار ری رنگ در انگشت  
داشت. در صورت پیش خطوط نامشخص  
و درهم و برهمی به چشم میخورد. نگاهش  
پیربوده و موجی از غصه آنرا مرموز تر می  
نمود. پیشانی گنبد مانندش پهن و فراخ  
فاصله دوا برویش را از هم زیاد می ساخت.  
بینی هموارش از صورتش بزرگ تر می نمود  
و دو خط درشت محلی پرهای بینی و لب های  
کلفتش را به هم وصل می ساخت در حال چرت بود  
حالت متفکرانه ای داشت. تا بلو را یک مرتبه  
دیگر بدقت نگرینم عین خصوصیات را دوباره  
در چهره پیر که تا بلو را پر کرده بود،  
دیدم سالها این تا بلو را دیده بودم، اما این  
مرتبه به شکل دیگری در آن نگرینم، مثل  
اینکه میخواست چیزی را از لای این خطوط  
کهن و پیربسته بیارم. شاید میخواست  
صورت پیر مادرم را در آن جستجو کنم، نمیدانم.  
بار دیگر به آن نگرینم، ناگهان تا بلو  
کبود به نظر رسید. خطوط چهره درشت  
ترو بر چست تر به چشم خورد. شاید علتش  
آن بود که از نزدیک آنرا می دیدم، در گوشه ای  
اتاق ایستاده اش کردم، چند قدم از او فاصله  
گرفتم، دوباره به آن نگرینم ناگهان از  
حالت اولی بزرگ تر به نظر رسید. پیشانی  
گنبد مانندش پهن تر و محلی تر جلوه کرد.  
فاصله بین دوا برویش پیش زیاد تر شد.  
احساس کردم این صورت به کلی اشتباه است.  
با خود اندیشیدم:

- کی باشد ...؟

- از مادر کلانم ۲۰۰ دوباره به خود پاسخ  
دادم.

- نی! ۱۰۰! او را ندیده بودم.

باز با خود گفتم:

- پس از کی؟

- از مادرم ۲۰۰

دوباره بسوی تا بلو نگرینم، بدون  
تفاوت به مادرم شبیه بود. حالت متفکرانه اش  
قیافه چرتی و نگاه های مرموزش به مادرم  
مینمود. پیشانی گنبد مانندش و بینی هموار  
لب های کلفتش چهره مادرم را به نظر مجسم  
می ساخت باز با خود گفتم:

- این را پدرم چه وقت نقاشی کرده بود؟  
این پرسش به من هم حالت متفکرانه ای  
بخشید. من هم به مثل تا بلو چرتی شدم.  
به چند سال عقب برگشتم. یادم است آن  
زمان که هنوز پدرم زنده بود  
ها... آن زمان ۱ روزی در بستر  
بیمارش میخواست آخرین تا بلویش را  
بکشد. مویک و کاغذ خواست، رنگ هارا با  
دستان لرزانش به هم مخلوط ساخت، سایه  
هارا انتخاب کرد و لحظه ای اندیشید، طرح تا بلو  
را آماده ساخت. مادرم در حالیکه رخسار راستش  
را با یک دست راست تکیه داده بود و دست چپ را به  
صورت عمودی بالای دوکند زانوانش چسبانده  
بود مقابل پدرم نشسته بود و چرت میزد خطوط نا  
مشخص و درهم و برهمی چهره اش را بر نشان میداد  
نگاهش پیر بود و موجی از غصه آنرا مرموز  
تر مینمود. دو خط درشت و محلی پرهای بینی  
و لب های کلفتش را به هم وصل میکرد.  
پدرم چند لحظه بی ادبی به او نگرینم،

بعد از سپری شدن چند ساعت در حالیکه مادرم  
هنوز حالت اولی اش را داشت تا بلو آماده  
شد. چهره ای مادرم بود. اما پیرتر و متفکرتر از  
حالت اصلی اش. در همان آنایکه چرت  
فشارش را بالای مادرم زیاد ساخت و فطرات  
درشت اشک از چشمان کوچکش سرازیر شد  
پدرم صدازد:

- بیا ... گریه کن

مادرم متوجه نشد.

پدرم تکرار کرد:

- گریه فایده ندارد. سرانجام زندگی  
مرگ است. بیا ..

مادرم برخاست. اندام پاریکش بکلی پیر  
بنظر رسید. نزدیک پدرم آمد.

پدرم مهربانانه گفت:

- بگیر نگداری که خراب شود...

مادرم به دقت به تا بلو نگرینم. زهر-  
خندی که ناشی از ضعف موقتی اش بود لبان  
کلفتش را از هم باز کرد.

صدا دوباره به گوشش انعکاس کرد:

- بگیر... نگداری که خراب شود ۱۰۰۰

دوروز بعد از آن روز پدرم مرد. و آخرین  
انرش همین تا بلوست. ها... دوست است  
... ها ...

از آن روز بعد میدیدم هر روز مادرم  
مقابل تا بلو میرفت ایستاده میشد و سرش را شک  
میریخت و هر دوروز بعد آنرا با دستمال مملویش  
پاک میکرد. چقدر علاقه اش نسبت به این تا بلو  
زیاد بود، شاید در او میتوانست خاطره های  
گذشته را تجدید کند، یا شاید هم چهره ای  
پدرم را در آن میدید. نمیدانم! سالها گذشت مادرم  
پیر و پیرتر شد. و با مرور ایام همه چیزش را  
فروخت و خرج زندگی چند قلو نیم قلی کرد  
که از پدرم باقی مانده بود، حتی کراشهای پیر  
تا بلوهای را که پدرم در آنها زحمت زیاد کشیده  
بود، یکی یکی از خانه بیرون کرد و پیرد و  
فروخت. پولش را مصرف کرد، تا اینکه دیگر هیچ  
چیز باقی نماند سرانجام ثوبت به این تا بلو  
رسید، آنکه آخرین یادگار پدرم بود. امروز  
صبح بود. با صدای ترق و تروق مادرم از خواب  
بیدار شدم، لحظه بعد آواز گنگ و نجوا مانند ای  
از آن سوی اتاق که تا بلو به دیوارش نصب  
بود بگوشم رسید، لحاف را اندک از صورتش  
کنار بردم دیدم مادرم دوازده مقابل تا بلو خود  
را خمیده است:

- مجبورم ... چه باید بکنم فقط آخرین  
نشانی اترا امروز میخوام بفروشم پدرم،  
آری... آخرین نشانی اترا...

انکار با پدرم در حال گفتگو بود مثل اینکه  
چشمان درشت و سیاه پدرم نظاره اش میکرد.  
اکنون تا بلو نزد من است. آری! با پدرم...

همه جا تقریباً و از دهان مردم دهه دهه  
می آمدند و میرفتند. بعضی ها می خندیدند،  
معتودی خاموش و آرام در حالیکه سرهای شان  
به طرف سینه های شان خم می بود از جلوه و

رد میشدند. گروهی فاه فاه پانهره های مساف  
خنده های بلند بلند سر می دادند و لی چند تایی دیگر  
بالا و دوی کشال گویی آمادگی برای گریه  
میکرفتند. من هم از میان شان رد شدم. تا بلو  
زیر بغلم بود. هر لحظه شانه ام میزدید این  
طرف و آنطرف نیلهم میدادند. در این حال تا بلو  
بدستم سنگینی میکرد و هر آن احتمال میرفت  
که از دستم سقوط کند. و شیشه اش پاشش پاشی  
شود. با قدرت هر چه بیشتر تا بلو را به خود  
فشار دادم تا اینکه به میدانی بزرگ که در  
فروشان اشیا شان را پهن کرده بودند رسیدم.  
به زیر سایه یی درختی دوازده پیروی خالی  
نشستم تا بلو به طرف زمین لمید. به آن  
سنگینی زیاد آن خون در پنجه هایم دمه کرد  
بود. چندین مرتبه دستم را تکان دادم، موعایم  
را جمع و جور کردم. تا بلو را پشت به خود و روی  
طرف رهگذران به تنه یی درخت پیونکیده دادم  
و به انتظار مشتری نشستم. آنایکه تا بلو نظر  
شان را جلب میکرد نزدیک می آمدند لحظه ها  
به تا بلو خیره خیره می نگرینم، و زمانی  
بیزنیم نگاهی به من می افکندید، نگاهش  
مرموز می بود. به مثل نگاه پیرزن تا بلو  
لحظه ها گذشت رهگذران آمدند و رفتند  
نگاه های مرموز شان را به تا بلو و بعد بصورت  
من پاشیدند.

دو نفر پیرزن در حالیکه چادری های سانی  
شان را از دلبال، شان می کشیدند نظرشان را تا بلو  
جلب کرد. هر دو پیر بودند. صورت شان به  
نظرم آشنا آمد. بسوی تا بلو دینم و بعد چهره  
برچین آنها به نظرم شکل گرفت.

هر دو جلو رویم دو زانو  
نشستند انگشت سیاه شان را بدهن گرفته  
و با دست دیگر تا بلو را بیکدیگی شان نشان  
دادند. در انگشت هر دو انگشت عقیقی جلوه  
میکرد. ناگهان یکی از آن دو گفت:

- بیچاره چرت میزند.

دیگرش در حالیکه مگس را کش می کرد  
گفت:

- هاها عکس زیباییست و بعد افزود:

- جوانی گذشت وجه زود گذشت ۱۰۰۰

ناگهان احساس کردم دیوار بزرگ و  
شخمی بین من و آنها حایل است هر دو در  
خیال عیقی غرق شدند، نگاه های شان پیر  
بود، مرموز بود به مثل نگاه پیرزن تا بلو.

رهگذر آخری لحظه های دیرتر از دیگران  
مقابل ایستاد پنداشتم از تا بلو خوشش  
آمده حالت نگاهش متفکرانه و مرموز بود به مثل  
نگاه پیرزن تا بلو. رهگذر با زهم ایستاده  
زمانی به من نگرینم و لحظه به تا بلو. باز  
چشمانش را حرکت داد و به سویم لغزان  
زمانی خنده هوس آلودی لبان پاریکش را  
هم می کشود و گاهی نگاه دقیقا به اش خنده را  
از لبانش نا پدید می ساخت ناگهان با صدای  
مردانه و غمگین گفت:



- تابلو زیباست. او را میخرم ..

خوشحال شدم دودسته تابلو را بلند کردم  
ناگهان شنیدم که گفت:

- بیا بمن خانه ای مادران کوچکم بیاست.  
با خود گفتم:

بروم یا نه؟

نه نه بیا بروم!

از چایم بلند شدم و از عقیقش روان گشتم  
او جلو بود و من از دنبالش. هر چند گام  
دیده عایش را به موهای لغزانم می سائید و  
لبانش را حرکت میداد. رفتیم و رفتیم از چند  
کوچه و پس کوچه ها گذشتیم تا اینکه دروازه  
کهنه و قدیمی از دور نمایان شد دستش را  
پسوی دروازه زنک زده دراز کرد و گفت:

- اینجا خانه یی ماست.

خودش درون جویلی رفت مرا پشت دروازه  
نگه داشت و گفت:

- تو انتظار پیسه ردا داشته باشی.

تابلو بدستم بود کوچه خلوت و تنگ به  
نظرم می رسید. چند دقیقه بعد دیدم دوباره بیرون  
شد و گفت:

- امروز پیسه نداریم .. باقی سخنش  
را خورد و چشمانش را به طور مرموزی به  
موهایم سائید. دستام شل شد نزدیک بود تابلو  
ستی کند و زمین بیفتد. نگاه ملتسانه به او  
الکندم دیدم حالت نگاهش شکل دیگریست.  
مرموز و عوس آلود گریختم آمدم و آمدم از  
کوچه هائیکه بسان تار جولا دردم ویرهم  
و طولانی بود گذشتم.

سخت میگریستم همه به نظرم مرموز  
و کتک جلوه میکردند آدم های قد کوتاه و لد  
دراز. زن های چادری دارویی چادری دخترهای  
لاغر و چاق همه و همه حالت نگاه شان مرموز  
و کتک بود. مانده شده بودم نفس در سینه ام  
تنگی میکرد. به همان جا که رسیده بودم نشتم  
بعد از چند لحظه ناگهان احساس کردم که به  
عقب شیشه یی کتاب فروشی تکیه داده ام  
بدلم امید پیدا شد با خود گفتم:

- کتاب فروش حتما تابلو را میخرد .. حتما  
از جایم برخاستم.

نزدیک دوکان کتاب فروشی ایستادم عقب  
شیشه اش پر از کتاب بود پر از قفسچه های  
کتاب نوشته های دوستی عقب کتاب ماراسیاه  
ساخته بود داخل کتاب فروشی شدم. دوکان  
بزرگی بود به عرسویی که میدیدم قفسچه  
های کتاب چشمانم را خیره می ساخت به  
مرکوبه آدمی نشسته بود و سخت سرگرم  
خواندن گویی هیچکس متوجه آمدن من نشد  
دل میخواست بروم با تابلو همان تابلویکه  
بدستم سنگینی میکرد بر فرق های شان بزمن  
ناگهان از طرف دست چپم متوجه شدم که  
دو چشم پسوی من دوخته شده، وقتی پسویش  
نگریستم به من اشاره کرد با گام های مصمم به آن  
سو رفتم مرد جوانی به نظر می رسید  
موهای سیاهش به دو طرف شانه هایش  
افتاده بود یخنش تاسیته باز و سینه پشم  
آلودش به مثل پوست گوسفندی به چشم  
میخورد. نگاهش کردم تابلو را جلورویش

نهادم حالت نگاهش مرموز بود به مثل  
نگاه بیرون تابلو.

گفت:

- تابلو را میفروشی؟

سخنش بمن و چشمانش پسوی اندام  
باریکم لغزید انکار باخودش حرف میزد با  
شتاب گفتم:

- ها میخوری؟

لحظه باز سراپاهم را نگریست بعد  
چشمانش را دور داد این طرف و آن طرفش  
را دید و گفت:

- تابلو بسیار زیباست فردا بیا ..

آهسته با خود گفتم:

- ای ناکس ... ورویم رابه شدت گشتاندم.

تابلو را گرفتم از دوکان پالین شدم مایوسانه  
دو باره پسوی میدانی براه افتادم. از  
دور دیدم پیرمردی دیش سفید پشت به  
درخت تکیه داده است رخسار راستش را بکف دست  
راست و دست چپش را به صورت عمودی بالای  
دو کتله زانوانش چسبانده بود. نزدیکش  
رسیدم حالت نگاهش متفکرا به مرموز بود  
به مثل نگاه بیرون تابلو. پیشانی گنبد  
مانندش بین و فراخ فاصله دوا بروی پیشش  
را از هم زیاد می ساخت دو خط درشت و محدد  
پره ای بینی و لب های گلغش را بهم وصل  
می کرد.

من هم رفتم مقابلش نشستم اصلا حرکتی  
نکرد. گویی از سالهاست همانطور سر بکته  
زانو خوابش برده است. دلم میخواست با  
تابلو به فرق سرش بزمن سرفه یی کردم بلند  
و صدا دار. ناگهان دیدم پیرمرد تکانی خورد  
و پسوی من نگریست. دستش را پیش آورد  
و پیرانه موهایم را نوازش کرد. چشمانش  
ریز ریز و جقور بود به آدم احساس آرامش  
میکشید گفتم:

- این تابلو را میفروشی؟

می بخشید. در حالیکه به سختی نفس  
گفتم:

- ها

باقی دارد.





آر تیست خنده آفرین

ترجمه: عطا (راد مرد)

چاپلین دشمن

اشک و اندوه



چارلی چاپلین کمیدین معروف

کسا نیکه باهتر حد اقل علاقه  
ورلجسی دارند و به خصوص  
با کمیدین ها ودا ستا نهایی کمیدی  
علاقه داشته باشد بانام چارلی چاپلین  
کمیدین معروف آشنا بی کمال  
دارند. نام اصلی او چارلو چارلس  
چپلین است. وی در شانزدهم اکتوبر  
(۱۸۸۹) در لندن تولد شده، طفولیت  
را با مشکلات و بد بختی آغاز نموده  
و باهمان مصیبت و بیچارگی این  
دوره اول زندگی را پشت سر  
گذاشت، نامبرده در همان دقایق  
اولین دوره جوانی خواست تا از راه  
هنر و به روی صفحه آوردن کمیدی  
های دلچسپ که خودش سهم فعالی در

آنها بازی می نمود زندگی نموده  
و حیات فردی و فامیلی خویش را  
از این طریق پیش برد و با استفاده  
از هنر ش بتواند کمک مالی  
و اقتصادی با فامیلش نموده و آنها  
از این راه استفاده از این وسیله  
طی طریق نمایند و زندگی خویش را  
سرو سامان دهند، همان بود که  
برای اولین بار در همان آوا نیکه روز  
های جوانی خویش را پشت سر  
میگذراند به تیا تر مرا جعه نموده  
و با بروی صحنه آمدن اولین نمایش  
وی تماشاچیان آنقدر خندیدند که  
طبق گفته یکی از آنان که در تمام  
طول عمرم به چنین مقیاس و به چنین  
شدت نخندیده بودم، همان بود که  
نام چارلی چاپلین بر سر زبانها افتید.

در زندگی انسان ها بعضی عوامل  
وجود دارد که بروز بعضی از این  
عوامل انسان را در راه تکامل و رشد  
ذهنیت و روحیات وی سوق میدهد  
و بعضی عوامل نامساعدی نیز در کار  
است که انسان را در مسیر قهقراپی  
سوق داده و باعث از دست دادن  
بعضی خواسته ها و تمنیات او گردد

هنر کمیدی و کمیدین بودن بذات  
خود مطلب عادی و پیش پا افتاده  
نیوده بلکه از جمله مسایل مبهم  
و اساسی و حتی اگر بگوئیم در  
مجموع هنر تعیین کننده است سخنی  
به گراف نگفته ایم، آر تیست بودن  
و آر تیست شدن نیز بذات خود به  
مفهوم وسیع کلمه معنی وسیعی در خود  
نشان دارد، اگر در مورد آر تیست  
بشکل عام و آر تیست کمیدی بشکل  
خاص سخن بگوئیم، باید جدا از آن  
گردد که درین رشته چارلی چاپلین  
دارای مقام شاخصی است.  
مردمانیکه حد اقل بانام چارلی چاپلین



## سرزمین آشفشان

خوانین از او سو تایی یعنی او سو (برویا در صبح صادق) تایی (همه) را ادا میکنند بدین معنی که تما ما اهالی قریه بهدایت خوانین و ناطقین همه از صبح صادق بخانه محرم رفته امر تهیه غذا را مینمایند و تا زمانی که آخرین دانه کیله و غله او را تمام نکنند و لو که شام تاریک هم حکمفرما شود از خانه اش خارج نمیشوند در صورت تردید پیشنهاد خوانین و ناطقین همه دسته جمعی به لت و کوب حیوانات خانگی و ازبین بردن زمین و حاصلات زراعتی مجرم پرداخته و حتی به اخراج وی از قریه اقدام میکنند.

ایپا پایتخت سا موا در شمال مملکت در جزیره او پال که یکی از بزرگترین جزایر سا موای غربی در بحر الکاهل است موقعیت دارد شهر مذکور دارای ۳۵ هزار نفر جمعیت بوده اگر از اهالی ارو پایی که در سال ۱۷۲۲ بر علیه آزادی خواهان این جزیره دولت آلمان عساکر زیاد خود را فرستاد.

ایپا کدام فابریکه ویا مراکز صنعتی از خود نداشته بلکه این شهر بزرگ بحری و مرکز تجارتی و حصول مواد از آسترا لیا، زیلانده جدید و اضلاع متحده امریکا میباشند اهالی این کشور بصورت عموم بضایع دستی مخصوصاً قالیساز و سازی اشتغال دارند. در این شهر نمایندگان تجارتی خیلی زیاد است که از خود نمایندگان جداگانه ای در داخل این جزیره دارند منجمله این (کمپنی اتحادیه کشتی) و همچنین بانک نیوزیلند از مهمترین آن محسوب میگردد.

شهر ایپا با ارتفاع ۳۹۶ متر در پای کوهی به همین اسم اساس گذاری شده است که امتداد ساحل قشنگ و طولانی شش کیلو متری امتداد یافته است. منازل نشمین اکثراً در این کشور نه بلکه در خود پایتخت چوبی و پوشیده با برگهای کیله میباشند ساحه این شهر با نواحیکه دارای سرسبزی و شادابی قابل ملاحظه ای می باشد. تشکیل گردیده اند. خلیج ایپا که در آن دریای کوچکی میریزد خیلی هموار بوده و دائماً تحت خطر و در عین زمان تپه های مر جانی باد های شمال قرار گرفته است اطراف آنرا احاطه کرده است.



آشنایی دارند ویا از طریق فلم ها و دیدن صحنه های جالبی که چارلی چپلین در آن ظاهر گردیده، بسا وی آشنا اند، از لحاظ شیرینکار بهائیکه وی انجام داده از آن سخت سپاس گذارند و از وی به نیکی یاد میکنند، چارلی مدتی چندی میشود جهان را ترك گفته اما صحنه ها و فلم های از وی باقی مانده که همه بینندگان با دیدن فلم های چندین سال قبل وی با شدت هر چه تما متر مانند اطفال به خنده می افتند، برآستی از شیرین کاریها نیکه چارلی چپلین انجام میداد کمید یس های معروف و مشهور هم عصر وی را یا رای همسری و رقابت با چارلی چپلین نبود چه چارلی چپلین بتکبارا تسی در هنر خویش استفاده می نمود که بذات خود این نمایشات وی را بیش از هر وقت کشیده و از شیوه و سبک کاملاً نوین دیگر جالب و دیدنی می نمود.

چارلی چپلین فلم های زیادی از خود بیاد کار گذاشت که همین اکنون که چندین سال از مرگ چپلین میگذرد، فلم های وی با همان قوت و کیف و کانش باقی مانده است.

چارلی چپلین با هنر نمایی خویش و با حرکات دلچسپ و خنده آور خویش نیمی از جهان را به خنده آورده و در قلب مردمان جا گرفت.

چپلین در زندگی شخصی و خصوصاً خویش نیز انسان پسر و صدا و بذله گو بود، اکثراً زمانیکه در مجلس های دوستان سه می گرفت، با حرکات، اطوار و بذله گویی های خویش همه مجلس را به اندازه ای به خنده در می آورد که حد و اندازه نداشت.

چپلین با بر صحنه وجود گذاشت با خنده زیست و بالاخره با خنده و زنده دلی دنیا را ترك گفت.

چارلی چپلین، مردیکه نیمی از جهان را به خنده آورد  
چپلین با خنده اش  
چپلین در صحنه ای از فلم «دریا نور دان شجاع»

مادر چپلین نیز مانند پسرش زن بذله گو و خنده روی بود  
چارلی چپلین با همسرش هنگام گردش در حومه شهر



# آرزو و بیکه گل کرد

از شمس الدین ظریف صدیقی

قسمت چهارم

ولی امروز که درساحه علم و تهذیب همه چیز اصلاح شده میروند و جوانان همه جوانب را فکر کرده میتوانند نیز گاهی ازدواج شامل نواقص میباشد بعضا ازین ازدواجها انجام بسی ناگوار و ناراحت کننده دارد . باین شرح که اغلب جوانان محیط آنطور که شاید و باید رسیده نیستند جوانیکه عمر خود را سراسر در محرومیت گذرانده یکبار در برابر دختر جوانی قرار میگیرد که میتواند در آغوش او مهر و محبت هم کرده راباید حتما باو دل میدهد .

اگر نتوانست بوصال محبوبه خود برسد چون رهنمای صحیح ندارد راه خود را هم میگذر و منحرف میشود .

من بدینگونه آزادی کامل بین جوانان مخالف استم، چه تجربه نشان داده اغلب دختران و پسرانیکه با آزادی تمام مهر خود را انتخاب کردند باثر فریب عشق های هوسالود و احساسات آتشین نتوانستند یکدیگر را عمیقا درک نمایند، همینکه آتش هوس شان خاموش شد دانستند که اشتباه کرده اند . از طرف دیگر اکثر دختران جوان نیز مقصراند، تحریک مداوم تماس نزدیک با پسران جوان آنها را در سرحدی قرار میدهد که زود تسلیم هوس ولادت میشوند زود تسلیم هوس ولادت میشوند و لذت میجویند و خود را فقط از روی قیافه ظاهر بر میگزینند این قضاوت عجولانه نیز باعث ناراحتی های بعدی در زندگی زنانشویی میگردد.

بعضی از خانواده های امروز بیتر پسند دختر را با بهترین مشخصات و کمالات که از هر حیث بر شرایط خانوادگی شان مغایرت دارد به همسری فرزند شان در نظر میگیرند و یا اگر دختری داشته باشند دلشان میخواهد — برازنده ترین جوان شهر را برای دختر شان انتخاب کنند بدون آنکه ملتفت باشند که فرزندان شان در چه سرحدی از قیاس و شخصیت ها قرار دارند. این عدم تساوی نیز باعث عدم تعادل روحی میگردد باید والدین و اولیا جوانان بمشورت فرزندان خود با در نظر گرفتن شرایط فعلی خود همسری را که طرف پسند فرزند شان است زیر نظر

آینده باید دیگر معاشرت کنند بشرطیکه بگیرند و آنگاه اجازه بدهند که زن و شوهر خودشان آزادی آنها را کنترل نمایند . از طرف دیگر جوان باید همینکه به پسر یا دختر مطلوب خود آشنا شد یکدیگر را به خانواده شان معرفی نمایند تا والدین بهتر رفتار و کردار طرف را ملاحظه کرده بتوانند. آنگاه پس از مدتی که بکلی از اخلاق خصایل عادات و شخصیت اجتماعی شان اطمینان پیدا کردند در صورت وجود توان فکری زنانشویی نمایند.

خلاصه چنین نتیجه بدست می آید که انتخاب همسر با آزادی حدی بین جوانان با همکاری والدین شان در صورت توجه به شرایط اجتماعی و خصایص اخلاقی و توافقی ذات البینی باید صورت بگیرد و سعی شود تا آنچه را به معنی اصل آن مراعات گردد البته حالا من نمی دانم نظر تو درین باره چیست آیا همسری را که در نظر گرفته ای واجد چنان شرایط و اهلیتی هست که شریک زندگی تو شود و یانه .

نحیب بدقت سخنان دکتور را شنید و بعد گفت: — حقیقت خوبی را بیاد من آوردید. فکر می کنم دختری را که من انتخاب کردم از هر لحاظ مناسب من باشد اما چون روی صمیمیت و شیفگی او را شناختم نمیتوانم ادعای خود را ثابت نمایم. دو کتور خنده کرد و گفت: — بالاخره نگفتی این دختر خوشبخت کس هست.

نحیب بارامی جواب داد:

— او سلیمه دختر سلیم خان است . سکوت آزار دهنده بین آنها ایجاد گردید. نحیب با بیقراری منتظر حرف دو کتور شد، ولی چون دید او همچنان سکوت کرده است اعتراف کرد از لحظه ای که سلیمه را دید تغییر محسوسی در خود حس نموده است بطوریکه همه حوادث گذشته را از یاد برده است. اوصرا بجا ۱ براز داشت که اکنون نسبت به هوسهای گذشته هیچ نوبد بستی ندارد و هیچ دختری نه توانسته بود اینقدر ویرا تحت تاثیر بگیرد

و همین چیز موجب شد تا نزد او بیا بدواز وی استمداد بچوید .

دکتور بحر فهای او گوش داد و بعد گفت:

— لازمست نظر سلیمه را نیز درین مورد بدانم بعدا با تو صحبت خواهم کرد امیدوارم موفق شوی.

نحیب هم گفت:

— متشکرم دکتور من باید همیشه بد رستی شما افتخار کنم. ولی آیا فکر نمیکنید که موقع آن رسیده که باید تشکیل خانواده بد هم.

دکتور خنده کنان جواب داد :

— چرا نه البته برای تو وقت کاملا مساعد است من فکر میکنم تو روز های خوب بی پیشرو داری. لاجرم باید زندگیت را سر و سامان بدهی تا وضع تو تثبیت گردد و از سر گشتگی و آشفتگی خلاص شوی .

عظمین استم با فضل و دانایی که درین سن و سال آموختی تقو ق خود را نسبت به بیشتر همسالان خود کمایی کرده ای . در تحصیلات نیز پیشرفت ترا حسی میکنم. اگر کمی تو جهودقت نمایی همه آنچه در باره تو فکر میشود حقیقت پیدا خواهد کرد. به همین جهت میخواهم با تو همکاری نمایم و امیدوارم بخوشبختی بررسی دوست عزیز:

آتش برای سلیمه شیب بود و بر آتشهای دیگر. او برای نخستین بار محبوب دیرین خود را یافته بود، بغا طر مو فقیه بزرگ خود شب و رات اصبح نخواستید همه اش درباره آینده فکر میکرد آینه ای که نحیب نیز سهم مساوی داشت. تنها اشکال درین بود که چگونه از نظر نحیب درباره خودش خبر دار شود فکر کرد شاید نحیب بنابر توصیه پدرش گاهی بغانه شان سری بزند، هر چه صبر کرد از و خبری نشد درین مدت شورو هیجان تب آلود عشق بیشتر میشد و سلیمه را یکبار چه آتش ساخته بود. حس میکرد که لحظه بلعظه زیبا تر میشود سلیم خان و خانم هم ملتفت وضع و شدند. تا اینکه سلیم خان بغانمش اعتراف کرد.

— راستی مادر سلیمه دخترت درین دوسه روز خیلی تفر نموده و او هم جواب داد: — همینطور است. منم فکر میکنم چیزی در زندگی دختر ما روی داده که ما بیخبر مانده ایم. بهتر است او را بغواهی و با محبت وادارش بسازی تا رازش را با مادر میان گذارد.

سلیم خان فکر کرد و گفت :

— خوب گفتی. برو او را از آتش صدا کن. لحظه بعد سلیمه بدرون آمد. زیبایی و وجهات او حتی پدرش را نیز تحت تاثیر قرار داد بطوریکه بی اختیار دست دخترش را گرفت و کنار خود نشاند. بعد از دوسه دقیقه از وی پرسید:

— دخترم میخواهم بدانم در اتاق چه

میکنی هر وقت من می آیم تو در اتاق تنها نیستی ای. سلیمه نگاهش بر مادرش کرد و جواب داد: — بلی پدر جان نمیخواهم وقتی شما و مادر

جانم یکجا استید مزاحم شو م. و او گفت: — ولی دخترم تو هیچوقت مزاحم ما نمیشوی

تو تنها فرزند ما هستی . من و مادر ت آرزو داریم همیشه تر ادر کنار داشته باشیم . — راست میگو یید پدر جان اما من که دختر استم و یکروز ناچار باید از شما جدا شو م. — او چه حرفهای میزن نی: دخترم بگو ب

بینم این فکر از چه وقت برایت پیدا شده . — مرابه بخشید، از گستاخی خودم معذرت میخواهم، اما بنظر شما من نباید چنین فکری بکنم.

— چرا دخترم، تو حق داری هر چه دلت میخواهد فکر کنی، مگر ما خوش میشویم که ما را نیز شریک فکر خود بسازی، آخر هر چه نباشد ما والدین تو استیم.

— درست میفرمایید پدر جان خیلی دوست دارم از شما هدایت بغواهم، اما خجالت میکشم.

— نه دخترم خجالت در روزگار گذشته بود، تو حالا نام خدا دختر عاقلی هستی هر چه در دلت می رسد بگو ...

.....

— چرا دخترم سکوت کردی .

.....

— آخر من پدر تو استم بیگانه نیستم، چرا خجالت میکشی تو قول میدی هم که نا را تحت

نسازم.

— شما... خودتان باید بدانید .

— حالا فهمیدم، مثل اینکه دلت را پیش

کدام کسی گذاشته ای .

.....

— غصه نخور دخترم، آرزو بر جوانها عیب نیست، خوب کردی عاشق شدی ولی بگو

به بینم آنرا که انتخاب کردی شایستگی ترا

دارد یانه؟

— نمیدانم پدر جان چون کاملا او را نشناخته

ام.

— صحیح کم از کم نا مش را خوا هستی

دانست.

— بلی پدر جان نا مش .. نحیب است.

— همان نحیب پسر عمو خان مرحوم.

— بلی....

— درست است پدر جان مگر از وقتی که

دکتور حرفش را زد او را شناختم حرفی ندادم

بزنم دخترم، من هنوز درباره این جوان هیچ

اطلاعی ندارم بمن وقت بده تا کمی فکر کنم .

— بسیار خوب پدر جان هر طور یکدیگر

شما است اما .....

— عجله نکن دخترم.

— راستی نگفتی دخترم نظر نحیب درباره

تو چگونه است؟



فکر کردم که باید جوان برازنده باشد.  
 - همینطور است او یکی از شایسته‌ترین  
 جوانهای محیط است آرزوهای بزرگی دارد  
 خدا کند موفق باشد.  
 - خدا کند پدرش نیز مرد خیرخواه و خیر  
 اندیشی بود پس هم به پدرش می‌رود.  
 دکتور و سلیم خان مدتی از اینجا و آنجا گفتگو  
 کردند و از هر دری سخن گفتند. در مراجعت  
 دکتور باین نتیجه رسید که موضوع نجیب  
 جدیست و حتماً سلیم خان از علاقه دخترش  
 بان جوان باخبر شده‌است چون حرفهای  
 او بر سلیم خان اثر خوبی انداخت لازم است  
 هرچه زود تر به نجیب مؤذنه‌دهد...  
 «باقی دارد»

است.  
 - چطور.  
 - برای اینکه دست از زهوی سبازی هایش  
 برداشته و هم خودش وسیله آشتی را با  
 خانواده‌اش فراهم ساخته است تحصیل  
 خود را نیز دنبال میکند.  
 - بسیار خوب، منم آن شب که او را دیدم

ما دکتور ها خیلی فراموش داریم از اینکه  
 غفلت کردم باز هم معذرت می‌خواهم.

- لازم به معذرت نیست. این حق ما است  
 که باید خبر شما را بگیریم.

- لطف میکنید.

- راستی سلیم خان امروز خدمتی بود.

- عجب می‌خواستم خبر شما را بگیرم موضوعنا

احوال نجیب جان را بگیرم.

احوال نجیب جان.

- آخر خبر دارید، که من و مر حوم عمر

خان دوست بودیم حق است که باید از فرزندش

خبردار باشم. بخصوص از وقتی که شنیدیم

مریض شده.

- لطف تان است. نجیب جان خوبست

گاهی از من خبر می‌گیرد.

- راستی، شما از هالجه اش بکلی مطمئن

دارید.

- بلی کاملاً از وقتیکه بهبود یافته حالش

کاملاً خوبست رفتار و کردارش نشانه میدهد

که مریضی خیلی بحالش فایده نموده

- نمیدانم پدر مگر فکر میکنم او هم گرفتار  
 وضع من شده باشد چون بهر حال قسم اول را  
 او باید بردارد.

سلیم خان سخت ناراحت بود از یکطرف  
 گرفتاری های تجارت و از طرف دیگر فکر  
 دخترش و او را بخود مشغول ساخته بود هرچه  
 فکر کرد نتوانست به نتیجه برسد نجیب نقص  
 خانوادگی نداشت اما او عوض شده بود. آنهم  
 در آن رسیده مغزی بهتر است درین مورد  
 با دکتور مشوره نماید آهسته دستش را بسوی  
 گوشی تلفون برد و نمرو دکتور را دایسل  
 کرد.

لحظه بعد ارتباط برقرار شد و صدا یسی  
 جواب داد.

- هلو...

- به بخشید اینجا خانه دکتور صد یقی

است.

- بفرما ید. همینجا است.

- ببخشید. تشریف دارند.

- نه هنوز نیامده، بفرمایید چکار داشتید.

- آگر آمدند بگویند امروز عصر اگر وقت

داشتید بخانه سلیم خان تشریف بیاورند.

- چشم.

- خدا حافظ.

- خدا حافظ.

سلیم خان برای اینکه تنها باشد سلیم و

مادرش را بخانه یکی از دوستان روان کرد -

چند لحظه بعد زنک صدا درآمد و متعاقب آن

دکتور صدیق وارد شد. سلیم خان بگرمی

از او پذیرایی کرد و گفت:

- چه عجب دکتور که شما را با فتنه

توانستم.

- معذرت می‌خواهم. آخر گرفتاری است.





## نظریات و اندیشه‌های جوانان



نظریات و اندیشه‌های جوانان

غلام غوث احمد یار محصل پوهنځی طب:  
مسلم است سعی و تلاش جوانان در راه  
پیشرفت و اعتلا جامعه رول بسزایی داشته‌سر  
نوشت آینده اجتماع خویش را تعیین می‌دارند.  
جوانان چیز فهم و مستعد با توجه بوظایف محوله  
در پرتو انوار تابناک علم و دانش همواره  
مصدر اعمالی می‌گردند که در خور یک جوان افغان

است \*



## آیا پیشانی فراخ بیانگر و نشانه استعداد و ذکاوت می‌باشد؟!

عموما واکثرا ماوشما چنین تصور می  
نمایم ، که هر کسی دارای پیشانی  
فراخ باشد حتما اواز با استعداد ترین انسانها  
به شمار میرود و دارای ذکاوت و هوشمندی و  
استعداد سرشاری می باشد به اما نسی  
میتواند ، مطالب را درك و ذهن نشین نماید  
واز آن به شکل احسن استفاده به عمل آورد  
اما واقعیت چنین است و علم امروزی به  
آیات میرساند وثابت نموده است ، که  
همواره این طرز تفکر صدق نمی کند ، حتی  
غالبا عکس آن واقع میشود .  
اگر بطور مثال راجع به مغز قبل مطالعه

نمایم ، مغز آن سه برابر مغز انسان می  
باشد ولی تناسب آن باید نقش خیلی تفاوت  
دارد .  
مغز انسان به اندازه ۱۰۰۰ گرم وزن بدن است  
در صورتیکه مغز قبل به اندازه ۱۰۰۰ گرم  
وزن بدنش می باشد .  
بهر پیمانه که فعالیت اعصاب مهم  
حیوان تکامل یافته باشد نسبت مغزی ۱ و  
بزرگتری خواهد بود .  
به اندازه تقریبی و متوسط مغز بشر در زمان ما  
در حدود ۱۴۵۰ سانتی متر مکعب است  
بقیه در صفحه ۶۳

پیغله ریتا مشعل متعلم صنف دوازدهم  
الف لیسه عایشه درانی: رفتن به سینما و دیدن  
فلم ها که سرگرمی برای جوانان است نباید جنبه  
های منفی فلم در روحیه و افکار جوانان تاثیر  
سوء نماید. بنظر من جهات مثبت هر فلم در رشد  
و شعور جوانان تاثیر بارز دارد و یک جوان  
خود درایت آنرا دارد که جنبه های مثبت فلم  
را از نظر محیط و اجتماع اش بررسی نماید و  
انتیاع گیرد.



نجیب الله «مدهوش» ممثل افغان ننداری :

دیده شده که عده از هنر متندان مآوقتی  
معروف میشوند و شهرت کسب مینمایند عوض  
اینکه شهرت و محبوبیت خویش را حفظ  
نمایند برخلاف بعد از مدتی نسبتا کوتاه آن  
محبوبیت را که در بین هنر دوستان حاصل نموده  
است از دست میدهد و این برای یک هنرمند  
خیلی دردناک است که نتواند محبوبیت خویش  
را در بین علاقمندان به هنر حفظ نماید.



پیغله کریمه عادل الیاس متعلم صنف  
نهم لیسه زرغونه:

جوانان ثروت پایان ناپذیر اجتماعات  
بشری بوده و کلیه نوسازی های که در اجتماعات  
بشری چه امروز و چه در اعصار گذشته تاریخ  
بظهور رسیده متعلق به همت و نیروی جوانان  
خودمکدر و صادق بوده و ارتقای هر مملکت وابسته  
بسطح دانش و درك علمی و واقع بینی جوانان  
آنست \*





## په فزیکي تمریناتو کی

## دځوانانو برخه

په داسې حال کې چې ځوانان دروغتیا او سلامتیا لپاره ښه غذایی رژیم ته اړتیا لري، همدغه راز ورزش او فزیکي تمریناتو لپاره هم زیاته اړتیا لري چې دغه کار ته دځوانانو د بین المللی فدراسیون له خوا دری ډوله پروگرامونه برابر شوي دي. په لومړي پروگرام کې چې په ورځ کې دوه ساعته وخت نیسي، د صحنې غذایی رژیم تر څنګه دځوانانو د غړو د حرکاتو څخه عبارت دی چې په ازاد ډول ترسره کېږي او دوه تنه ښوونکي د ځلویښتو تنو ځوانانو د حرکاتو څارنه کوي. په دوهم پروگرام کې ملی او اتلیتیکي لوبې شاملې دي چې د تور-نمټ په شکل ویا د مسابقو په بڼه اجرا کېږي او د دغه راز تور نمټونو خبرونه د تلو یزبون او راډیو له لاری خپریږي. په دریم پروگرام کې د المپیک او دځینو لویو وچو ورزشي پروگرامونه شامل دي چې په یو کال او یا په هرو څلورو کلونو کې جوړېږي. د ۱۹۷۳ کال یعنی د میو نیڅ د بین المللی المپیکي لوبو څخه پاتې په ۶۳ مخ کې



په ډله ایزه توګه د ۱۹۷۵ کال د اتلیتیکي لوبو دغای تمریناتو د اجرا کولو یوه ګوښه.

## پولیس وظيفه شناس



محمد کبير ساتتمل با احساس

است اگر در مواقع لازم نتواند بر اعصاب خود مسلط باشد ممکن است برای هردو طرف نتیجه خوب نداشته باشد.

من به این عقیده هستم که یک پولیس در قالب مردم جای داشته باشد نه اینکه مردم از پولیس و پولیس از مردم گریزان باشد. و این مامول زمانی برآورده میشود که هر کدام وظایف و قوانین را که برای آرامی مردم و برای حفظ جان مردم تدوین گردیده است مراعات نمایند و امروز خوشبختانه اکثر از مردم ما متوجه این امر گردیده اند که ترافیک برای مردم و در خدمت مردم است، و ازین رو همکاری مردم در پیشبرد ترافیک رول مهمی دارد.

گفتگوی این هفته را با یکی از موظفین جوان ترافیک که اسمش محمد کبير است پیرا مړون قوانین ترافیکي تشکیل میدهد.

محمد کبير ساتتمل ترافیک کابل است ۲۵ سال دارد و تصنف یازدهم درس خوانده و یکسال هم در اکاډمی پولیس مشغول فرا گرفتن تعلیمات ترافیکي بوده است. او ازدواج نموده و صاحب دو فرزند است و از زندگی اش خیلی راضی است.

محمد کبير جوانی است بلند قد گفتارش بدون تکلیف و عاری از هر گونه خود سازي است.

ازش میپرسم که از مشغولیت و وظیفه اش حرف بزند در جواب میگوید: به وظیفه ام عشق دارم یک پولیس چون با مردم بیشتر تماس و ارتباط دارد ازین رو باید دارای اخلاقی باشد که بتواند همکاری مردم را جلب نماید.

تطبيق قوانین ترافیکي بدون امتیاز از وظایف ماست و کوشش میکنیم که این امانت را بطور نیکو و با کمال امانتداری اجرا نمایم درینراه از هیچ گونه تلاش خود داری نکتیم. البته همکاری مردم درین قسمت شرط لازمی است. فکر میکنم برای همه کس مخصوصا پولیس داشتن اعصاب قوی و حوصله زیاد لازمی بوده زیرا پولیس منحیت و وظیفه با هر گونه مردم در تماس

## درد دل جوانان

دارند و البته شما با احساس که در مقابل آنها دارید هرگز بخود این اجازه را نمیدهید که همسر تان و فرزند تان از عشق و محبت شما بدور ماند.

و اما در قسمت همسر تان باید گفت که ممکن است این مخالفت ها و عصانیت ها ناشی از عوامل دیگری باشد که شاید همسر تان انرا احساس نماید و شما از درک آن عاجز باشید پس بهتر است این موضوع را صمیمانه با همسر تان در میان بگذارید تا راه چاره اساسی برای آن جستجو گردد.

بحر حال امید داریم که همسر تان مسؤولیت و موقف شمارا درک نموده و بگذارد بر علاوه رسیدگی به امور خانوادگی شما وظایف دارید که این وظایف به پیشرفت و شهرت شما ارتباط مستقیم دارد آینده شما را تضمین می نماید. به امید موفقیت شما.

روز دور و ز بالاخره باز هم به گیر همسر افتادم و باز همان فریاد و همان قیل و قال و بدخلقی و همان گفتار همیشه که: بدون از مطالعه و نوشتن تو دیگر کاری نداری..... تصور کنید درین عصر و زمان که ما چقدر به مطالعه و اندوختن معلومات نیاز داریم با چه مشکلی مواجه هستیم.

شما بگویید چکنم! (امضا محفوظ) نویسنده غریز. البته به شما حق میدهم که ازین وضع زندگی گله و شکایتی داشته باشید ولی یک چیز را نباید فراموش کنید که همسر تان و یگانه فرزند تان به عشق و محبت شما نیاز

تصور باطلی بدبختی من از روزی شروع شد که شوق نویسنده گی بلکه ام زد و شروع به مطالعه کردم یکی دو هفته توانستم که چند کتابی را بخوانم و چیزی بنویسم اما همان یکی دو هفته اول بود و پس. آهسته آهسته چیخ و فریاد همسر بلند شد که چه قدر مطالعه چه قدر خواندن و نوشتن برای اینکه سرو صدای ما بلند نشود.

کتاب و مطالعه را گذاشتم یکطرف و از همسر خواش کردم گاهی مرا اجازه دهد که به نیاز های روحی خودم برسم، اما کوان گویی که بشنود و کجاست منطقی که اجازه دهد بالاخره کار من بجائی رسید که دزدکی مطالعه میکردم اما چقدر میشود اینکار را کرد یک

از من نه پرسید که من کیستم و چه نام دارم زیرا اگر همسر من بفهمد که این نامه را من نوشته ام میدانید که چه میشود و چه روزگار من می آید (۱)

بهر حال درد من یا مشکل من جدا از موضوع نشر رسیده است مطلبی را که میخواهم نشر رسیده است مطلبی را که میخواهم به شما بگویم. یک مشکل نیست بلکه یک بدبختی است شاید شما و یا خوانندگان مجله تصور کنند که مبالغه میکنم اما بخدا قسم که راست میگویم و عین حقیقت است.

دو سال پیش پادختی آشناسم و تصمیم گرفتیم با هم از دواچ کنیم و از دواچ کردیم و اما چه غلطی کردم خوب چه میشود کرد. زندگی ازین یازیها زیاد دارد بهر تقدیر امروز ما صاحب یک طفل هستیم تا چندی قبل فکر میکردم که مردی خوشبخت هستم اما چه



خپله هغه شعر چه نوی ویلی و مانه  
د چاپ دپاره راځي چه ناسو تـــه  
پیشنکس کوم .

پسرلی را رسیدلی  
دباران خا ځکي ورپری  
دنکو غرونو په لرزا شی  
په رپا شی په گلا شی  
نوری لری شولی تیری  
سپینی واری شولی ویلی  
لمر ختلی ځنلانده  
ډمبر گلو په مسکا شی  
یوه ښکلا ده پیداشوی  
ددی ښکلی پنج اغیزنه  
یو بهیر دی راروان بیا  
نوی ترنگ نوی رنځور دی بیا  
داودی گل او گلاب هم  
راښنه شویدی نخیری  
میری گل که چمبلی دی  
بودل غیری ته لویری  
نور نو والوزی خاچونو  
راخپره کړی په چمن کی  
انگاز د یوه پیوند بیا  
شور او زوږ دنوی ژوند بیا

ددوی کړه وړه د ژوند لاری چاری ،  
اقتصادی ژوند د ټولنیز نظام خیر ه  
په هنری بڼه کی ښکاره کړی اود  
هنر مند هر هنری ادب دی دشاعر  
د دردیدونکی احساس اود هغه سره  
دنا خوالو چارو ځلانده ښیښه وگپل  
شی .

په پای کی می دمرستین څخه  
ښکریه وکړه او ومی ویل چه که د  
ژوندون لو ستونکو ته څه ویل غواړی  
مهربانی وکړه . دلر څه غلی کیدونه  
وروسته وی ویل زما ویناکه څه هم  
ډیره ده خوله هر څه نه به یی تیر  
شم یوازی به داووا یم چه او سس  
دافغانستان داولس دپاره دعمل اوچار  
وخت دی ، څر نگه چه انگلز وایی :  
«وگړی خپل تاریخ جوړوی» کو مه  
هیله چه دجمهوریت راوستل وو تر  
سره شوه نودادی دمیرانی او جوتو لو  
مهال ، اود کار اوزیار زما نه ده ، نو  
راځی دخپل ځان له پاره د ما دی  
او معنوی نعمتونه په خاطر په کار پیل  
وکړو .

معین مرستین د مرکی په پای کی

کی ووايي چه ادبیات با ید څه وکړی  
یو څه «ژوندون» لوستو نکو ته  
وړاندی کړی ښه به وی .  
پدی برخه البته دا یوازی د یوه  
تن او یوه فرر وظیفه نده البته  
دهر چاکار دی چه دوینا سره سم  
عمل وکړی ، خور شعر او هنر وظیفه  
دلته په لومړی قدم کی ده ، هغه راچی  
هنرمند باید په هنری اییا تو کښی  
دژوند پیښی لکه څنگه چه رښتیا نی  
پیښی شوی وی رنځور کړی او ژوند  
هغه ډول ترسیم کړی لکه څنگه  
چی دی اوښته ، په رښتیا نی ډول د نړی  
پیژندل د ژوند اړیکی او قوا نیس  
څرگندول د پیښو یووالی او دوی  
ترمنځ اړیکی پیدا کول پرمختلونکی  
نظام د هنری ادب اساس او بسپدی ،  
پرته لدی نه دافغانستان د پرمختلونکی  
نظام د ادبیاتو لوی ارزښت داذی چه  
دخلکو او ولسو نو خیرزی ددوی  
ټولنیز ژوند اړیکی او چاری په پرله  
پسې ډول وښودل شی . ماکسیم  
گورکی ، ادبیات بشر پوهنه نو موی  
او وایی چه ادبیات همد خلکو خیری

ښایی دشعر په محتوی او معنی باندی  
ډیر زور او قوت پیداشی که داسی  
وی نوییا نوی شعر هم دنوی شعر  
په مفهوم نه وی او خپل کیفیت به  
له لاسه ورکړی ، او همدغه وجه ده چه  
ځینی خلک دنوی شعر په ویلو کله  
چه پیل وکړی نو ډیر سازه او آسان  
ورته ښکاری نودوه شعره په آخره  
کی سره لدی چه شعرونه وی ، دخلکو  
بدنظر ، نوی شعر ته پیداکوی ، زما  
په نظر نوی شعر په خپل اصلسی  
مفهوم ډیر قوت او مهارت غواړی  
اود مقفی شعر څخه راته ډیر مشکل  
ښکاری ، اجمل صاحب وایی :  
شعر کار د عقل ندی - دار سو ی  
زړه ژړا ده - چه زړه د تل راووزی  
دغه اصل شاعری ده .

کله چه مار مرستین څخه د شعر  
د اصلی هدف او مرام پوښتنه وکړه ،  
نوی وی ویل ، البته شاعر په هر څه  
پو هیری ، له هری لیدنی او کښی څخه  
ښه الهام اخیستی شی ، له هر چانه دده  
دنظر سترگی تیزی او له هر چانه  
د اجتماع په تحلیل کی دده لو مې نی  
تام دی شاعر د ښکلا او مینې له  
جذباتو نه ښه خوند اخیستی شی  
د زلفو په دام کی ښه را گیر پری اود  
سترگو په کو لو نیغ و ښتیا کښی  
خونن ورځ دافغانی ټو لنی دشاعر له  
پاره هغه شعر او په شعر کی هغه  
هدف لوړ مرام دی چه پخپل ټولنیز ژوند  
کی دخپلی ټولنی او لسی مرام دشعر  
په هینداره واخلوی او هغه دشعر په  
جامه کی ونغاړی .  
ښه نو تاسی ویلای شی چه  
حقیقت څنگه په شعر کی ځاییدا ی  
شی ؟

## آنروز شمع ها

فرصت آن نیست

- من تاکنون از دواج نکرده‌ام و فعلاً هم  
می‌پرسم :

- پس چه وقت ؟ ..

- بدون تامل جواب میدهم .

- حتماً از خود زمانی و فرصتی دارد .

میگویم :

- حتماً عاشق هستی ؟ ..

رنگش حالت عادی خود را می باز دو به  
سرخ می گراید ، خنده اش کم می شود ، اندوه  
مرموزی در چهره اش سایه می افکند  
می گوید :

- همه مردم عاشق هستند . اگر عشق را به  
مفهوم اصلی آن بررسی کنیم جنبه های  
مشخص دیگری دارد ... فقط روابط پسرودختری  
را نمی توانیم تنها و تنها عشق بنا میسازیم  
وجه بسازمان های که این رابطه با همه صفاتی  
وصفیت شکل دیگری رابه خود گرفته  
وباخصومت های قبلی دفا میلی تیره و تار  
شده است .

می پرسم :

- تو عشق را چگونه تعریف میکنی ؟ ..

- عجیب است . تعریفی به عشق یا فتنه  
نمی توانم فقط میگویم که :

عشق یعنی ترا زیدی زندگی .. همین و بس ..  
یکی از دختران که در این جمع بزرگ دیده  
می شود از آن طرف صدا میزند :

- من میگویم عشق سازنده وزیر بنای اصل  
زندگی !!

در عقب آن موجی از خنده بلند میشود و  
چهره های شاداب و خوشحال را شما دا بتر  
می سازد .



برق خدمت به انسان و هموعان نازند در این چهره ها می درخشد .



# عکسها

## تاریخهای

### برجسته جهان

سال ۱۴۵۶:

اشغال قسطنطنیه از طرف ترک ها پایان جنگ ۱۰۰ ساله فرانسه و بر تانیه، بجز کالی همه متصرفات خود را در فرانسه از دست داد کالی هم بعدا در سال ۱۵۵۸ از طرف فرانسه اشغال گردید.

سال ۱۴۵۶:

برای نخستین بار طباعت و چاپ اختراع گردید و جارج گوتنبرگ برای بار اول تورات را با حروف در مطبعه بچاپ رساند.

سال ۱۵۰۷:

امریگو یا امریکو و سپو چی دریانورد معروف ایتالیایی که در اسپانیا دنیا آمده بود برای بار اول بدنیا ی جدید و اصل شد ورود او یکسال قبل از کرسیتف کولومبو س صورت گرفته بود وجه تمایز امریکا اینست که چون امریکو برای بار اول وارد امریکا گردید پسند مارتین دیروزمیولر در کتاب خودش بدین مناسبت تقاضا کرد که دنیای جدید امریکا نامیده شود.

سال ۱۵۰۹:

هنری هشتم بیعت پادشاه انگلستان انتخاب گردید.

سال ۱۵۶۴:

درین سال بتاریخ ۲۶ اپریل درامه نویس و شاعر معروف شکسپیر دنیا آمد.

سال ۱۵۸۸:

اسپانیا با ۳۳۲ عسکر بر حسب امر فلیپ



ریموند دیلو- ایس- روت و ریپوندکی در حال اجرای یکی از پارچه های شان. این گروه هنری اخیرا در کابل نیز هنرنمایی کردند.

دوم به انگلستان حمله کرد اما این حمله ناکام شد و از جمله ۱۳۲ کشتی صرف ۵۰ کشتی دوباره به اسپانیا عودت نمود.

سال ۱۶۱۱ عیسوی:

شکسپیر در سال ۱۶۱۱ از امور اجتماعی و نویسندگی کناره گرفت در سال ۱۶۱۳ اپریل ۱۶۱۶ درود حیات گفت.

سال ۱۶۱۹ عیسوی:

اولین برده سیاه پوست بوسیله هالیندی ها وارد دنیای جدید گردید این سال آغاز انتقال بردگان در امریکا محسوب میشود.

سال ۱۶۳۶ عیسوی:

پوهنتون هارد ورد تاسیس گردید.

سال ۱۶۴۲:

چارلز اول پادشاه انگلستان جنگ های

شدید را بر ضد پارلمان آغاز کرد اما پس از

معاربه ای زیاد ناکام شد و در سال ۱۳۴۹ پارلمان او را بشدت تقبیح کرد شورای مشترک المنافع در انگلستان که از طرف عوام و شورای دولت اداره میشد حکومت را بدست گرفت بعدا حکومت در سال ۱۶۵۸ بدست چارلز دوم آمد.

سال ۱۶۶۴:

جنگ های شدید بین نظامیان چارلز دوم و هالیندی ها در گرفت چارلز دوم می خواست هالیندی جدید را اشغال کند اما بعدا در اثر مقاومت هالیندی ها مرام چارلز بر آورده نشد.

سال ۱۶۶۵:

طاعون شدید در لندن ۶۸۰۰ نفر را از بین برد. و همچنان در سال ۱۶۶۶ حریق بزرگی ۱۳۲۰۰ خانه و ۸۹ کلیسا را طعمه آتش ساخت در اثر آن مردم زیادی بی خانمان شدند.

سال ۱۶۸۹:

آغاز جنگهای بر تانوی د امریکا با فرانسوی ها و هند ی ها. جبل الطارق از طرف بر تانیه اشغال گردید.

سال ۱۷۵۶:

درین سال کیتان ویتوس برینگ که از طرف پیتر بزرگ استخدام شده بود. الاسکا را کشف کرد.

سال ۱۷۴۰:

فرانکلن بتاریخ ۱۵ جدی ثابت ساخت که برق دارای الکتریسیتی (برق) میباشد.

سال ۱۷۵۵:

زلزله بزرگی بتاریخ اول نوامبر در برنگال ۶۰۰۰ نفر را از بین برد.



فامیل میکلن که قدم میگذاردند با اجرای پارچه های برانسوب شان مردم را به هیجان می آورند. گانسر ت های (ماه تور) اینان در کابل نیز جالب بود.



# قصه‌ای از غصه‌ها

تهیه و تر تیب از مریم محبوب

روزها می‌روند و می‌آیند. روزهای بسی تفاوت و یک نواخت. روز های که زمانی شادی با خود به ارمغان دارند و روز های که بعضی هایش مدت ها مرا از پامی افکند. من در این بی‌تفاوتی ها و یکنواختی ها توله شدم. آهسته آهسته رشد کردم و بزرگ شدم. بالاخره زمانی فرارسید که همه را شناختم. مادر، پدر، کاکا، خاله، پسر خاله و پسر کاکا همه را. این ها که همه روزی برایم بیگانه‌ها آشنا بودند برایم آشنا شدند و پامی امس گرفتند. مادرم زنی خوب و مهربان بود و پدرم مردی بردبار و حلیم. گذشته از همه چیز اشخاصی که خود را بنام کاکا و مادام می‌رسم کرده بودند. مهربانتر از آن ها بودند. با گذشت زمان، با سپری شدن سالان متعاقب این دوستی و انس زیاد شد و پیوند محکمی را که بین ما محکم‌تر بود محکم تر ساخت. ولی من نمی‌دانم چرا همیشه در این جمع احساس بیگانگی می‌کردم. نمی‌دانم. این همه خوشی و سرور، این همه تجملات رنگ و رنگ باقوا و پرزرق و برقی نقطه‌ظاهری بود و آنی ... در دلم چیزی دیگر موج می‌زد.

چیزی که از آن بی‌خبر و فقط از موضوعات و اتفاقاتیکه در درون خانه میان چهار دیوار بلندش رخ میداد آگاهی داشتم. فقط همین به جزا من پدر و مادرم فرزند دیگری نداشتند. یکه و تنها خانه، آرام و قنسی بزرگ شدم، دانستم که چه رازی بزرگ و مطلق از من پنهان بوده است.

بسن چهارده سالگی بودم که حوادثی زندگیم را شکل دیگری بخشید و در لایه آن به واقعیت غیر مترقبه برخوردیم، چه واقعیتی. باور نکردنی و کشتن.

گفتم پدرم مردی حلیم و بردباری بود و مادرم زنی مهربان و خوب. ولی با همه مهربانی و عطوفتشان نگاه‌های مرموزی نیز به من می‌انداختند. سنگین تر می‌ساخت و اندوهم را بزرگ‌تر می‌نمود.

بعضی اوقات پدرم، آن مرد خوب و دل‌سوز از وقایع جالبی برایم قصه می‌کرد و واقعاتی

که شنیدنش برایم یکنوع دل‌بر و ترس‌آور بود.

آن چنان که روز ها خودم می‌نشستم در مورد آن فکر می‌کردم و می‌اندیشیدم.

- چرا پدرم اینطور گفت ؟؟؟ منظورش چه بود ؟؟؟

او می‌گفت:

- دختر جان ... فقط آدمیست که با خوب و بد زندگی با حوادث خوش و ناخوار آن باید بسازد و سازش کند. باغچه هواندومهایش آشنائی داشته باشند و همچنان از شادی و سرور شاد و مسرور گردد.

این گفتار این نصیحت پدرانه و بزرگوارانه لحظه‌ها چون نسیم گوارا بدلم می‌نشت و باری آشفته‌ام می‌ساخت و سرور موقتی را به پیمای می‌برد. نمی‌دانم چرا زنی درون همایش نهفته بود.

روزی یکی از دوستان نزدیک به منزل ما آمد، و این اولین مرتبه بود که او را می‌دیدم، جوانی بلند قد و باریک اندام خوب صورت و مقبول بود.

رفت، مرا آشفته و سرگردان در دنیای یاس و اولین نگاه چنان بامن گرم گرفت که گویی سالهاست مرا دیده است. با او آشنایم او پسر اندر کاکایم بود. آنروز آمد و فوری رفت، مرا آشفته و سرگردان در دنیای یاس و ناامیدی رها کرد.

تقریباً دو ماه از آنروز گذشت دو ماه که بسان دوقرن طولانی بود. بعد از دو ماه باز عصر هنگام صدای گلهایش بگوشتم رسید. وقتی سرم را از آرسی اتاق بیرون کشیدم دیدم خودش است. چه شیک و زیاده بود. این مرتبه چنانچه کتاب که معلوم میشد از کتاب های درسی است نیز همراه داشت. مرد بود. نمی‌دانستم چه کنم نزدش می‌رفتم یا

خیر ... به اصطلاح صد ل را یکدل کردم. لحظه خود را به آینه نگریستم. موهایم را که آشفته و پریشان بدو طرفم افتاده بود شانه‌زدم. با عطر ملایمی خود را خوشبو ساختم. زمانیکه می‌خواستم از اتاق به سالون بروم صدای ترق ترق بوت هایش مرا متوجه ساخت و این مرتبه هم رفت ولی قبل از این که برود فوری خود را درون اتاقم الکتم از آرسی نیمه باز نیم‌نگاهی به پوشش انداختم او هم دید. تبسمی شرمی لبانش را از هم باز کرد. بود. مادرم تعجب دروازه پرتعجبش کرد. وقتی او رفت من باز ماندم و دنیای تالان و سرگردانم. دنیا ای که در آن اندوه پر شادی هایش غلبه کرده بود.

اتاقم پر از سکوت بود. سکوت که از مدت ها از زمانه های دور و از سالهای زیاد به آن آشنا بودم. این سکوت برایم تسلی می‌بخشید و امیدوارم می‌ساخت. خلاصه روز ها و شب ها گذشتند هفته ها و ماه ها نیز سپری شدند سه سال دیگر هم به آن افزودند.

آنروز هوا زیاد گرم بود. آفتاب که تعجب حرارت داغ امکان پذیر نبود لباسم را از تنم کشیدم، پایک زیر پیرهنی پردی پسترم مقابل هوای سرد بادیه افتاده بودم که صدای شرتک زنگ دروازه بلند شد.

وقتی متوجه شدم دیدم خودش بود. خودش ... لباسی پوشیدم فوری به اتاق مادرم رفتم هنوز چند قسمی به اتاق مادرم نزدیک نشده بودم که ناگهان صدای خفگی سره به جا ایستاده کرد. صدا از درون اتاق مادرم بود. آهسته آهسته به اتاق نزدیک شدم ناگهان شنیدم مادرم به آن جوانان می‌گوید:

- لازم نیست که هنوز هم خود را به آن

آشنا بسازی ... بسیار زود است. گوشتم را محکم بدروازه چسبانم ناگهان شنیدم که آن جوان گفت:

- خدا کند که تحمل کرده بتواند ...

با هایم سستی کرد و از حرکت ماند. پشت در وازه نشستم و سرم را میان زانوایم محکم فشردم.

از آنروز به بعد همه چیز برایم اسرار آمیز میشد. همه چیز حتی آن پسرک روزی روزی علاقه‌ام به آن افزود و می‌گشت و شیفه تر می‌کردیم اما رویا نگاه های خشک و سردی لبخندی محبت آمیز که مفهوم دیگری داشت از من استقبال میکرد.

بالاخره همه چیز روزی برایم آشنا شد. همه چیز ...

مادرم گفت که من زمانیکه هنوز دوساله نشده بودم با برادر چار ساله‌ام یتیم شدم و در اثر تصادم موتری پدر و مادری اصلی را از دست دادم. و آن جوانی که من به آن علاقه‌مند شدم برادرم است ... میدانید برادرم ولی از موضوع آشنایی و علاقه‌مند بودنم هیچکس خبر ندارد ... هیچ فقط خودم و شما ... اکنون که این نامه را برایتان می‌نویسم فقط خواستم قصه ام را که سرگذشت واقعی است برایتان بنویسم همین. نمی‌دانم مصیبتی را که بر ما آمده بود این فایده که از من و برادرم پرستاری کردند چرا از ما پنهان ساخته بودند و بزرگوار می‌دانم و امید دارم از ذکر آدرس جلوگیری کنید.





به افتخار غازیان و مجاهدان که ثروا حصول استقلال وطن جانبازی و جهاد کرده بودند معافلی ترتیب شده بود ، اینجائزایان باقرمانان آزادی دیده می شوند .

## په فزایی تهرینا تو

وروسته دچکوسلوواکیا داتلیکی لوبو فدرا سیون دخوانانو لپاره ځینسی تربیوی، اختصاصا صبی سندیو گانسی جوړی کړی دی چی په هغو کی داوړدی خفاستی، اس خغلولو، لمبلو او نیزی وهلو لوبی هم شاملی دی .

انلش



رئیس تحریر : محمد ابراهیم عباسی

مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا

معاون : پیغله راحله راسخ

مهتم: علی محمد عثمان زاده .

تلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵

تلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹

تلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹

تلفون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳

تلفون ارتباطی معاون ۱۰

تلفون منزل معاون ۴۰۷۶۰

مدیریت توزیع ۲۳۸۳۴

سوجورد ۲۶۸۵۱

آدرس : انصاری واپ

وجه اشتراك :

درداخل کشور ۵۰۰ افغانی

در خارج کشور ۲۴ دالر .

قیمت يك شماره ۱۳- افغانی

مطبعة دولتی

## آيا پيشاني فراخ

جمعه شش پر اوليه ، که مربوط به شصت هزار سال پيش بود چندی قبل در تائيگانیکا پیدا شد ، حجم مغز اين بشر در حدود ۶۰۰ سانتی متر مکعب بود . حجم مغز میمون نما در حدود ۳۵۰ سانتی مترعین شده است . علم امروزی اين مسئله را ثابت نمود ، است که اندازه مغز شخص خودبه خود نمی تواند پيا نکر نشان دهنده کلیه فعالیت های فکری او باشد .

بهر صورت باید یادآور شد که آنچه را عوام و ذهنت عامه تصور میکند بعضا اشتباهاتی در آن سراغ و یافته میتوانیم مگر واقعیت این موضوع چنین است که هر کسی در دارای مغز است ، صاحب تفکر نیز می باشد زیرا اگر مغز وجود نداشته باشد اصلا تفکر به میان آمده نمی تواند و نمی توان بدون موجودیت مغز به بودن تفکر باور کرد .

پس موضوع متفکر بودن ، و دانستن و عالم شدن هیچ ارتباطی به بزرگی پیشانی و یا سر نداشته ، همه کس چه دارای پیشانی بلند و بزرگ باشند و چه بالعکس آن ، میتوانند در ردیف بهترین بشر قرار گیرند بیاموزند ، پيا موزانند و بدین ترتیب نخست يك فرد مفید و موثر عاقل و دانشمند برای توده و ميسن خویشی مصر خود مانی ارزنده و مهمی گردند .



ښاغلی محمد یو سف مدیر مراقبت ماشینها که ازکار مندان ورزیده مطابع دولتی است ومدت ۱۶ سال باشعبات ریاست مطابع دولتی همکاری فنی و تخنیکي فعالانه دارد.

## آخرین سوار

گفت ای وای چه افتاده بگو

در تو آنار جنون می بینم

جامه و اسب ترا سرتاپا

سرخ گردیده بخون می بینم

چشم بگشود «برائیدن» و کرد

منقل وار بر اطراف نگاه

گفت: کشتند و بخون آغشتند

افسر و رایت و سر دار و سپاه

جنگجویان دلیر افغان

شیر مردی و شهامت کردند

بر سر چشم کبودان فرنگ

چه بگویم ، چه قیامت کردند

چه سپاهی ، یکی چون ابر سیاه

مست و شوریده و تند و سرکش

مرگ میریخت از آن چون باران

غیظ میجست از آن چون آتش

چشم ، کانون فروزان از خشم

سینه دریای خروشان

نعره چون رعد غریو ند به چرخ

حمله چون برق شتابان بر زمین

آب این مرز بود آتش را

خاک این بوم بود غیرت خیز

کوه باشند گران وقت ثبات

باد باشند سبک روز ستیز

«سپیل» فرمود که شیمپور زنند

گرد کردند بیک جا لشکر

بر سر قله فروزنند آتش

که شود گم شدگان راهبر

صبحگاهان چو ازین کاخ کبود

افسر مهر نمایان گردید

باز در طارم مینایی چرخ

تخت جمشید زر افشان گردید

«سپیل» بر لنگر «قلعه» نشست

خیره بر دامن صحرا نگرست

دید چون نیست ز لشکر اناری

زار بر خویش چو دریا نگرست

چشم خونبار ببالا افکند

دید چیزی ز هوا می آید

مست و مغرور عقابی از دور

بفضا بال گشا می آید

مست در پنجه آن پارچه بی

که از آن پارچه خون میریزد

گفت: این خون دل لشکر ماست

که چنین زار و زبون میریزد

«سپیل» ماتم زده از جا بسر خاست

مرغ آزاد به کبشار نشست

بر چم حق بفضا گشت بلند علم ظلم ، نکو تسار شکست







**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**